

تاریخ :

۲۹۶۱

ح
رسد مناقب الشيخ الكاظمي
من قبل التصوف



٤٤٦١



Handwritten signature or flourish.





بسم الله الرحمن الرحيم ^{لشعین}
بعد از حمد و ثناء برورد کاری را که صفت جلال و کبریا حضرت
نی نیاز است و شکر و سپاس آوند کاری را که جذبه از جذبات
عنایتش اعمال بقلین را موازی کری که هر کس که منظور نظر عنایت
اوست بی آنکه بکند وجه و اجتهاد اعتصام کند او را کاست
حقایق و عارف دقایق میکرد اند **بیت** لطفش بکدام ذره بیست
کاز ذره به از هزار خورشید شد و صلوات نامیات و تحیات
راکیات بران صاحب دولتی که بی متابعت شریعت او هیچ آوند بر
بخت ممکن نکرد و خلعت آلا آن اولیاء الله لا خوف علیهم ولا
هم یخزبون مشرف نشود صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و متابعیه

و سلم تسلیم داد ایما کثیرا برای ارباب الباب پوشیده نباشد که
لقصود از ایجاد کائنات و مطلوب از ابداع مخلوقات اهل معرفه
اند که حکم اخبت از اعرف بقدم تحقیق منج قوم محبت و معرفت
حضرت عزت را جل جلاله مملوک می دارند بنابرین در هر عهده
صاحب سعادت قدم در دایره وجود نهاد و خطه خاک را بشیم
اهدای از کدورات کفر و ضلال پاک گردانید و چون نوبت نبوت محمد
صلی الله علیه و سلم در رسید و او را خاتم انبیا گردانیدند علیهم
و السلام فتح باب ارشاد و هدایت بعلماء ربانی از امت مبارکه
خود حوالت فرمود و بمقتضی آن الله یبعث علی اس کل مائه من
یجد له دینه در هر عصری وجود مبارک صاحب سعادت
احیاء دین مبین و موجب تقویت و تمسکیت شرع مبین گشت
و هلم جراننا از مطلع عنایت الهی آفتاب وجود مبارک حضرت محمد
حقیقی سلطان الاولیاء العارفين برهان الاصفیاء الواصلین
موضح طریق دین محیی شریعت سید المرسلین سلوة خاطر مسکینان

روشنی دین خلوت نشینان دستگیر هر سوخته مفرح دل هر
 غم اندوخته الغی عن الاطناب والاسهاب و تباهی بذكره الالف
 ز نقش روی تو مساطه دست باز کشید که سرم داشت که خورشید را ^{بیارید}
 الصارف عمر فی رضاء رب العالمین بحی اللہ والسریعة والدین
 ابی العباس احمد بن ابی الحسن علی بن محی ابن الثابت بن الحازم بن علی
 ابن الحسن بن احمد بن موسی الثاني بن ابرهیم المرتضی بن الامام موسی
 کاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام
 زین العابدین بن الامام حسین شهید کربلا بن امیر المؤمنین و امام
 المعصومین علی المرتضی رضی الله عنهم اجمعین طالع کست و بسیط
 عالم بنور ارشاد آن حضرت منور شد کمترین غلامان و حلقه کوشان
 و جاگران آن حضرت ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الکاظمی و فی المشهر
 الحاج حسام اعطاه الله جذبة تواری اعمال الثقلین و دفع عنه
 شر الدارین و رزقه خیر المتزلین ^{مخواست} که او را وسیله تقرب
 بدان حضرت بنیاد شود از بزرگی که امید و استظهار دین و دنیا ^{بهم}

در المهدی بن محمد بن القاسم بن الحسن بن الحزین

مبارک اوست اشارة رسید که سیرة مبارک آن حضرت که
 بعبی مسطور است بلفظ عجی می باید نوشت بنا را مثال آن
 امر خطیر خود را بدین معنی مشرف گردانید و آنرا بشفا الاستقام
 فی سیرة غوث الانام مستی کرد و الما مولی من الله تعالی ان یمین علی یادگار
 الآمال و الشفا من مرض الجبل و الضلال انه خیر مانول و اکرم مستول
 فی جمیع الأحوال **فصل** در ذکر جماعتی از بزرگان دین که پیش
 از ظهور و بعد از ظهور حضرة سیدی قدس الله سم الغریب خبر از احوال
 آن حضرة باز داده اند **نفیست** که شیخ عبدالله فقیه
 را ببری بود و بعد از تزوج در حالتی که منکوحه او حامله بود
 فرزند شیخ وفات یافت و این زن حامله را دخترعی بود و او نیز
 حامله بود مخلفه فرزند شیخ با دختر عم خود گفت که اگر ترا
 ببری بوجود آید و مرا دختری یا ترا دختری و مرا ببری ایثنا با امد
 نکاح کنیم دختر عم او گفت من این صوة نکم مخلفه فرزند شیخ بگریست
 شیخ خانه او آمد صورتی که در میان او و دختر عم او رفته بود شیخ

بازگشت شیخ بدختر غم او گفت که ترا فرزند یبنا شود اما نخواهد
 ماند و او را فرزند ی خواهد آمد و ذریه از یبنا خواهد شد و از
 ذریه او فرزند ی باشد که او را ابوبکر گویند و از بزرگان صلحا باشد
 و این ابوبکر را بری خواهد آمد که نام او منصور بود و کنیت او سید
 العارفین باشد و از ذریه او ابوالحسن خواهد بود و باری سبحانه و تعالی
 این ابوالحسن را بری خواهد داد احمد نام و این احمد را منزلی عظیم
 فضلی و افجیم باشد و خدای تعالی جنان نعمت در باره این احمد
 ارزانی داشته که افهام نام و او هام بنی الا یام از حصر و عدد آن
 عاجز و متحیر گردند بعد از آن از خلفه فرزند شیخ سه دختر یبنا
 شدند مکرمه و رابعه و خدیجه و رابعه را بزنی شخصی دادند از
 ذریه سیدی ابی محمد الشنکی و جماعتی از ایشان بوجود آمدند و از
 جمله ایشان ابوبکر است و از مکرمه جماعتی بوجود آمدند طلحه
 و ابرهیم و ابوالحسن و علمه و عایشه و ابوبکر علمه را در عقد نکاح آورد
 و گفته اند که عایشه را در عقد نکاح آورد و طلحه پیش از آن که

نکاح کند وفات یافت و از ابرهیم جماعتی بوجود آمدند و وفات
 یافتند و از ابوالحسن حضرة سیدی قدس الله تعالی سر و سیدی
 اسمعیل و ست الشب و سیدی عمر صغیر بوجود آمدند **نقلت**
 که سیدی احمد بن حمیس قدس الله روحه در مجلسی نشسته بود و کتاب
 در دست داشت بینداخت و با و از بلند گفت لا اله الا الله محمد
 رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم مهدی ظاهر شد بعد از آن نشست
 و برخاست و مجین با و از بلند این ندا در داد ناسه نوبت این صوفی
 بتقدیم رسانید یاران او که در آن مجلس حاضر بودند ازین معنی
 استفسار کردند او گفت درین ساعت در خانه شیخ یحیی بنجار
 فرزند ی ظاهر شدن است که داغ او بر پیشانی مردان و ذریه که در
 لبت مردانست نهاده اند تا غایتی که مرا فرزند ی در نیست است و
 مشاهده میکنم که داغ او بر پیشانی دارد بعد از آن گفت بدانید که آن
 فرزند مبارک که درین ساعت بوجود آمد صاحب وقت زمان خواهد
 بود و او را فرزند یان او را ناز و زقاومت دولت خواهد بود **انشاء**

جماعتی از قوم گفتند ما می خواهیم که این فرزند مبارک را به بنیم شیخ
 فرمود امید میدارم که او سلام بر شما کند و صفتی چند دیگر با ایشان
 بگفت ایشان یام عبیده آمدند و در رواق به بدر بند کوار
 حضرة سیدی احمد قدس الله تعالی سره العزیز رسیدند و سلام
 کردند او خادم را اسنان فرمود و حضرة سیدی احمد را بیاورد
 و او را در غلاف قوصی خرما نهاده بودند شیخ و اصحاب بدیدار او
 مشرف گشتند و صفات مذکوره را بعین الیقین مشاهده
 کردند بعضی گفته اند که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 دست مبارک را از عهد بدر آورد و سلام بر ایشان کرد ایشان
 چون آن حال بدیدند بگریستند و باز گشتند درویشی از ایشان
 در رباط باز ماند و در اینجا وفات یافت **مصلح** زهی حیوة نکونام و مرد
نقلست که جماعتی از اصحاب سیدی ابوبکر همدانی
 سیدی ابوبکر را از حال مردان خدای سوال کردند هر یکی را بعضی
 مناسب موصوف کردند اینحضرة سیدی را قدس الله تعالی سره العزیز

دران میان یاد کردند شیخ ابوبکر فرمود که او را نمی شناسیم بعد
 از آن گفت ای درویشان چون ذکر انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
 کنند سخن بگویند و چون یاد بی علیه الصلوٰة والسلام کنند بعضی
 خاتم الانبیا و المرسلین خاموش شوید و همچنین چون یاد اولیا کنند
 سخن بگویند و چون یاد احمد بن الرفاعی کنند خاموش شوید
 شروع در غرضی کان باخری نرسند هزار بار ز کردن به است ناکردن
 و همچنین از ابوبکر همدانی قدس الله روحه حکایت کرده اند
 که روزی در مجلسی سخنی چندی فرمود و از جمله سخنها او یکی این بود
 که مرد آنست که از موش مزابل مردان برون آورد درویشان
 سوال کردند که آن مرد کذاست فرمود که احمد الرفاعی سوال
 کردند که موش مزابل چیست فرمود که دزد و سارق و خروفا
 و قاتل نفس و قطاع طریق این جماعت توبه بردست او کنند
 و بصفات مرضیه متصف شوند **نقلست** که مردی
 از قریه حسن نزد یک شیخ صالح سعید ابوالشیخ نصر همدانی

آمد و سلام کرد شیخ انکس را گفت که آن مرد که قبله قریه شما
ظاهر شدند آن مرد جواب داد که ما کسی را ندیدم شیخ فرمود که
در آن عبید مردی ظاهر میشود که از اطراف خلائق متوجه زیارت
او کردند و خلق در طریقه او حیران شوند آرزو میکنم که در وقت
او باشم و اگر چه ساعتی از روز باشد نایک ساعت کوزه او را برداشته
و فردا قیامت میان قوم خزاویم بعد از آن گفت هر چند او آخر قوم
بماند اما قدم درین دایره بیش از ایشان نهاده کما قال النبی صلی
علیه و سلم یخزن الآخرون السابقون **نفلست** از سیدی
ابرهیم قدس الله تعالی سرقه که فرمود مردی که او صدوسی سال عمر داشت
گفت من طفل بودم و بشهر طیب می رفتم سیدی ابوالوفار قدس الله
روحه در راه دیدم و سلام کردم و دست او بوسیدم و با او در
سفر همراه شدم و هرگز یک کلمه از روزیاده نشنیدم و هرگز از من
نپرسید که نام توحید است و از گنجای و هرگز التماس از من نکرد که
توبه بکن چون سفر تمام شد و مراجعت در خاطر آمد روزی

بیش او رفتم تا بعباده بروی سلام کنم چون مرا بدید فرمود که اهل
وسهلا و دست من بگرفت و فرمود که توبه کنی من گفتم توبه کنی
میخوانی پیشانی من بخوان پس نظریه پیشانی من کرد و بر زمین افتاد
و بهیوش شد چون باز هوش آمد سخن با ما می گفت اصحاب یا او
مبالغه کردند و گفتند از حال این مرد ما را خبر کن فرمود بر پیشانی
او داغ احمد بن الرقاعی نوشته است ایشان گفتند احمد بن
الرقاعی کیست فرمود که مردیست که یزیدین و زودی ظاهر خواهد شد
و او را طریقی غریب و سری عجیب خواهد بود چنانچه خلق در او
حیران شوند و چون او ظاهر شود در ارساد همه مسایح بنده
در روزگار و اهل روزگار مخصوص او و در تحت تصرف او باشند
و او را طریقه باشد که هیچکس را پیش از آن طریقت نبوده و هیچکس
را بعد از او از آن طریقه نباشد و آن طریقه مذلت و شکستگی
و مسکنت و درویشی است و هیچ راه بیاری سبحانه و تعالی ازین راه
بزرگتر و مشکل تر و نزدیکتر نیست ایشان سوال کردند که این مرد

تا وقت ظهور او باقی ماند فرمود که آری الله قادر علی کل شیء و
 آن مرد بماند تا وقتی که بردست سیدی احمد قدس الله تعالی
 توبه کرد **نقل است** از شیخ یعقوب کراز صاحب ^{منصور}
 رحمة الله تعالی علیه که چون مادر سیدی بدر بسر دختر ^{سیدی}
 منصور وفات یافت شیخ اورای بروراند سیدی بدری
 فرماید که روزی مرا در خاطر آمد که برهنه شوم و سیدی منصور
 را قدس الله تعالی روحه در برگیرم تا آتش دوزخ بمن نرسد چون
 مرا این در خاطر آمد سیدی فرمود که ای بدر برهنه شو و بیا
 برهنه شدم و بنزد او رفتم طبا بجه بمن زد و مرا از خود دور
 انداخت من بر زمین افتادم و از خود برفتم چون باز هوش ^{امدم}
 سیدی را دیدم بر زمین افتاده آوازی همچون آواز دوات می داد
 درین حال بود بعد از آن چند توبت آری آری ازو شنیدم
 چون باز هوش آمد فرمود که ای بدر بیا من بگریستم و بنزد او رفتم
 و گفتم ای سیدی مرا از خود دفع کردی و بدور انداختی فرمود

ای فرزند من آن زمان که ترا گفتم برهنه شو و بیا ربوبیت غیرت
 کرد و پیری از غیرت ربوبیت متوجه تو شد من آنرا از تو دفع کردم
 و خود فرا گرفتم بعد از آن من او را گفتم ای سیدی از تو می شنیدم
 که آری آری می گفتی فرمود که تو شنیدی گفتم بلی فرمود که اخذ
 خال من که هر سال بنزد مای آید و با ما صحبت می دارد و خرمای
 جوشانیده با خود می آورد نمی شناسی و او را صفتی چند فرمود
 چنانکه مرا معرفت او حاصل شد گفتم بلی اورای شناسم فرمود که
 من در آن موضع بودم که در عالم تقرب بیاری سبحانه و تعالی بمن
 مخصوص است او بیا من و از من بگذشت و بیالای رفت و ^{ضعی}
 رسید که من بآن موضع نرسیده ام و نمی دانم که یکجا رفت من چون
 آن حال دیدم غیرت بردم از بالا ندا آمد که ای منصور ادا بنگاه
 دار که این آن احمد است که نایب دولت محمدی و عروس مملکت
 مصطفویت شیخ تو و شیخ سایر ائمه محدث است ما را دوست
 میدارد و ما او را دوست می داریم و اسرار غیب برو آشکارا

کرده ایم بدین معنی افرا آورونی فکری آری بگوی ما در ملک خود
 تصرف در ملک خود میکنیم یعنی تصرفات ما بر هیچ محض معدله است
 همچون تصرف مالک در ملک خود و هیچ شایسته ظلم در آن نیست
 من چون این آواز بشنیدم گفتم آری این بوضعی رسید که من نزد
 بعد از آن شایسته او برگرفتم و با او عهد کردم پس من محرقه شیخ
 ویم و او مخلوق و خلعت شیخ منست **نقلست** که سیدی
 شیخ منصور در مجلسی بود آوازی بلند برداشت و بزمن افنا دواز
 هوش رفت چون باز هوش آمد فقرا این حال از و سوال کردند
 فرمود که مشارق و مغارب زمین ملو صیت احمد لبر خال من شد
نقلست که یک نوبت طعامی نزد سیدی شیخ منصور ^{قدس} **نقلست**
 روحه نهاده بود آوازی برداشت و برخاست و گفت خدای تعالی
 مرا ناکرد و فرمود که برخیز و خلق را از جهت احمد ناکر بعد از آن
 برخاست و ناکرد جماعتی از فقرا برفتند و منکوحه او را ^{علیها} **نقلست**
 ازین معنی خبر کردند تصور کرد که مراد از احمد لبر خالست و بدین معنی

خرم و شادمان شد چون شیخ نزد او آمد این حال از و استفسار
 کرد شیخ فرمود که این نه احمد لبر خالست این احمد لبر خال منست منکوحه
 او بگریه افتاد و فرمود که تو یکی خود را بغیر خود میدهی شیخ فرمود
 که خدای تعالی ترا میگرداند من چند نوبت گفتم که احمد لبر من فرمودند
 که احمد لبر خال تو بعد از آن مرا ناکردند که ای منصور خاموش شو
 والا این کار بشو نه دهم و ترا و ذریت ترا و مردمان ترا حدشکار
 او سازم و این شو نه مردی بود بلاهای تمام بروجع شدن بعد از آن
 من دانستم که حکم خدای غالب تراست و آنرا رد نمی توان کرد و حضرة
 سیدی قدس الله تعالی بنم العزیز آن زمان بجان بود که هیکل
 از درویشان او را نمی شناخت **نقلست** از منکوحه سیدی
 شیخ منصور قدس الله سر که در بیداری دیدم که کویا درختی
 زیتون از رکن راست خانه من بیرون آمد و سایه بر خانه انداخت
 این معنی با سیدی شیخ منصور بگفتم سیدی گفت فرزندی بزرگست
 احمد من سوال کردم که این احمد لبر من است شیخ فرمود که نه این

احمد بخرخال من است که اورا زنده کرده اند به پیشوایی و مردمان
 بخد مت او فرموده اند **نقلست** که شخصی از سیدی
 شیخ منصور قدس الله روحه پرسید که احمد از مراتب رجال الله
 در کدام مرتبه است فرمود که او کیست که وزن او کردم و زیاده از
 وزن منست و کُل او کردم و زیاده از کُل منست و این سخن که
 سیدی شیخ منصور با علو مرتبه و جلال و قدر خود در شان
 حضرة مقدسه فرموده است در دلالت بر کمال و فضل آن حضرة
 کافیت **نقلست** از مروان رحمه الله تعالی که گفت من و
 شیخ منصور در جای بودیم و سیدی هردوبای در کنار من نهاده بود
 و من آزادی مالی بفرمانگاه آواز بلند آهی بکردن سوال کردم که ای سیدی
 خیر است که آهی کردی فرمود که ای مروان شمشیر ولایت را دیدم که
 از آسمان فرو آمد ترسیدم که تسلیم عثمان بری کنند بعد از آن تسلیم
 احمد کردند مروان گفت من کان بدم که تسلیم احمد بشو او کردند و ما
 هیچ شیخ غیر ازونی شناختم فرمود ای مروان همچنین است که

مخاطر تو آمدن این احمد بخرخال منست نه احمد بشو من مروان
 گفت من بختم رفتم و گفتم چرا نه احمد بشو منست فرمود ای مروان
 بختم مرو که شمشیر ولایت کسی بر ندارد که اورا قدرت خواب کرد
 باشد و بشو من مردی بنابر پرورده است و اورا طافت تیغ
 ولیکن این صفت نه روان جلاست. تو از این جهانی کجا توانی که
نقلست از سیدی شیخ عثمان بن عبد الرحمن السالم آباد
 قدس الله روحهما که در یاری مجلس سماعی از برای او مهیا کرده بود
 و در آن وقت سیدی احمد قدس الله تعالی سره الغریز بغرم زیاده
 شیخ منصور قدس الله روحه متوجه شده بود و جماعتی از
 درویشان با او بودند چون بخد یاری رسیدند بارانی سخت
 ببارید و نتوانستند که از آنجا بروند جماعتی از فقر اکفشد که
 سیدی عثمان را درین موضع مجلسی هست و مجالس همه از آن
 خدای تعالی است ما آنجا حاضر شویم و جمعه از ما فوت نشود
 پس در آن مجلس رفتند و یک یک سلام کردند و شیخ را دست بوسیدند

ساعتی او را بازداشت و دشنام بسیار داد و گفت ترا درین
 موضع چه کارست حضرة سیدی خاموش بود و بعد ازان
 او را از پیش خود روان کرد حضرة سیدی قدس الله سره رفت
 و در میان درویشان بنیشت اصحاب شیخ عثمان اذین ^{مع}
 تعجب کردند و گفتند ترا یا این درویش چه افتاد درویشی سخت
 خوب حلیمست و هیچ عیب درو نیست و صورتی نیکو دارد
 چرا او را دشنام دادی شیخ عثمان سخن با ایشان نگفت نا
 ازان مجلس فارغ شد و سیدی احمد قدس الله تعالی سره العزیز
 بچنان در میان دویشان نشسته بود و کسی او را نمی شناخت
 پس شیخ عثمان قدس الله سره وجه گفت تمامی شناسیده که این ^{کست}
 گفتند نه فرمود این احمد بن الحسن است از ام عبیده این
 کاری بزرگ و طریق غریب خواهد بود و از میان قوم این را در
 حضرة باری سبحانه و تعالی اصل الیقظین گویند یعنی اصل
 درخت کدو و هر چیزی که در او بریزد بران روان شود و ثقل خود

بغیر خود نهد و طریقه این تواضع و مذلت است نسبت با
 همه کس و این دشوار است بر سالکان و درین روزی چیزهای
 عجیب از او مشاهده کنید پس حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
 و اصحاب او رحمهم الله و جعلی نعم آن شب در آن موضع بسر بردند
 و بعد ازان از آنجا باز گشتند **نقلست** که شیخ ابراهیم خزاز
 را که از اصحاب سیدی شیخ منصور بود از حال حضرة سیدی ^{سوال}
 کردند فرمود که موی بغل او را چندی جند هست که هر دو جانب
 مشرق و مغرب را می بیند نا جایهای دیگر از حبد او چگونه ^{شد}
نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در ^{میدان}
 حال در ام عبیده بایستاد و بدعوة خلق و محیا مشغول بود
 چون سیدی شیخ منصور اقدس الله سره زنجوری وفاته بیناسند
 اصحاب او جمع شدند و ایشان را صدق و صفائی با هم دیگر بودند بنا
 احوال خود از هم دیگر بپوشیدنی داشتند و حال و مرتبه خود و
 آنچه سیدی شیخ منصور قدس الله تعالی روحه در شان هر یکی

از ایشان گفته بود با صدیگری گفتند و هر یکی از ایشان باج
 از یکدیگر مشاهده کرده بودند کواهی میدادند چون سخن درین
 باب دراز شد یکی از میان آن طایفه فرمود که من خبر دهم شمارا که
 بعد از سیدی منصور شیخ که خواهد بود بعد از آن ساعتی سر
 مبارک در پیش انداخت و گفت شیخ بعد از رسیدی منصور احمد
 الحسن است و ایشان حضرة سیدی قدس الله تعالی سن
 الغریز را در آن زمان شویصه می گفتند یعنی خرمالک است خوا
 چون این سخن بشنیدند گفتند باین احد که گفتی احمد مفری
 شویصه میخواهی و برو خندیدند و گفتند که دلیل میخواهیم فرمود
 آن زمان که شمارا کفتم یک لحظه صبر کنید در آسمان و زمین
 هر کجا موضعی بود بگردیدم و هیچ کس دیگر غیر او را ندیدم و این کار
 ندیدم بعد از آن اصحاب برخاستند و نزدیک شیخ منصور رفتند
 و گفتند شیخ بعد از تو کیست فرمود که شما چه گفتید هر یکی آنچه
 گفته بودند باز گفتند فرمود که فلا نکس چه گفت یعنی آن مرد که

گفته بود که شیخ سیدی احمد قدس الله تعالی سن الغریز خواهد
 بود ایشان آنچه او گفته بود باز گفتند سیدی شیخ منصور
 قدس سن فرمود که سخن این مرد حق است آن مرد را از دلیل
 سؤال فرمود و آن مرد دلیل یکت و سیدی او را تصدیق
نقلست که از سیدی شیخ منصور سؤال کردند که بعد
 از تو شیخ کیست فرمود که شیخ بعد از من انکس است که او را
 سری باشد که بای بران نهند و دستی باشد که آنرا بوسه دهند
 و از اطراف متوجه زیارت او شوند پس چون باری سبحانه و تعالی
 خواست که صیت دولت او منتشر شود سیدی شیخ منصور
 او را گفت برخیز ای احد که ترا ندا کرده اند و به بلد بتطمی باید رفت
 و ایشان باین بقیعه کرد که این زمان مرقد مبارک حضرة مقدس
 است و فرمود که بسفر برو که مردمان و ذریت که در پشت
 مردمانست اجابت نداء تو کردند بعد از آن سیدی منصور
 وفات یافت مردمان یدرآمدند و سیدی احمد قدس الله تعالی

سن الغزیر را دیدند که روی در زیر آستانه نهاده بود و مردمان
 بای بران می نهادند سیدی احمد بسر سیدی شیخ منصور قدس
 روحها او را برداشت و گفت ای احمد چه میخواهی بعت خلافت
 با تو درست شد و مشارالیه شدی **نفلست** که حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سن الغزیر بر صلحا تردد می فرمود و بدرخانه
 ایشان می رفت و با ایشان و فرزندان ایشان تواضع می کرد و فضل
 و حسن خلق ایشان با مردم می گفت و بتعظیم نام ایشان می
 برد مردم را بر زیارت ایشان ترغیب میکرد و هر وقتی که نام یکی از ^{ایشان}
 بر می فرمودی که سیدی فلان و بر سیدی عبد الملك بن الحسین
 هر سال تردد بسیار می فرمود و چون حاجتی که با او داشتی گزارده
 شدی و خواستی که از نزد او بیرون آمیزی دعای و وصیتی از او
 التماس کردی بقاعده یکسال در زمان غرمت از تو دعای و وصیتی
 درخواست فرمود که ای احمد سخنی چند خواهم گفت و توقع دارم که
 آنرا محافظت کنی بعد از آن گفت اگر کسی طالب رضای او ^{گزارد}

و بغیر او الثقات کنند مطلوب خود نرسند و اگر کسی عبادت خدای
 تعالی و تقدس می کند می باید که جزدان که عبادت کند نفس او
 بدان آرام نگیرد و بدان مقدار خرسند نشود و در کتاب زیاد
 ثواب سعی کند و می باید که پیوسته شخص بنقصان خود را بیند و
 قطعا تصور کمال در شان خود نکند چه اگر نقصان در خود ^{بیند}
 آن نادیدن نقصان نقصان نیست که شامل اوقات اوست
 بعد از آن که سیدی عبد الملك قدس الله روحه این کلمات تمام
 فرمود از هدی که چنان شدند حضرت سیدی قدس الله تعالی سن الغزیر
 فرمود که یکسال این کلمات را با نفس خود می گفتم سال دوم که
 زیارت او را دریافتم در زمانی که باز می گردیدم گفت ای احمد سخت
 زشت است رجوری طیبیان و نادانی عاقلان و جفا از دوستان
 و یک سال دیگر این را با نفس خود می گفتم سال سوم چون زیارت
 او را یافتم و غم مراجعت کردم فرمود ای احمد بعد از این زیارت میا
 که ترا هیچ حاجتی بمن و هیچ کس نیست ارشاد مجموع خلافت بزرگ

و كوكبك و ذریات كه هنوز در عالم عدم اند مفوض بخت می باشد
 در اهداء كافه برای طریقه مرضاة ربانی سلوك داری تا از
 سود دهد بعد از آن بیعت با او كرد كه از جهت زیارت او فرات
 نفرماید مگر بعد از وفات او **نقلست** از درویشی از
 خواص اصحاب سیدی عثمان السالم آبادی گفت يك نوبت
 بنزد سیدی عثمان رفتم اورا گفتم ای سیدی از تو سوالی خواهم
 كرد چنانك حق است جواب من بگوی او فرمود كه چنین گفتم
 زمین از مرد خدای خالی خواهد شد فرمود كه نخواهد شد اگر خالی
 شود دنیا نیست كردد گفتم این زمان مرد خدا كدامست فرمود كه
 احد بن ابی الحسن من گفتم حق تعالی داد ما از تو بستاند جراما را
 نمی بری كه اورا به بینیم و باو تبرك جویم فرمود كه حسد و غیرت
 مراهانی كند كه بنزد او روم **نقلست** از شیخ عمر فاروق
 فرمود كه در واقعہ جنات دیدم كه دو ملك در هوای رفتند
 و بر حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز ثنائی عجیب می كردند

و موهبت حضرت غرت راجل جلاله كه در شان او ارزانی داشت
 یاذمی كردند و آسمان از آن دو ملك پُر بود **نقلست**
 كه یکی از اصحاب رسول خدای را علیه الصلوة و السلام در واقعہ
 بدید و آن حضرة را از حال سیدی احمد سوال كرد حضرة رسالت
 علیه الصلوة و السلام فرمود كه بچنان كه خلفاء ملوك دنیا و راقط
 و امصار نافذ الحکم اند او نیز نفاذ حکم دارد و اگر کسی را بطرفی می فرستد
 انكس حاکم نفس و مال و فرزند مردمانست **نقلست** از بعض
 اصحاب سیدی ابوالوفا قدس روجه كه بعضی از بازركانان قریه
 حسن گفتند كه بدهی از قری الفرات رسیدیم و خانه رفیقیم در آن
 خانه بپر مردی بود گفت مرا بردارید كه بوی رفای می شنوم از سوال
 كردند كه كدام رفاعت گفت مردی كه در بطیحه ظاهر خواهد شد
 كه او را قدری بزرگ و فضلی تمام باشد و اینها از اصحاب وی اند
 و داغ او بر پیشانی ایشان است سوال كردند كه داغ او چیست
 گفت می بینم كه بر پیشانی ایشان نوشته است كه طوبی لهم و حسن مآب

من این جنید دانسته ام و البته ایشان بیایند تا او ظاهر شود
وداغ مشاهده برایشان نهذا صاحب او تعجب کردند و گفتند آیا
اینها باقی خواهند ماند تا او بدید آید فرمود که هر چه خدای تعالی
سؤال از او نکنند **نقلست** که يك نوبت بذر بزرگوار
حضرت سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز از جد آن حضرت سیدی
شیخ محیی نجار قدس الله روحه تخم رفت و صلح باز کرد نوبتی دیگر
از تخم رفت و بیش از مصالحه بجزار رفت او را در جزا ز فوری
تمام بود و چون او حاضر بود هیچکس در نماز بروی مقدم نمی شد چون
وقت نماز در رسید بامامت قوم بنماز ایستاد و فاتحه و هیچ آیت
از قرآن او را باز یاد نیامد نماز را باطل گردانید قوم از او سؤال کردند
و گفتند کویا چون تو اینجا آمدی ترا خشنی بود گفت آری ایشان
می دانستند که سیدی محیی قدس روحه مستجاب الدعوه است
او را نزد سیدی محیی حاضر کردند فرمود که ای فرزند من حق خدا
تعالی سوگند که اگر نه آن در بیت در پشت بودی این زمان آخر

الحمد لله تو بودی خدای تعالی او را گرامی دانسته است و قدر و منزلت او
بزرگ گردانیده است **نقلست** از بزرگواران المحبتین که
سیدی علی بن ادريس طاب ثراه بعد از آن که او را با حضرت سیدی
قدس الله تعالی سرم العزیز ملاقات شد روزی بدان حضرت تنای
کرد و گفت ای درویشان این مردیست که او را هیچکس نمی شناسد
و بوصف هیچ و اصف بیان مرتبه او نتوان کرد و هر کس که هست
مقام و احوال او را می توان دانست الا این مرد و این کمال از
برای آن یافته است که تمسک باخلق رسول الله علیه الصلوة
و السلام کرده است و اقوال و افعال او مطابق و موافق اقوال و
افعال رسول خدای است بنا بر ظاهر و باطن او با خدا پیوسته
نقلست از سیدی عمر فاروقی طاب ثراه که او دو ملک را
در هوا دید که یکی یکی دیگر میگفت بقیعه را به پسر ای محسن
آن يك سوال کرد که کدام بقیعه جواب داد که از قاف تا قاف
نقلست از شیخ عبدالکریم تیسری که فرمود که بعضی رفتم

و به سیدی ابو محمد بن عبد رسیدم و نشسته بود و سخن چند
 میگفت من سلام کردم و او در ایستاد و مشایخ را یک یک تعداد
 می کرد بعد از آن خاموش شد من گفتم ای سیدی یا سیدی احمد
 نکردی فرمود که از دو واحد کدام مراد داری من گفتم مسئله من
 یکی بود و باز دو شد و واحد کدام اند فرمود که یکی احمد ازرق است
 لیسر شیخ منصور و یکی احمد بن ابی الحسن است اما احمد ازرق در
 هر شب از روزی پنج نوبت مصلحه با یغیر علیه الصلوة والسلام میکند
 و اما احمد بن ابی الحسن رضوان الله تعالی علیه سایه او بر خانه
 من است همچنانک سایه او بر ام عیبه است و بمنالک دست
 برین زمانه است یعنی فایده گر کسی که بران نشسته بود بعد از آن
 گفت ای درویشان اگر کسی شمارا بگوید که من میدانم که احمد بن الرفاع
 بجای رسیده است او را تکذیب کنید چنانکه او توجه بآن کرده است
 می دانیم اما نه بآن غی دانیم بعد از آن اشان بمسرت کرد و گفت
 این جتیتست و عجین مغرب را اشان کرد و هر چهار جهت را

آن

تعداد

تعداد فرمود و گفت در هر جهتی از این جهات را و بسیار
 ماحمه توجه او غی شناسیم و طریقه آن غی دانیم بعد از آن
 سخن با شما درین معانی بقدر فهم شما میگویم **نقلست** هم
 از شیخ عبد الکریم نیسری گفت دوم بار که به بصره آمدم نزد
 سیدی ابو محمد بن عبد رفتم و بروسلام کردم مراجع اب داد و گفت
 چون به ام عیبه مراجعت کنی سلام من به سیدی احمد برسان
 چون مراجعت اتفاق افتاد صورتی با حضرة سیدی قدس الله
 سن الغریز یکفتم فرمود که چون یک نوبت دیگر بدو سلام
 من به او برسان و بگوی ای سیدی سوانه سلام بر تو میکند
 و از تو دعا میطلبد بعد از آن نوبتی دیگر بصره رفتم و شیخ ابو
 رسیدم و سخن حضرة سیدی باورسانیدم برخاست و طاعت
 بر سر خود زد و با و از بلند گفت سوانه بروی کل می رود و اثر آن
 غی بینند سوانه بمیان جامه می رود و بر حسب می گذرد و احسان
 او غی کنند سوانه بجای می رود که بجای نیست و بجای می رسد که

کسی نرسد سوانه میان همه خلق مرحوم است سوانه پیش او
 حاجی نیست و هیچ در بر و غنی بندند ای شما میدانید که سوانه چیست
 ایشان گفتند نه گفت اگر بدانید که سوانه چیست شما را مقام
 خوش نشود و عیش مهتا نکردد ایشان گفتند سوانه چیست
 فرمود رجل لیس له سوانا و لا مال له سوانا و لا عدل له سوانا
 یعنی مردیست که او را غیر از خدای تعالی هیچکس دیگر نیست و مثل
 بغیر خدای تعالی نکرده و بغیر خدای یاز نکرده و اینها آخر کلامه
 بدانک سوانه از روی لغت حیوانیست بغایه خرد و کجاست **نقلست**
 از یکی از صلحا که گفت رسول خدای با علیه افضل الصلوات و کمال
 التحیات در واقعه دیدم و ثنا بر سیدی احمد قدس الله تعالی سره العزیز
 میکرد و میگفت احببن الرفاعی نحو و سیمک است بود علی بود
 که خلائق بنشانه آفتاب متوجه می شدند و خدای تعالی می رسیدند
 نیستی او را بوشانیده بود و خدای تعالی فانی شدن بود بحال
 خود تربیت می کرد زیادت از انک بقول خود تربیت میکرد و

حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز مشایخ این سخن
 فرموده و گفته که هر کس که از فعلها من شود من شود چگونه
 بگفتار من شود من شود **نقلست** که شیخ ابوالبندرا
 از حال سیدی احمد سوال کردند فرمود که من قادر نیستم که شرح
 حال او بگویم اصحاب درین باب مبالغه میکردند فرمود که من
 مختصری بقدر فهم خود معلوم کرده ام و بیان کنم چه در شان کسی
 توان گفت که موی بغل او را جشی چند هست که بشرق و غرب
 نظری کند تا غایتی که هیچ طرف شکسته نمی شود و هیچ درخت حرکت
 نمی کند الا که آن موها در آن آن جسمهای نکرده چون موی بغل
 او جنبین باشد بنکر که موی دیگر اعضای او چه شرف داشته
 باشد و بزرگی و کمال حال او چگونه بیان توان کرد **نقلست**
 از شیخ بن نجیب که عثمان خطیب برطیه گفت روزی با شیخ
 حسین بن عثمان بن بلوطه از اصحاب حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سره العزیز بود در مسجد غارا بودیم شیخ حسین مرا گفت

ای عثمان بنه مرد از مردمان غیب این ساعت خواهند آمد
 و ایشانرا در خاطر آمده که در عراق کسی را به بینیم که مارا داند
 ایشان گریسته اند و با هدیگر گفته اند که نان و شیر می خواهیم
 ای عثمان تو شیر بیاور نام نان بیاورم و ایشان را ضیافت
 کنیم هنوز سخن تمام نگفته بود که ایشان باندرون مسجد آمدند
 و سلام نکردند شیخ حسین مرا گفت ای عثمان برخیز و بر ایشان
 سلام کن و از ایشان سوال کن که از کجای آید و بجای می روید
 برخاستم و بدر مسجد بایشان دادم و گفتم سلام علیکم سلام علیکم
 یکی از ایشان سر برداشت و گفت سلام خدای برین کس ناز که
 سلام کرد من سوال کردم که از کجای می آید و بجای می روید جواب
 داد که مردم را با مردم چه کار است بعد از آن من بایشان شیخ
 حسین رفتم و گفتم مرد این قوم تویی شیخ حسین برخاست و نزد
 ایشان رفت و سلام کرد انکس که جواب من گفته بود همان جواب
 بگفت شیخ حسین سوال کرد که از کجای می آید و بجای می روید گفت

مردم را با مردم چه کار است شیخ حسین گفت که شما را این
 سوال محتاج کرد اینده اید که در خاطر آوردید که در عراق کسی
 را نمی بینیم که مارا داند بعد از آن نام ایشان و بذرا ایشان بگفت
 و هر یکی را گفت که از کدام شهرند و ایشان با هم دیگر گفتند
 ما را این ساخت بعد از آن نان و شیر پیش ایشان بردند چون از
 چیزی خوردن فارغ شدند ایشانرا گفت حکایت کنید از
 آنچه در راه دیدید ایشان گفتند ما در راه می رفتیم و بوی مشک
 شنیدیم از میان برفتم تا بگویم رسیدیم و چشمه آب در آن بود
 و مردی نزد چشمه نشسته بود سلام بر او کردیم جواب داد
 که بجای می روید گفتیم بشهر عراق می رویم زیارت صلوات گفت
 خوش گمانی اند ما گفتیم ما را خبر ده که در عراق از صلوات کرا
 زیارت کنیم و در بصره کرا زیارت کنیم فرمود که در بطیحه احمد
 ابی الحسن و در بصره ابو محمد بن عبد مناف سوال کردم که ازین
 دو کس مرتبه کدام بزرگتر است جواب داد که احمد بن الحسن

بعد از این سؤال کردیم که از احوال او مار لجزی بگویند
 فرمود که او درین کوه نزد من بود و قطب زمین بود بعد
 از آن قطب الاقطاب شد بعد از آن هفت آسمان و زمین
 همچون خال ساق او شد و او را هی نغدی تعالی سیرد
 که غیر از و هیچکس آن راه نه سبرده است ساهاست
 نامن او را دیدم و چنین حالتی داشت بعد از آن غی دامن
 که حال او بکار رسید بدان ارشدك الله که حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز این منزلت جسیم و این برتبه
 عظیم بدان واسطه یافته که هر عضوی از اعضای
 مبارک او محل سری از اسرار حضرة عزت بود و بموجبی که
 خود فرموده که علی رقیب منك یرعی خواطری هر چار
 از جوارح هایون او مراقب باری سبحانه و تعالی بود بیت
 با خدا باش هر کجا باشی نازا پیشوای خلق کند **نفیست**
 که سیدی ابو محمد قدس الله سره را از حال حضرة سیدی

این عید

قدس

قدس الله تعالی سره العزیز سوال کردند فرمود که مدتی مد
 است که من او را دیدم و بمقامی رسیدن بود که مردان آنرا
 هفیف گویند و این مقامیست که جگر عارفان در آنجا
 بار می شود و قدمهای ابدال اقطاب بر آن می لرزد چون
 او را دیدم چنین بود این زمان غی دامن که بکار رسید **نفیست**
 از حضرة سیدی قدس الله سره العزیز فرمود که یک نوبت
 سیدی شیخ منصور قدس الله سره از برای وضو ساختن
 بیرون رفت من کوفه بر کمرم و با او رفتم از دیوار بستانی او از
 بازی می آمد مرا گفت ای احمد این باز از نفس منست چون زنی
 فرزند مرده نوحه کند رابنی بدانک کریمه و نوحه او از نفس
 من است و اگر آواری خوش شنوی بدانک آن از نفس منست
 و بعد از آن نفسی کشید و گفت لا اله الا الله و ستونی از نور
 از اندرون او بیرون آمد و هفت آسمان را بشکافت و خانه
 را بکشاوند و در آن صندوقی بود آن ستون بصندوق رفت

و در آن فرو کردند و در آن خزانه و هفت آسمان فرو کردند
و چون باز گشتیم این حال با علم الدوله بسرمزین بگفتم او
گفت درجه زبان این صوره مشاهده کردی گفت امشب او
گفت امشب اول آنست که تو درین راه آمدی و خدای تعالی
ترا دولتی خواهد داد که در سلف مثل تو نبوده است و در خلف
نظیر تو نباشد او هام در تحریف حال و اندیشه فضل و کمال
تو عرق شوند **نقلست** که ابو العسایر خادم سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز سیدی ابو محمد بن عبد گفت سیدی
احمد را با من صفت کن او گفت مرا قدرت بر وصف و بیان
کمال او نیست ابو العسایر درین باب مبالغه کرد و احکام نمود
سیدی ابو محمد گفت چون غواص قدرت این در کرانمایه را
از دیای عدم بعالم وجود آورد اصحاب جواهر و ارباب کمالی را
در شان او شاکری بینا شد ندامت که در محارافکار غوص
کنید باشد که دریای کمال او را قرار یه بینید و شمار افست

قدر او معلوم شود ایشان این صورت بتقدیم رسانیدند
و چون تحریر عیق جاه و جلال او را قرار یه دیدند هر یکی زبان حال
با او گفتند **بیت** بپای و هم دویدیم بسی نسیب و فزان نجم عقل
بدیدیم بسی عین و سیار جهان جاه ترا و هم من نیافت کران
بحار فضل ترا عقل من ندید قرار **نقلست** که حضرة سیدی
قدس الله سره العزیز تردد بسیار می فرمود بر سیدی عبد الملك
و بسیار اتفاق می افتاد که در شب تاریک تردد سیدی عبد الملك
می رفت و سیدی عبد الملك قدس الله روحه باستین مبارک
او را باذ می زد بسرا و از او سوال می کرد که چون هیچ مکس بر وجه
نشسته است و هوا گرم نیست چرا او را باذ می زنی جواب می گفت
که او را همچون غسل می بینم و خلق را می بینم که همچون مکس بر وجه
شده اند و شیخ عبد الملك پیش از آن که او را با حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز ملاقات شود فرزندان خود را می گفت
اگر چنانکه بعد از وفات من حال بر شما متغیر شود مرا از زمین

حویرة نقل کنید که بواسطه نقل من دیگر با رخلایق روی
 بشمارند بعد ازان که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
 الغریز ظاهر شد شیخ عبد الملک با فرزندان گفت مرا نقل مکنید
 که آفتاب ظاهر شد **نقلست** که چون درویشان
 بنهر دقله می رفتند شیخ حسن بن طینا بر ایشان مقدم
 می شد یک نوبت بعباده اربیش ایشان می رفت و ازانرا کردند
 که ای حسن مناخر شو که پیشوائی ازان احد است شیخ چون
 این ندانید حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز را
 گفت ای احمد مقدم شو و دران زمان حضرة سیدی قدس
 تعالی سره الغریز در میان ایشان بسوخته مشهور بود حضرة
 بکریت و گفت من کیستم که مقدم شوم شیخ حسن گفت ای
 فرزند من ترا بقول خود مقدم نکرد اندم خدای تعالی ترا مقدم
 کرد اینده بعد ازان حضرة سیدی رضوان الله تعالی علیه ابد
 الابدین و نفعنا بحیثه مقدم شد بدانکه جماعتی از اهل طریقت

با وجود آنکه جلال قدر و علو رفعت حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سره الغریز مشاهده میکردند و بفضل و کمال او کواهی
 میدادند و الفضل ما شهدت به الاعداء او را دشنام میداد
 و در ظاهر با او اظهار عداوت میکردند اما در باطن ایشان با
 دشمنی نبود از برای آنکه غریب آثار و عجایب احوال از روی دید
 اما حسد ایشان از برین داشته بود که با او طریقه عداوة
 ملوک دارند و حسد ایشان همچون حسد اهل روزگار نبود
 چه اهل روزگار اگر بر چیزی حسدی برند می خواهند که
 آن نعمت از محسود زایل شود حسد این بزرگان آن بود که
 بر قربی که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز نزد حضرت
 عزت داشت غیرت می بردند و معنی ایشان آن بود که شریقی
 که او را حاصل شده بود ایشانرا نیز حاصل شود **بیت**
 دشمن خواست ناجو من باشد کوجو من باش ناجو من باشی
 چون انبای ایام بر حیفه دنیا که آرا هیچ قدر دور نیست

برمد یک حسد می برند چگونه فقرب بباری سبحانه و تعالی
 موجب حسد نشود حضرة سیدی قدس الله تعالی سر
 العزیز فرمود که حسد فداء قیامت میان خلق اولین و
 آخرین حسرت باشد که نیست شود و حضرة سیدی این شعر فرمود
 حَسَدٌ وَ حِينَ نَأْوُ أَحْسَنُ مِنْهُمْ كَالْبَدْرِ تَحْدُهُ النُّجُومُ اِذَا بَدَا
 معنی بیت آنست که حسد بردند بر روان زمان که او را بدیدند
 و نیکو تر از ایشان بود همچون ماه شب چهارده که چون
 ظاهر می شود ستارگان روی حسد می برند **الدعاء**
 اللَّهُمَّ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُتَضَرِّعِينَ اسْأَلُكَ حُرْمَةَ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ
 أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي سُلُوكِ طَرِيقِكَ مِنَ الْمُحْسُودِينَ وَ تَحْشُرُنِي
 يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِي رُفْقَةِ الْأَحْمَدِينَ وَ تَعْظُمَ شَانِي فِي الدَّارِ الْبَاقِيَةِ
 بِنَظَرَةِ لَطْفٍ مِنْ سَيِّدِي أَحْمَدٍ فَرَحَ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَ آئِينَ
 خَوَاطِرِ الْمَسْكِينِ **شعر** يَا رَبِّ بِحَقِّ أَحْمَدٍ مُرْسَلٍ كَهَشْرِ مَنْ
 بِأَحْمَدٍ الرَّفَاعِي وَ اصْحَابِ الْوَكِينِ يَا رَبِّ لَا تَسْلُبْنِي حَبَّةً أَبَدًا

و یرحم الله عبدا قال آمینا **فصل نقلست** که یکی
 از بزرگان اصحاب سیدی فرمود که در مجلس نشستند بودیم
 و شخصی از پس پشت من نشست بود و این کلمات می گفت
 لا اله الا الله محمد رسول الله اذ فاف فاف فاف تا
 قافی دیگر و از آن فاف تا قافی دیگر و مجین میگفت تا بایست
 فاف بشمرد مثل این مجلس و مثل این مرتبه یا مثل این بقعه
 و مثل این درویشان بنا شد راوی میگوید چون این سخن شنیدیم
 ملنفت او شدیم تا او را بشناسیم مردی سیاه بود که مرا با او
 نبود بانفس خود گفتیم که چون از مجلس سماع فارغ شویم نزد یک
 اوردم و التماس کنم تا از برای من دعایی کند چون مجلس تمام
 شد او را بیا فتم ملول شدم و محضرة سیدی احمد قدس الله تعالی
 سر العزیز رفتم و حال با او بگفتم فرمود که او از قوم است اگر
 خاموش می شدی و ملنفت او می شدی صد قاف یا بیست
 لغداد کردی بعد از آن من سوال کردم که ای سیدی بعد از این قوم

کسی از مردان خدای خواهد بود گفت بلی ولیکن زمان حیات او
اندک باشد و آخر الامر شمشیر ولایت از او بستانند و ابدا
برین در آن زیابیا ویزند **نفلست** از شیخ عمر فاروقی رحمه الله
فرمود که همراه سیدی بودم و به نزد سنی رابعه منکوحه
آن حضرة رفتیم مرا فرمود که سلام بیاور کن و از وی التماس
دعایی کن بجهان کردم بعد از آن سنی زینب دختر حضرة مقدسه
در آمد سیدی مرا فرمود که برخیز و بر زینب سلام کن و او را
خدمت میکن و از و درمی خواه نادعایی از برای تو میکند من
با خود گفتم چون سنی رابعه بزرگتر است چرا ازان او نکفت
که خدمت او میکن فرمود ای عمر صورت نجین است که
تو تصور کرده این آن زینب است که خدای تعالی بامن وعده
کرده است که ذرات ولایت از او باشد و انا معنی را باور زنده
گرداند و بجهان بود که حضرة سیدی فرموده بود **نفلست**
که سنی زینب رحمه الله علیها بحضور سیدی قدس الله تعالی

۲۲
الغریز بر سیدی صالح دعاء عمر دراز کرد حضرة سیدی فرمود
که ای زینب صالح وفاة خواهد یافت و آثار ابرار در ذریه
تو باقی خواهد بود **نفلست** از شیخ مقدم فرمود که
با حضرة سیدی قدس الله سره الغریز در سفر بودم در مرجه
به معبر ام عبیده رسیدیم در ویشتی در همی با حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره الغریز داد و گفت این نذر است حضرة
سیدی فرمود که نذر بد و گس نی باید داد سیدی ابی محمد شنبکی
و شیخ یحیی بن جارد ویشتی گفت این نذر است حضرة سیدی فرمود
من کیستم در ویشتی گفت تو شیخی حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
الغریز فرمود که مرا حشر با فرعون و هامان و فارون باذا کر
دردل من آمده که بزرگ این جماعتم یا بیشوای ایساغم تا اکنون
بیش من ثابت نبوده که من در ویشتی از ایساغم **نفلست** از شیخ
یعقوب کر از رحمه الله تعالی علیه و او از بزرگان اصحاب سیدی
قدس الله تعالی سره الغریز بود و با سیدی شیخ منصور صحبت داشته بود

و شصت سال رعایت اوفات نماز و بانگ می کرد و هرگز تکلیف
احرام از وفوت نشسته بود و نمود که در بعضی از روزها وقت ^{مست}
در مناره ایستاده بودم حضرت سیدی مرا گفت ای یعقوب از
برای خدای بزرگای من بزرگام حضرت سیدی قدس تعالی
سرم العزیز در محراب نشسته بود و موجه کوجک از لبه
در دست داشت و آن موجه بنوعی کوجک بود که تمیز میان
اعضای او متعذر بود بعد از آن حضرت سیدی قدس تعالی
سرم العزیز هر دو پای او را بمن نمود و گفت ای یعقوب این را
بنکر من نظر در آن کردم و گفتم ای سیدی مرا حق تعالی از
آزیدن این چه بود و نمود که عرض از خلق این اظهار کمال قدرت
بود بعد از آن گفت ای یعقوب اگر کسی ترا بگوید که در مملکت ^{مست}
خدای تعالی جز احد ضعیف تبارین جری هست او را با و مدار
نقلست از شیخ عمر فاروقی رحمه الله علیه گفت روزی با
سیدی احمد قدس تعالی سرم العزیز گفتم بعضی از مفسران گفته اند

که در عالم خلقت هشتاد هزار گروه هستند و او را این
صورت سوال کردم و نمود که ای فرزند من آنکس که این گفته است
راست گفته است و این مقدار دانش اوست ای فرزند من
هشتاد هزار گروه هستند که همه اکل و شرب دارند و
بقصدا حاجت می روند و مناکه در میان ایشان هست و
و مرد کامل نباشد و او را تمکن حال نبود نا وقتی که سخن ایشان
وصفات و مقامات و روزی و اجل ایشان بماند شیخ یعقوب
گزار از این سخن تعجب کرد حضرت سیدی قدس تعالی سرم
نمود که زیاده از این بتو بگویم ای یعقوب شخص آن زمان
بصفت کمال متصف باشد که نطفه نزله این است و در رحم
زن قرار نگیرد الا بنظر او شیخ یعقوب را تعجب زیاده شد و
گفت این که خدای دیگر باشد حضرت سیدی فرمود که نه این
خدای دیگر نباشد اما با از صفی از صفتهای حق شود و هیچ
چیز او را عاجز نتواند کرد اینست بانگ از سیاق سخن حضرت

سیدی چنین معلوم می شود که باری سبحانه و تعالی این نعمت را در بار او ارزانی فرموده بود و بچنانک رسول خدای صلی الله علیه و سلم در شب معراج بر غریب اسرار و جلال امور مطلع شد و او را علم اولین و آخرین داده بودند حضرت سیدی بحیزی جند مخصوص است که مثل آن از هیچ کس از اولیا نقل نکرده اند و الله تفرخص بر حیمه من یشاء **نفلس** از بعضی از اصحاب سیدی که سیدی ابو محمد بن عبد رحمة الله تعالی علیه در مجلس میگفت که خدای تعالی پانصد نام دارد حضرت سیدی را ازین سخن خبر دادند فرمود که شیخ راست گفته است اما او این مقدار دانسته است ای فرزند من سبحانه و تعالی بعد از مخلوقات نام دارد مرا مقدار اتم مخلوقه معلوم شده است و همچنین گیاهها زمین که او شاخی یا ساقی دارد همه دانسته ام درخت با ورق نامی دارد و جوب نامی دارد و شکوفه نامی دارد و پوست نامی دارد و جامه دوست نامی دارد

و چون باره شد هر ریشمانی را از ان زبانی باشد و تسبیح خدای تعالی کند مرغ یک زبان دارد و چون پر از او جفا شد هر پری را از ان زبانی بدهند و تسبیح بکند دلیل برین است که خدای تعالی فرمود که هیچ چیز نیست الا انک تسبیح بشکر خدای تعالی میکند بلغات خود و شما تسبیح ایشان فهم نمیکند قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمدی و لکن لا تفقهون تسبیحهم **نفلس** از حاجی سعید گفت یک شب بعد از باریک حقتن حضرت سیدی قدس الله سره مرا با خود همراه کرد و شب ناریک بود چون بنزدیک بیتان قنوری رسیدیم و آن بیتان در بالای شهر است مرا باز داشت و خود رفت من رفائی انتظار کردم مراجعت نفرمود از پی او رفتم تا او را به بنیم جا آورد دیدم که بر دیواری انداخته بود و روشنی دیدم که در آن شب ناریک می درخشید بترسیدم و باز جای خود آمدم ساعه و رنگ کردم نا حضرت سیدی باز آمد صورتی که مشاهده کرد

بودم با آن حضرة بگفتم فرمود که ای فرزند آن روشنی که تو
 دیدی بآن آب بود و من آن آبم که تو دیدی خدای تعالی نظر
 جلال و عظمت بمن کرد و گذاخته شد من جناتك مشاهده کرد
 بعد از آن بنظر لطف و رحمت بمن نگریت و جناتك من بینی
 باز آدمی شدم اگر زمین را بفرمودی که مرا بپایان داری بشما باز
 نگشتی **نقل است** از شیخ طهر که فرمود که با حضرة سید
 قدس الله تعالی سره العزیز در سفر بودیم و یک ماه بلکه زیاده
 از یک ماه توقف کردیم چون باز گردیدیم بزرگان جماعت و درویشان
 بلد خافانی و جماعتی دیگر گرد آمدند و گفتند ما هر یکی کاری
 می داریم و اهل و عیال داریم و هر یکی بقدر خود کاری می کردیم این
 همه رها کردیم و لفقه پاك و جامه پاك و اهل و فرزند را
 دست بداشتیم و جامه دریده پوشیده ایم و با شما موافقت
 کردیم مشایخ پیش ازین چون درویشانی چند با ایشان سفر
 می رفتند ایشان را حالی می دادند که هر چه در وطنها ایشان باز داشتند

می شدند ایشان از دور و نزدیک مشاهده آن می کردند
 ما این زمان با تو می راهیم و نمی دانیم که درجه کارم بخیر است
 که ما را خبر دهی که حال ما با تو چگونه خواهد بود و حاصل ما
 چیست و درین باب مبالغه نمودند حضرة سیدی قدس
 الله تعالی سره العزیز فرمود که ای بزرگان مؤمنان از روی
 عیال خود می بایستد من با خدای تعالی بیعتی از برای شما برد
 سیدی شیخ منصور قدس الله روحه کرده ام اگر جناتك
 بدان راضی می شوید خیر و اگر راضی نمی شوید هر یکی صورتی
 که در خاطر شماست بتقدیم رسانید ایشان گفتند ما را
 ازین بیعت خبر ده اگر جناتك راضی نباشیم آنچه مراد ما باشد
 طلب کنیم فرمود که بیعت از برای شما بحیرة و سوف و حیرت
 کرده ام ای بزرگان راضی نیستید بحیری که پیغمبران بپایان
 چیز و دران چیز و بران چیز مرده اند تا آنکه که خدای تعالی رسیده
 اند و شما را نزد خدای تعالی چیزی باشد که چشم شما بدان روشن شود

و مرا نزد خدای تعالی بجل نکرد اینده با سید ایشان دو نوبت
گفتند راضی شدیم بعد از آن حضرة سیدی قدس الله تعالی
سره الغریز بواسطه موافقت ایشان خدای را شکر کرد
و گفت ای یاران و برادران می باید که شما را درین معنی
ثابت قدمی باشد و از قول خود باز نیاید که مؤمن را دو قول
نباشد **نقل است** از شیخ عمر بن حنبلیه و این مرد در
حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز بود و ملایزتی و
خدمتی بخدا نه میکرد و او را در رباط خانه بود فرمود که من و حجاجی
از درویشان که بحضرة سیدی هیچکس از ایشان نزدیکتر نبود
در آن حضرة بودیم احوال مردان خدای و بدایت و نهایت هر کس
یاد می کردند حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز ملتفت
شد و گفت هفت سال و هفت ماه بدایت سیدی شیخ
منصور قدس سره آخر این قوم بود بعد از این مدتی مذکور
شمسیر ولایت و قدرت را بمردی داد این بگفت و خاموش

۷۶
شد من گفتم ای سیدی نهایت شیخ منصور بدایت این مرد
است فرمود ای عمر چنین است که تو میگوی **نقل است**
که چون حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز و عطا
فرمودی او را یک فاری بود و عاده آن حضرة آن بود که بر
کرسی می نشست و قطعا بر نمی خاست و وعظ می فرمود و از
دور و نزدیک آوازی شنیدند و تفاوتی در میان استماع ایشان
نبود از دور تا نزدیک چنانکه اهل بدروه و قاسمیه و فوج
را دهرت بر بامهای خود می نشستند و بقدره حق جل و
علا یک کلمه فوت می شد و ازین مواضع تا ام عبید قرب
نیم فرسخ است و جماعتی که کرانی کوش ایشان در مرتبه کمال
بود و عطا آن حضرة استماع میکردند و شیخ عبدالعظیم سیر
شیخ احمد خمیس در زمانی که حضرة سیدی قدس الله سره
الغریز و عطا فرمودی دامن بکست و انیدی و چون مجلس تمام
شدی دامن خود بسینه باز گرفت و مجلس و عطا حرف آخر

باز گفتی و درین باب کتابی جمع کرده است **نفلست** از
 سیدی ابرهیم اعرب قدس الله روحه فرمود که بعضی از فقرا
 از احوال قطب سؤال کردند من صوفی را با حضرة سیدی باز
 گفتم فرمود ای ابرهیم چون خدای تعالی خواهد که شخصی را اهل
 حالها سازد و او را سلوک این طریقہ روزی کند اول
 او را بنفس خود تکلیف کند اگر او بنفس خود را نادید کرد
 و استقامت یافت او را با اهل خود تکلیف کند اگر چنانکه
 با ایشان حسن معاش کرد او را بهمسایکان و اهل محل تکلیف
 کند اگر چنانکه با ایشان مدارا کرد او را با اهل شهر خود تکلیف
 کند بعد از آن او را به نئی از دنیا تکلیف کند بعد از آن اگر
 چنانکه او را سبق عنایتی باشد مکلفش گرداند به آنج میان
 آسمان و زمین است و در میان آسمان و زمین خلق بسیار
 هستند که غیر از خدای تعالی هیچکس ایشانرا نداند بعد از آن
 آسمان اول و دوم تا غمام آسمانها را و بدان مکلف گرداند

تا بمقام غوث رسد بعد از آن منزلت او بزرگ گرداند تا بار
 صفاتی از صفات حق شود **سعد**
 مَا زَالَ مِنْ وَطَنٍ يَهْدِي إِلَى وَطَنٍ حَتَّى اسْتَقَرَّ لَهُ فِي الصَّدَقِ
 یعنی همیشه او را راه راست می نمایند از وطنی بوطنی چون او را
 این کارها حاصل شد صار عینا لله یعنی خدای تعالی بفضل و کرم
 خود او را نعمتی و قدرتی بخشید که باران بسبب او بیارزد
 و بلا بد و منفذ شود و برکات او تعالی بواسطه او عمت
 برکات فرود آید اگر چنانکه او را این مرتبه نباشد هر چه گوید
 درست نبود بدان رحمت الله که چون مجنون شیفته
 حال لیلی شد روز بروز عشق او در تراید بود تا بمرتبه رسید
 که تصور می کرد که ذات او لیلی است و او خود در میان
 وجودی ندارد مبنی بر تصور اتحاد زمانی که او را قصد میکرد
 فصادرا گفت حاضر باش تا نیش به لیلی برسد **بیت**
 ترسم ای فصادا اگر قصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی

بنابرین که عشق و محبت به این درجه می رسد سخنی جز از اول
عظام و مسایح کرام که محبت و مودة ایشان با خدای تعالی
بدرجه کمال رسیده صادر می شود مثل آنکه سلطان بایزند
فرمود سبحانی ما اعظم شأنی و دیگری فرموده که لیس فی جنتی
سوی الله کبر این سخن که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
العزيز فرمود که آنکه صار عینا لله یعنی جان مستغرق شود
که دم از وجود زند و بتشریف ما زال العبد یقرب الی
بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به
وبصر الذی یبصر به ویده الذی یطش بها ورجله الذی تمشی بها
مشرق شود **نقلست** که بعضی از درویشان حضرة
سیدی را قدس الله تعالی سره الغریز از خبر آسمانها سوال
کردند و درین باب با آن حضرة مبالغه نمودند فرمود که در
آسمان چهارم دریایی ریک هست که همچون باذر روانست
و از آن رفان که حق سبحانه و تعالی آسمان و زمین آفریده است

آن دریا در رفتن است و نمی دانند که از کجایی آید و کجایی
و طول و عرض آن در نمی یابند غیر از خدای تعالی و حق
جل و علا بعد دهر ذره از آن دنیا ی دارد همچون این دنیا
که شما دارید و هیچ ساعتی از روز و شب نیست الا آنکه در
آن ساعت قیامت بر می خیزد و تزاروی را نصب میکنند
و صراطی میکشند و قومی به بهشت می روند و قومی بدوزخ
و دوزخ و بهشت ایشان نه این دوزخ و بهشت است که
ما را یاد کرده اند **نقلست** از شیخ یعقوب بن کراز
فرمود که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز بوعظ
مستغول بود بسراوسیدی صالح قدس الله سره الغریز درآمد
اصحاب مجلس ملتفت او شدند و از برای حسن و جمال او تزل
مجلس برگردند من با خود گفتم چون دل درویشان به این حالت
دل بند را و چگونه باشد حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز
دفتر از دست بینداخت و گفت ای یعقوب بسر من صالح از

بست من است اگر عمل من نکند و راه من بسیار در میان ما
 علاقه بذر فرزندی نباشد **نقلست** که شیخ ابوالبذر
 قدس روحه از حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز سوال
 کرد و گفت خدای تعالی با توجه گفت فرمود که حق سبحانه و تعالی
 مرا گفت داری هم مادمت فی داری هم یعنی کسی که کم از تو
 باشد پیش او نازل شود تا نظرتو کند و بی روی تو بکند
 و بسبب تو ترقی کند **نقلست** از سیدی ابرهیم اغرب
 قدس روحه که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز فرمود
 که ای ابرهیم فردا خدای تعالی مرا سوال از جن و انس خواهد
 کرد **نقلست** از شیخ حسن بن ربیع رحمه الله علیه که
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز فرمود که هیچ نسیمی از
 قسطنطیناء روم نوزید الا انک من در بهلوی خود اثر آن
 یافتی یعنی باری سبحانه و تعالی بتوفیق خود مرا بر غیبات مطلع
 گردانید **نقلست** از شیخ مکی که در غفه حضرة سیدی

چند شب بروز آوردم و بقدر علم خود حبل خصلت اخصلتها
 رسول خدای علیه الصلوٰة والسلام از حفظ کردم **نقلست**
 از سیدی ابرهیم اغرب قدس روحه فرمود که شبی بخواب بودم
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز در آن موضع حاضر بود
 مرا بیدار کرد و گفت ای ابرهیم این ساعت هفت شهر بر من اظهار
 کردند که هر شهری از آن هفت توبت چند دنیا است و در میان
 ایشان یکی نیست که نام خدای تعالی می برد و هر شب آن زمان که
 آفتاب فرو می رود خدای تعالی ملائکه را می فرماید و کلاه امت
 محمد صلی الله علیه و سلم بر می کزد و بر آن هفت شهر می ریزد و
 کس ازین جماعت که کای بدوی رسد از اهل بهشت است
نقلست از سیدی ابرهیم قدس الله روحه فرمود که در
 عرغه پیش حضرة سیدی نشسته بودم و سر مبارک بر زانوی
 من نهاده بود سر برداشت و باوازی بلند بخندید من نیز از خنده
 بخندیدم بانگی بر من زد و گفت ای ابرهیم چرا می خندی گفتم

سیدی ترا دیدم که می خندی من نیز بخندیدم بعد از آن من
 با آن حضرة مبالغه کردم نامر اسبب خنده اعلام کند فرمود که
 ای ابرهیم خدای تعالی ندانم کرد که می خواهم که زمین را فرو برم
 و می خواهم که آسمان را بر زمین اندازم من چون این ندا بشنیدم
 تعجب کردم و بخندیدم و گفتم بار خدایا کیست که آنچه تو می گویی
 رد کند یا خلاف تو خواهد کرد بعد از آن حضرة سیدی بفرمود
 و بزمن افتاد و زمانی در آن حال بود **نقلست** از سیدی
 عبدالرحیم قدس الله روحه فرمود که بمن رسانیدند از شیخ ابن
 یعنی حضرة مقدسه که او گفته است که این ماکول بقدر
 فی قیر و بعدد قیر هفت نوبت شفاعت دارد و شفاعت
 بکند و این صوره پیش من بزرگ نمود نزد حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز امدم و ملول بودم حضرة سیدی مرا
 گفت ای عبدالرحیم چرا ملولی بختم مرو و شویصه بعد دنی
 قطر و بعدد قطر هفت نوبت شفاعت دارد این آنست که

دانسته اند فاتحه غنی دانند بیشتر ازین است بدایت قیر
 است که در آن موضع فی بسیاری باشد **نقلست**
 که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که سیدی یکی
 بطسانی و ببرا و سیدی یحیی و سیدی ابوالوفا و سیدی
 ابو محمد الشنبکی و سیدی ابوبکر بن هواری و سیدی احمد بن
 مصقول و سیدی غرار و سیدی یهوب و سیدی احمد و
 سیدی عثمان السالم آبادی و سیدی منصور و سیدی سهل
 و سیدی ابوبکر همدانی و سیدی عثمان بن مرو سلطاناتند
 و هفدهم ایشان از بنی رفاعی خواهد بود و امیرانرا تقدادی
 کرد و بسیار بودند بزرگان ایشان مسطور می شود سیدی
 خالد و سیدی ابرهیم السومقای و سیدی عیسی و سیدی عمر
 البقری و سیدی یحیی بنجار و سیدی رزق الله و سیدی
 مبارک بن دارو و سیدی احمد خمیس و سیدی احمد قنطر
 و سیدی اختیار که در تمامیه می بود و سیدی جویه که با

سیدی منصور می بود و سیدی شیخ صالح از قریه صیادین
اینجا ایران بزرگ بودند قدس الله ارواحهم **نقلست**
از درویشی فرمود که از شیخ یعقوب شنیدم که می گفت خدای تعالی
وعد کرده است که تا روز قیامت هر روز یکی از قوم باین بقعه
آیند درویشی گفت از شیخ یعقوب پرسیدم که آن مرد خود را
که مردی از مردان خدایت یا نداند فرمود که بعضی دانستند
و بعضی ندانستند آنکس که داند چون از این بقعه برود حریت آن در
دل او بود که چرا اینجا توطن نکردم **نقلست** از سیدی
ابرهیم اعزب قدس روحه که حضرة سیدی قدس الله تعالی
سرمه العزیز فرمود که رو باه باین بقعه رسد و باز سیر شود
و سیر باین بقعه رسد و باز رو باه شود **نقلست** که حضرة
سیدی قدس الله تعالی سرمه العزیز فرمود که ام عبیده مکاینست که
مردان خدای در آن مکان حاضر می شوند و بشخور مردمان خدا
و حال هر کس را نقد میکند ام عبیده طبق منست هیچکس بران

مراجعت با من نکند درام عبیده عجر بزرگ و سرور می شود
و شرف بقعه بانکس است که در اینجا ساکن است خوشحانه
و تعالی وعده کرده است که باین بقعه نیاورد الا کسی که خلا
وقت باشد و وعدۀ باری سبحانه و تعالی خواست **نقلست**
هم از سیدی ابرهیم قدس الله روحه فرمود که سیدی منصور
قدس الله روحه در آخر عمر مجلسه آمد و حضرة سیدی طعانی
از برای او بدست مبارک خود نهاد و بیاورد سیدی منصور
او را گفت ای احمد این بقعه شریفتر است هر کس که او را در
موضع یاد کنند حاضر شود چنانچه اگر یاد بیغامبر علیه الصلوة
و السلام درین موضع بکنند حاضر شود ای احمد درویشانی چند
درین موضع حاضر اند و سلام بر تو میکنند تو نیز سلام بر ایشان
کن حضرة سیدی قدس الله تعالی سرمه العزیز گفت ای سیدی من
ایشان را می دانم سیدی منصور قدس روحه گفت اینک بزرگ
و کوچک وزن و مرد درین موضع جمع شده اند و جمعی در میان

ایشان هستند که سخن تو فهم میکنند اما تو سخن ایشان فهم
نی کنی ه الله اکبر الله اکبر جندان خلق جمع شدن اند که غیر از خدای
تعالی هیچ کس عدد ایشان نمی داند بعد از آن دست بر سر سیدی
علی نهاد سیدی علی قدس روحه گفت دست از سر من بر
نداشت تا آنکه که مشاهده کردم که مرابناج اغزار منبج
گردانیدند **نقلست** از شیخ عبد الله که يك ثوبت شخصی از
بزرگان بنی مروان حضرت سیدی را گفت ای سیدی چنین شنیده
که در میان شما هفتاد عارف هستند و این خبر لیست که
بیش از تو در میان هیچ ولی و غیر ولی نشنیده ایم سیدی هیچ
جواب نفرمود آن شخص مبالغه کرد و گفت بخدای بر تو که
جواب من بگوی حضرت سیدی قدس سره الله تعالی سره العزیز گفت
حق سبحانه و تعالی وعده کرده است که درین مقام زبان عارف
که معرفت ایشان صحیح باشد سه مقدار بخیر قریب آسود **نقلست**
که شیخ ابو الفتح بن حصوه بوقت محیاد رام عبیده علی بنی

و علی ساکنینا السلام من الملك العلام حاضر شد در ویان
بسیار رادید که در ریاط و تزد معبر بودند این دو بیت را خواند
تراحم تيجان الملوك بيا به . و يكثر يوما للسلام اذ دجأها
اذا عاينت من بعيد ترجلت . وان هي لم تفعل فرجلا حاما
یعنی تاج بادشاهان در در خانه او اینو شدن است و ملك
بسیار جمع شدن اند یا میدانك روزی سلام بروی کنند و ملك
جو در خانه خانه او از دوری بینند بیا ده می شوند و اگر
بیا ده نشوند ملك بایشان آید بعد از آن حضرت سیدی
قدس سره الله تعالی سره العزیز رفت حضرت سیدی قدس سره الله
تعالی سره العزیز فرمود که اینا فلان هی لم تفعل عزم السیف
را سها یعنی بگوی که اگر چنین نکنند شمشیر همه سر ایشان آید
نقلست که حضرت سیدی قدس سره الله تعالی سره العزیز
سال سب و روز غلین بود و سر مبارک در پیش انداخته بود تا
جنان شد که خواص اصحاب او این معنی فهم کردند روزی بر ریاط اند

وآن ملال از فزایل شدن بود و اثر شادی در روی مبارک او
 بینا بود شیخ یعقوب سبب اینهاج از آن حضرة سوال فرمود
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که ای یعقوب درین
 مده مطلع بودم بر افعال خلق جمعی بقفل ناحق مشغول بودند و
 جمعی زنا میکردند و جمعی غصب اموال دیگران می کردند و جمعی عرو
 مسلمانان می بردند و مراد همه اماکن این امور کشف شده بود
 بنا برین غمگین بودم و از مکر خدای تعالی می ترسیدم این زمان
 مرا ندا کردند که ای احمد یا تو مردم آفریده یا من کفتم ای خداوند
 من تو ایشان را آفریده ندا کردند که تو حکم بر ایشان کرده و نقد
 کرده یا من کفتم تو ندا آمد که رحمت تو بر ایشان میکنی و ایشان را
 می آمرزی یا من کفتم تو ندا رسید که تو محو و انبات میکنی یا من
 کفتم تو یا ارحم الراحمین بعد از آن ندا کردند که ای احمد خوش
 باش پس اگر همه اهل زمین را هلاک کردانم مرا هیچ خاطر نیاید
 و بعد از آن سالی چند که قحط ظاهر می شد مردمان می دیدم که در

کوچها میکردیدند سیدی عبد الرحیم قدس الله روحه با کسی دیگر
 میگفت که ای سیدی مردمان را بدین حال نمی بینی و احوال ایشان
 نمی شنوی فرمود که بلی گفت اندک رحمتی بر ایشان نمیکنی باشد
 که بواسطه رحمتی که تو بر ایشان میکنی خدای تعالی ایشان را از
 رحمت خلاص کند فرمود که لا یعنی نمیکم نمیکم **نقلست**
 که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز میگفت سیدی
 منصور نایب حضرة نبوت است صلی الله علیه و سلم و قال الله
 تعالی فی حقّه البنی اولى بالمؤمنین **نقلست** که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز سیدی ابرهیم قدس روحه
 گفت که حضرة ربوبیت بقرآن مجید و محمد مصطفی علیه الصلو
 والسلام با من سوگند خورده است که غدر و مکر با من نکند
 ولیکن من می ترسم که وقت و زمان مرا در زمره اهل روزگار
 درج کند و میگفت که رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرمود
 که المرائشبه باهل زمانه یعنی مردمانند تراست باهل زمانه

خود **نقلست** که حضرة سیدی قدس الله تعالی العزیز
 یک نوبت در مجلس سخن میگفت و یاد فاف می فرمود شیخ یعقوب
 سوال کرد که بعد از قاف چیست فرمود که فاف همچنین او سوال
 میکرد و حضرة سیدی جواب می فرمود ناده فاف را تعداد کرد
 بعد از آن شیخ یعقوب گفت بعد ازین فافها چیست فرمود
 زمینی سفید که در آن یک طرفة العین تا فرمانی خدای تعالی
 نکرده اند و در آنجا خلق بسیار هستند که غیر از خدای تعالی
 کس نداند نه آفریدن آدم شنید اند و نه لعن ابلیس شیخ یعقوب
 چون این سخن بشنید گفت کسی را قدره باشد که خبر از چیزی باز
 دهند که آن چیز را ندیده باشد و تحقیق کرده باشد فرمود که
 نه ای یعقوب ما یلفظ من قول الالهیه رقیب عتید مقصود
 از این آیت آنست که هر کس که چیزی را نبیند نکوید بعد
 از آن که حضرة سیدی این سخن بگفت فرمود که ما کجا بودیم
 پس دعا کرد و از مجلس برخاست درویشی که در شان شیخ یعقوب

اعتقادی و حسن ظنی داشت چون شنید که شیخ یعقوب
 باین طریقه از حضرة سیدی قدس الله تعالی العزیز
 سوال کرد تصور کرد که سیدی این خبرها نه از سر و قوف
 می گوید بنا برین اچنانا بر سبیل استهزا سخنی چند در شان
 حضرة سیدی میگفت بنا برین یک روز چون وقت نماز ^{بشست}
 در رسید شیخ یعقوب بانک نماز بگفت و در صف اول
 بنشست حضرة سیدی در محراب بنشست و سر مبارک را
 بگریبان فرو برد و شیخ یعقوب نیز سر بگریبان فرو برد
 تا از وقت نماز زمانی نیک بگذشت و چون شیخ یعقوب از
 بانک نماز فارغ شدی همگیس با وی سخن نتوانستی گفت آن
 درویش معترض دست دراز کرد تا شیخ یعقوب را آگاه کند
 که از وقت نماز زمانی گذشته است غیر از جامه و دستار
 او هیچ ندید متعجب گشت جماعت را ازین معنی خبر کرد
 بعد از زمانی دیر شیخ یعقوب سر برداشت و اقامت باز

گفت حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز برخواست
و نماز بگزاردند چون از نماز فارغ شدند حضرت سیدی
باشیخ یعقوب گفت رخت کشیدی و رخت تو بر من سخت
است بعد از آن در ویس معترض صورتی که مشاهده کرده بود
باشیخ یعقوب بگفت شیخ یعقوب گفت شما زلف فاضلی
نمی کنید بواسطه فاضلی شما سیدی موی محاسن من ببرد
و در همه مواضع که فرموده بود مرا بگردانید و مرا معلوم شد
که خبرها که آنحضرت میگوید مشاهده فرموده است
فصل فی تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم نقلست
که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز بسم الله الرحمن الرحیم
میکفت نزد همه کارها بسیار بگویند تخصیص نزد جری خوردن
و آب آشامیدن و نزدیک بازمان کردن و برخاستن و نشستن
و براه رفتن و علف دواب دادن و همه جمع کردن و خانه رفتن
و میگفت ای درویشان زنان و فرزندان را بسم الله الرحمن الرحیم

تعلیم کنید نادر همه حالی میگویند جماعتی از درویشان نقل
کردند که جمعی از جن را دیدم که بعضی به بعضی شکایت میکردند
و میگفتند این مرد یعنی سیدی احمد قدس سره عیش ما را مگذرد
کرد اصحاب خود را فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم زنان و
فرزندان کنید و ایشان را خریض بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم
میکند و گفته است که در ابتدا هر کلمه که گویند و هر لقمه که
به دهان بندید میگویند و زمانی که از جهت قضا حاجت و آرا
بول می نشینید بسم الله الرحمن الرحیم بگویند و یزید واسطه
رهنمون با وجود این فراخی بر ما شکر شده است **نقلست**
از سیدی ابرهیم قدس روحه فرمود که حضرة سیدی قدس
الله تعالی سره الغریز دیدم که بر نزد بان خانه خود بیایا
می رفت و در هر بابیه نزد بان بسم الله الرحمن الرحیم میگفت
و چون بر می آمدهم چنین میگفت من سوال کردم که ای
سیدی خوشت که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار میگوی

فرمود ای فرزندانم آزاد دوست میدارم و هر کس که جیری
 را دوست دارد یا ذآن بسیار کند و اگر جنایت مردم را
 فائدۀ که ازین حاصل میشود بداند بکفرتن آن حریص شوند
نفلست از شیخ علی بن ابی هاشم فرمود که حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز مرا گفت وضو بسیار من بوضو
 ساختن مشغول شدم چون در غسل ذراعین شروع کردم
 اللهم حاسبني حسبا يا يسير اخوانم حضرت سیدی قدس
 تعالی سره العزیز آوازی برداشت و گفت ای فرزندانم
 طاقت حساب بپیر خدای تعالی نیاورد و اگر خدای تعالی
 حساب بپیر بازخواست کند موسی و عیسی علیه الصلوة
 والسلام نجات نیابند و چون در بای شستن شروع کردم
 اللهم ثبت قدمي على الصراط اخوانم آن حضرت آواز
 برداشت و بر زمین افتاد و گفت ای فرزندانم اگر صراط
 باین نوع که مذکور است بکستارند ابرهیم خلیل صلوات الله

وسلام

و سلامه علیه نجات نیابد بعد ازین این دعا بخوان اما
 در عضوی که غسل میکنی بسم الله الرحمن الرحيم بر که و
 طهورا واجرا عظیما و منحة عظیمة میگوی که ثواب این دو مثل
 ثواب آنست **نفلست** که حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سره العزیز درویشی را دید که دستار بر سر می بچید
 و خاموش بود حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 فرمود که ای فرزندانم بپریک عقد بسم الله الرحمن الرحيم
 بگوی و آن زمان که تمام کردی و در دستار فرو میبری بگوی
 الحمد لله رب العالمین ناهر طاقی را از ان خدای تعالی زبانی بد
 و بدان تسبیح خدای تعالی کنند و ثواب از ان تو باشد نا وقتی که
 آن دستار بچیده باشد **فصل نفلست** از سیدی
 ابرهیم اعزب قدس روجه فرمود که بذر من سیدی علی مرا گفت
 میان من و سیدی احمد جمع کن که مرا با او در خلوت سخن
 من روز دیگر با حضرت سیدی این سخن باز گفتم فرمود که ملتفت شو

فضیلة

رامبدول باید داشت بعد از آن چون حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سره العزیز فرمود که این شش کس کیستند بذر من گفت من
 انداخته مشغول بودم حضرت سیدی برخاست و نعلین خود
 بر گرفت و از میان جمع بیرون آمد و مرا گفت ای ابرهیم کون
 بیا و رانای الطری که خادم آن حضرت بود برخاست تا با ما
 بیرون آید حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت همکار
 با ما بیرون نیاید و مرا گفت ای ابرهیم بذر را بیا و ر من برقم و بذر
 را بیا و ردم چون حضرت سیدی رسیدیم مرا گفت ای ابرهیم
 کون به بذر ده و تو یابست و همکار را پیش ما مگذار من
 همچنان کردم بعد از آن چون ایشان بنشستند بذر من سوال
 کرد و گفت ای سیدی در میان اصحاب چند شیخ هستند
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که شیخ نیک است
 بذر گفت شش کسند حضرت سیدی قدس الله تعالی سره
 العزیز فرمود که یکی بیش نیست بذر گفت سخن سیدی رد

نتوان کرد اما ما شش کسیم حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سره العزیز فرمود که این شش کس کیستند بذر من گفت من
 و برادر من و برادر زاده من و برادر من و سیدی صالح و تو
 حضرت سیدی فرمود که شیخی نسبت بمن مکن من شیخ نیستم
 بذر گفت پس شیخ کیست فرمود که شیخ تویی ای علی بذر گفت
 ترا عمر اید که شیخ تویی حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 گفت من شیخ نیستم مرا شیخ مگوی بذر گفت تو قطعی فرمود
 که من قطعی نیستم بذر گفت تو غوثی فرمود که من غوث نیستم
 بذر گفت پس در شان توجه بگویم فرمود این بگوی **شعر**
 هـی البذر لکن فی الدیاجی کما لها هـی الشمس لکن لیس من دونهـا ^ظ
 معنی بیت آنست که او ماه شب چهارده است اما در همه شبها
 کاملست و باریک و ناریک نمی شود و او آفتابست لکن نزدیک
 او هیچ سایه نیست و هرگز هیچ سایه او را زایل نکرد اند بعد از
 آن بذر گفت تو خود چه کسی هستی فرمود من انکسم که اگر من را

که مراهست نزد خدای تعالی بدانی کنک و کوشوی و اعضا و
جوارح تو از هم دیگر ریخته شود بعد از آن بذر کنت ای سیدی
مرا توبه ده که نا این ساعت معرفت تو نداشتم حضرت سیدی
قدس الله تعالی سر الغریز دست او را بگرفت و او را توبه داد
سیدی علی روح الله روحه گفت کمان من آن بود که حضرت
سیدی مرا بگوید احتیاج بتوبه نیست ولیکن توبه بمن داد
مچون توبه زانی و سارق و فاسق و فاطع الطريق بعد از آن
گفت ای علی تو شیخ بنی عثمانی یعنی بعد از من تو خلیفه خواهی
بود و ناروز قیامت شیخی در تو و در توبه تو خواهد بود ای علی و لا
و بنوم منع میکردند که ترا روزی شیخی باشد و من نیز منع میکردم
اما ربوبیت منع کرد که کسی دیگر غیر از تو شیخ باشد بنا بر آن که
مخالفت ارادت باری سبحانه و تعالی نمی توان کرد من نیز بزرگی
و فضل و کمال تو معرفت کردم و فاسیه اخلاص تو بردوش گرفتم
نقلست که شیخ یعقوب در زمان مکالمه با حضرت سیدی

۸
ندرس الله تعالی سر الغریز خطاب شیخنامی فرمود و حضرت
سیدی قدس الله تعالی سر الغریز در جواب اولیایک می فرمود
شیخ یعقوب شی در واقع همان دید که با حضرت سیدی قدس
تعالی سر الغریز همراه بود و به بعضی مواضع رسید دردی که
بر آن در کینه کان جماعتی نشسته بودند از سوال کردند که تو
از مردمان کیستی جواب داد که از مردمان سیدی شیخ منصور
ایمان گفتند توقف کن که ما را دستوری نداده اند که غیر
از مردمان سیدی احمد کی بر ما بگذرد حضرت سیدی قدس الله
تعالی سر الغریز التفات فرمود و کنت ای مبارکان رها کنید لب
او را دستوری دادند بد و موضع دیگر رسید و مثل این صورت
در هر دو واقع شد بعد از آن از خواب بیدار شدم و در آن شب
ناریک بر باط آمدم حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغریز
دیدم که آمدندی میفرمود و گفت تو کیستی جواب دادم که
یعقوب فرمود درین شب ناریک بر باط آمدی چرا اطفال

کذاشتی و از خانه بیرون آمدی شیخ یعقوب گفت تو مرا از
خانه بیرون آوردی حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
فرمود که بجهان که پیش ازین شیخنامی گفتی این **زمان** این
زمان نیز آن بکوی که این مسأحه در میان ما هست
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
میگفت اگر شما مرا بحق المعرفة بشناسید بنوعی در کار من
متخیر شوید که شما را از غایت سراسیمگی قرار و آرام نباشد
و جهان بدین فالخی بر شما ننگ شود **نقلست** که جمعی
از بکار اصحاب میگفتند که ما با شیخ همچون طفلان کتاب بودیم
چون واصل شدیم ما را هیچ احتیاج بشیخ نیست شیخ یعقوب
رحمة الله علیه گفت من ایشان را گفتم من سیدی را ازین معنی
خبر دهم جواب دادند که مانی ترسیم بعد از آن حضرت سیدی
را ازین معنی خبر دادیم حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
فرمود که می دانستم که این صورت در خاطر ایشان هست ای

۲۹
یعقوب ایشان را بکوی که کدام در کشادند و نه احد سبب
فتح آن بود و کدام راه سلوک داشتید و نه احد دلیل آن بود
و کدام حجاب برداشتند و نه احد بردارنده آن بود و کدام
بمقتضای اثر رسید و نه بوسیله احد بود و کدام همت صعود کرد
و نه بسبب احد بود و کدام درویش سخن گفت و نه احد در دل
او بود باز کرد و ایشان را بکوی که شما را در خانه کردم بی در و بی
در بجه و بی کنیسه راه بدانج می جوئید نخواهید برد الا نزد
مصطفی سینه عربیه چنین آورده است که بسیار دیدم که
کسی را از درویشان کشفی می شد و زمانی اندک در آن حالی بود
و از بازی ستدند و باقی عمر در تحسری بود **فصل**
فی الادعیة نقلست که عادت حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره العزیز آن بود که دعا بسیار خواندی بعد از نماز صبح
نارقان طلوع و بعد از نماز شبین تا غروب این صورت بتقدیم
می رسانید و می فرمود که وقت بر درویشان نگاه می دارم ایشان

معلوم سورة كه هروقتي يا دركدام ورد صرف مي بايد كرد و ادعيه
 بسيار در آيه ازان جمله يكي اينست اللهم اجعلنا ممن دكبت
 على جوارحهم من المراقبة غلاظ القيود واقمت على اسرارهم
 من المشاهدة دقايق الشهود فمهم انفس الرقيب مع القيا
 والفعود فكسوارو سهم من الخجل وجباههم للسجود وفرسوا
 لفرط ذلهم على بابك نواعم الخدود وفتحت لسعيهم مع الارادات
 ابواب السعود فبلغتهم مناهية المراد وغاية المقصود صل
 على محمد وعلى آل محمد **ومنها** اللهم ارزقنا منك طول الصحة
 ودوام الخدمة وحفظ الحرمة ولزوم المراقبة وانس الطاعة
 وحلاوة المناجاة ولذيد الغضرة وصدق الجنان وحقيقه
 التوكل وصفاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل وتجنب
 الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل **ومنها**
ما اوردته في نزيات المحبين في سيرة سلطان العارفين
 تصنيف الشيخ السعيد شيخ الحديث تقي الدين عبد الرحمن بن

عبد المحسن الواسطي طاب ثراه اللهم يا من اجري محبته في
 مجاري الدم من المشنقين وقهر سطوات السك بحسين اليقين
 اثبتنا اللهم في ديوان الصديقين واسئل بنا سبيل اولي العزم
 من المرسلين حتى نصبح بطاننا من لطايف الموانسة ونفوز بالفا
 من تحت المجالسة والبسنا اللهم جلباب الورع الجسيم و
 عرنا من البدع والضلال الاليم فقد سألناك بصدق الحاجة
 والاعذار والافلاح عن الخطايا بالاستغفار **ومنها**
ما اوردته فيه ايضا اللهم ارخص علينا ما يقربنا اليك
 واغل علينا ما يباعدا عنك اغننا بالافتقار اليك ولا
 تققرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص اعمالنا لك وبارك
 اجعلنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك **ايضا**
ما اوردته اللهم اجعل عبادتك دأبي وذرك الهامي واخني
 عليه واخترني عليه ووفقتي لراضيك كلها والبقني منك
 اميتني ولا تخيب فيك ظني **ومنها** الموردة في سيرة اخي

لِحَضْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ اللَّهُمَّ بِجَاهِ أَهْلِ الْإِحْيَاءِ وَخُرْمَةِ أَصْحَابِ
 الْحُرْمَةِ وَبِحُلِّ أَصْحَابِ الْمَحَلِّ وَخُرْمَةِ مَنْ قُلْتَ فِي حَقِّهِ الْمَنْشُحَ
 لَكَ ضَرْكَ إِسْرَاحِ اللَّهُمَّ صَدُّورَنَا بِالْهُدَى وَالْإِيمَانِ كَمَا
 شَرَحْتَ صَدْرَهُ وَيَسِّرْ أُمُورَنَا كَمَا يَسِّرْتَ أَمْرَهُ وَيَسِّرْ لَنَا
 إِلَيْكَ مِنْ طَاعَتِكَ طَرِيقًا سَهْلَةً وَلَا تَأْخُذْنَا عَلَى غَرِّهِ
 وَغَفْلَةٍ اسْتَعْمَلْنَا فِي أَيَّامِ الْمَهَلَةِ بِمَا يَقْرِبُنَا إِلَيْكَ وَبِرُضِيكَ
 عَنَّا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ **وَفِيهَا** الْمُرَدَّةُ فِيهِ أَيْضًا
 اللَّهُمَّ يَا مَنْ حَمَلَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى نَجَبِ السَّبَاقِ وَرَفَعَهُمْ بِأَجْنَحَةِ الرَّحْمَةِ
 وَالْإِسْتِثْقَاءِ وَأَجْلَسَهُمْ عَلَى بَاطِ الرِّغْبَةِ وَحَسَّنَ الْأَخْلَاقَ
 وَأَهْلَلَ عَلَى لِمَمِهِمْ سَحَابَ الْأَمَاقِ وَشَعَّشَعَ أَنْوَارَ شَمْسِ الْمَعْرِفَةِ
 فِي قُلُوبِهِمْ كَبُرُوقَ الشَّمْسِ عِنْدَ الْإِشْرَاقِ وَكَشَفَ عَنْ عَيُونِهِمْ
 حُجَابَ دُيُوسِ الظُّلْمِ وَأَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ بِتَقْرِيدِ الْقُلُوبِ
 انْصِبَا فِي الْحُزْنِ وَعَدَمِ الطَّمَانِينَةِ وَشَمُّوا لِهَيْمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
 عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ **نَفَلْتُ** كَهَيْ جُونِ كَيْ التَّمَّاسِ دُعَايَ آذَانَ حَضْرَةِ

وَاهْطَل

میکرد

۴۱
 میکرد او را می گفت عنی بك الله واعانك ورزقك عقل
 الهدى یعنی خدای تعالی در شان تو معنی و معین باد و ترا
 عقل هدایت روزی که **فصل** **نفلست** که حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سَمَّ الْعَزِيزِ در مجلس گفت سیدی
 شیخ منصور باطنا که اخسته شد و غیرا و ظاهرا و باطنا
 که اخسته شدند و سیدی شیخ منصور عاشق بود و غیرا
 هم عاشق و هم معشوق و مرد آنست که بعد از و آثار او
 ظاهر شود **نفلست** که حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سَمَّ الْعَزِيزِ فرمود که در ویش در ابتدا سلوک همچون کما
 که باز یار می خواهد که آنرا مزروع گرداند زمین خوب آن
 برای آن بیدار میکند و آنرا نرم میگرداند و بچند قسم میگرداند
 بعد از آن آزاد در زمین می افشاند و بسقی و محافظت و مراعات
 آن مشغول شود تا آن می روید و دراز و مستوی میگردد
 چون مستوی می شود او را بر می کند و خُشْک میگرداند و د

دسته می بندد و آنرا می گوید و سر آن بر می گیرد و باقی در زیر
آب و کل میکند بعد از آن از زیر آب و کل بیرون می آورد و
دوم نوبت آنرا خشک می کند بعد از آن که این همه کار
بر روی میکند میگوید که از وی چیزی حاصل نشد يك نوبت
دیگر او را کوفتی سخت میکند و يك نوبت دیگر سرا و بر می گیرد
و میگوید از این چیزی حاصل می شود بعد از آن آنرا بانه بانه
میکند و می دهد و آنرا در منافض می گویند تا زمانی که غیر
ازلت او چیزی دیگر باقی نمی ماند و جان می شود که اگر صبر
کند چیزی نیکو از او حاصل می شود و اگر صبر نکند بانه شود
و نیست کرده بعد از آن صبر می کند و آنرا بر تان می دهد
تا بآل کنند و دستی چند بر آن زنند و آنرا طاق طاق از
جنا کنند و بشویند و گویند این يك نخواهد شد الا صبر
بعد از آن او را بشورند و به آب شور و به آتشش برند و صبر
کنند و بیرون آورند و يك نوبت دیگر آنرا غسل کنند و يك

و گویند آنرا دق کنند و آنرا بافتاب گرم نهند بعد از آن آنرا
تسلیم نساج کنند و نساج آنرا طاق طاق بکشند و آبی بدهند
و به دیگر وصل کنند و خوش بوی گردانند و آنرا بموضعی آرند که
از آن شك تر نباشد و از زیر و بالا و از راست و چپ آنرا دق
کنند اگر چنانکه صبر بر کوفتن و کشیدن کرد آنرا نترکند
و در نوردد و چیزی کران بر آن نهند بعد از آن قیمت آن کران
کودد و آنرا صلاحیت مما سة اعضاء با دشاهان بیداست
بچنین اگر در رویش بصبر و مدارا تحمل خدمت کسی که اراد
کمتر باشد مشغول گردد و درین باب سعی کند و سخن او بشود
و از نگاه برادران تجاوز کند و مذلت بر خود گیرد و اوقا
خود موزع گرداند و وقت غنیمت داند و بکسی که اراد کمتر
باشد افتد کند و عمل از سر اخلاص بکند و با غافلان مجالست
مخالطت نکند و از موطن گاه مفارقت کند و از انفسی
که کرده باشد شیمان شود و محمدا نه بکار مشغول گردد و شدارك

صافات استغفار نماید و اگر زلی از وی صادر شد باشد آنرا
باز بخاطر آورد و بر آن تحسّر خورد و غمگین باشد اگر چنانکه
اورا توفیق این سعادت کرامت گشت همه وقت بیدار باشد
و غفلت از زایل گردد و خاکساری و بسمیانی و خوف خدای
تعالی نتیجه دهد و نعمت باری سبحانه و تعالی بر ورزبان شود
آن زمان او را بیداری و سبق عنایت باشد و آثار ولایت بر او
ظاهر شود که نفس خود را از مردار دنیا و لذتها و حطام آن
باز دارد و باندگی از آن فانی شود و قوت او آن قدر باشد که
آن قدر باشد که او را مستور دارد و در طلب نان و حیا
اوقات شریفه را ضایع نکند و رغبت او در چیزی باشد که
نزد خدای اوست و دنیا بنسبت با او زندانی باشد غم او در طلب
نجات اخروی بسیار باشد و اسلک جسم و ریزان و شوق او
زیادت باشد و پیوسته در خوف فوت و توقع موت باشد
و هیچ چیز از دنیا و زینت دنیا شاذ نشود و شادی او آن

روز باشد که روی بخدای تعالی کند و اگر این دولت او را میسر
شود بسعادت عظمی که عباقه از رضای حضرت عزت
است فایز گردد **نقل است** از شیخ یعقوب کرمان
رحمه الله تعالی فرمود که با حضرت سیدی قدس الله تعالی
سنة الغریز بودم و فتنه رسیدیم فرمود که ای یعقوب این فتنه
را بنگر که بواسطه سرافرازی که او راست بار پرونده اند
و هر چند که بار بیاورد برویند و درخت کدو چون سر
فروید آورد و سرکشی نکرد دیگری بار و ثقل او برداشت و
هر چند که بار بیاورد دیگران بردارند و هر چه نزدیک او باشد
بیاورد و هیچ کس از تنی بوی نمی رساند و همه کس او را دوست
می دارند و همچنین درویش چون تواضع از حمة خدای تعالی
کند و خاکسار شود خدای تعالی مرتبه او را بلند گرداند و با
او رفیق گشت و او را یاری دهد بی آنکه او را مدد و معاونی
باشد و در هر کجا که فرود آید خدای تعالی او را رحمت خلق سازد

نفلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغزیز
 یک نوبت یک یعقوب را گفت ای یعقوب خوشه را نمی بینی
 که چگونه درخت اوراست ایستاده است و چون دانه
 دار میگذرد سربه پیش می اندازد همچنین درویش چون باری
 سبحانه و تعالی او را از کرم خود مفتی بدهد سربه پیش اندازد
 و چشم بر هم بندد و از خدای تعالی شرم دارد و خاکساری و عجز
 معرفت شود تا لغت خدای تعالی او را حاصل شود از آنجا که
 او را تصور نباشد **نفلست** که یک نوبت حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره الغزیز با سیدی شیخ عبد الرحیم گفت که
 فی برگیر و به آن جیری را به بند بعد از آن فرمود که نتوانی بست
 اما چون آنرا بستنی بواسطه شکستگی که او را حاصل شود
 هر چه خواهی بر آن توانی بست همچنین چون درویش پای مال
 شود نیکو گردد و این بصراع بخواند **طریح باب السعیدین** غفرلهم
 یعنی درویش میباید که افتاد باشد بی آنکه او را علنی باشد

نفلست که یک نوبت در مجلس گفت ای بزرگان مشایخ
 نقل می کنند که سطر بریان حال گفت هر کس که راست
 باشد دیگران بواسطه او راست شوند چگونه خوب را
 سایه راست باشد همچنین درویش قبله است هر کس که او را
 دید بقول و فعل و عمل و نظر او راست شد و بعد از آن حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغزیز این حدیث برخواند
 الرَّجُلُ الصَّالِحُ مَنْ يَذْكُرُكَ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ يَعْنِي مُرَدِّ صَالِحِ أَنْتَ كَ
 دیدن او خدای تعالی را باز یاد تو آورد **نفلست** که یک نوبت
 درویشان را گفت ای برادران کسی که در میان راه برود و میان
 راه ترک کند حال او چگونه باشد ایشان گفتند جامه او
 درین شود گفت چون در میان راه برود چگونه باشد گفتند
 جامه او درین نشود فرمود که بنا بر آن که میان راه پای مال
 مردمان را از آن هیچ آفت نمی رسد بد آنکه در آم عبید درگاه
 راه از هر دو جانب بی بسیار رفته است و هر کس که میانه راه

زك ميکند و بکانه راه ميکند ز دجامه او به تي درين ميشود
والله اعلم بعد ازان فرمود که بچين درویش بواسطه انک
باي مال رياضت شدن مقصد و معدن و مقر خيرا است و قال
البنی صلی الله عليه وسلم خیر الناس من نفع و انتفع و المؤمن کالنخله
ريحها طيب و طعمها طيب يعني بهترين مردم انکس است که سود
بردم رساند و خود سود مند شود و مؤمن همچون نخله خوش
بوی و خوش طعم است **نقلست** که درويشان از
حضرت سيدي برسيدند که چونست که چون ما بهري می
رسيم اول طفلان بای رسند و درين حالت مردی و درين حالت
صياد از شاخ صيادین که او را این فرمان میگفتند حاضر
بود حضرت سيدي قدس الله تعالى سره الغریز فرمود که ای
درویشان چون آب بطيحه می آید اول چیزی که بروی آن می آید
جست گفتند ماهی کوچک حضرت سيدي قدس الله تعالى
سره الغریز گفت از برای آنک در ایشان سلامت و صفا هست

و اگر جناتک فی یاسنکی بنایشان می رسند یا آواری بشنوند
بواسطه سلامتی که ایشانرا هست باز نکردند و ماهی بزرگ اگر
آواری بشنود یا آب اندک باشد بواسطه حتی و خشی که درون
باز کرده و بچين طفلانرا هیچ خشی و ریای نیست و مقصود
حضرت سيدي قدس الله تعالى سره الغریز ازین معنی تمثیل بود
درویشانرا مناسب فهم ایشان و چون شیخ صیادین حاضر بود
بنابران تمثیل ماهی و آب کرد قال الله تعالى و ذلك الامثال نصرا
لناس لعلمهم فيفكرون **نقلست** از شیخ مقدم رحمه الله
گفت يك نوبت در حضرت سيدي قدس الله تعالى سره الغریز بودم
و دعای میفرمود در انشای دعا حاضرانرا گفت هر کس آبخ می خواهد
طلب دارد و درین باب مبالغه کنید که آبخ طلب کنید شما را
خواهند داد خدای تعالی نعمتی چند کرامت فرموده است من
چون این بشنیدم الناس قرآن کردم باری سبحانه و تعالی مرا
برکت او قرآن روزی کرد حضرت سيدي در انشاء این سخن که ی

فرمود این میخواند ما یلفظ من قول الاله ربیب عتیدت
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سنه العزیز یک نوبت بزرگ یاران
 خود آمد و ایشان سخن در قدرة و عظمت و قضا و قدر و افعال
 باری سبحانه و تعالی میگفتند و در امور آخره و احوال اعم ماضیه
 و موت خلائی و بقای خدای تعالی و قدرة و قهر حضرت الوهیت
 بحث میکردند فرمود که ای بزرگان شما در چه کارید ایشان
 صورت حال و کیفیت مقال با آن حضرت بگفتند فرمود که
 این دریای بزرگ است که در کانه آن صد و بیست و چهار
 هزار بغیر و صد و بیست و چهار هزار ولی عرق شده اند و بغیر
 این دریا نیز سینه اند و فکر ایشان درین باب ضایع شده و عقل
 ایشان مدهوش گشته است و ایشانرا این حال معلوم نشده
 شیخ یعقوب رحمه الله تعالی گفت بآن عزیزی که غیر از و هیچ غیر
 نیست که تفراین دریا چیست حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سنه العزیز گفت وانه لقسم لو تعلمون عظیم ای یعقوب قرآن آه

الدور لا یسل عما یفعل یعنی تفراین دریا این آیتست که
 حق تعالی را سوال از آنچه میکند نکنند **نقلست** که در وقت
 از حضرت سیدی قدس الله تعالی سنه العزیز سوال کرد که چیست
 که در بعضی از میاه ماهی بسیار است و در بعضی اندک حضرت
 قدس الله تعالی سنه العزیز گفت ای فرزند من حضرت غزنی را
 دریای هست و غیر از ماهی هیچ چیز در آن دریای نیست و ملکی را
 دریا موکلست چون آن ملک ماهی را اذن میدهد آنچه مقدرست
 بر تو صغی می رسد و این ماهیان را بری چند هست که بر موی
 باری سبحانه و تعالی خواسته است ی بزرگ بفرمان و قدر خدای
 و این دریا دریای بزرگست که هیچ کس غیر از خدای تعالی از آن نداند
نقلست که در ویشتی حضرت سیدی را قدس الله تعالی سنه العزیز
 گفت دعای از برای من بکن فرمود که چه میخواهی گفت ای سیدی
 عزم سفری دارم حضرت سیدی فرمود آه انت من هو لاک
 القوم یعنی تو از آن قومی در دیش کوبه بسیار کرد و گفت ای

دل برآید کردی بنمای که از کدام قوم حضرة سیدی فرمود
 که حق سبحانه و تعالی در ابتداء خلق يك قبضه خال بر گرفت
 و آنرا بینداخت بادی بوزید و از آن خال بعضی باطراف برد و
 بعضی در موضع خود بماند ایشان که مسافرت میکنند از آن
 خال آفریده اند که باز آنرا بمجاهات مختلفه برده و ایشان که
 توقف میکنند از آن خال مخلوق اند که باز آنرا برده بنا بر آن
 ایشان در مقام خود متوطن شده و بقسمت خدای تعالی
 قناعت کردند و بشکر قلیل و کثیر نعمت خدای تعالی مشغول شدند
 حق تعالی فضل خود بایشان زیاده کرد تو از آن طایفه که با
 اذروان شده اند **نقلست** که حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سرّ الغریز را از حال سیدی ابی محمد بن عبد قدس روحه
 سوال کردند گفت مبارک خود را بسط کرد و برابر روی نمود
 خود باز داشت و گفت که بمحمد هفتاد و دو وفات نظر میکند
 همچنانک یکی از شما بکف خود می نکرده **نقلست** از شیخ ابو

الناسی فرمود که تر در حضرة سیدی قدس الله سرّ الغریز حاضر
 شدم و شیخ عتیق حدادیه در خدمت او بود حضرة سیدی
 گفت تو دست بر دمان می دهی و آنرا می بوسند حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سرّ الغریز گفت می دهی شیخ عتیق گفت بپس این
 بجایست که خلق آنرا بوسه میدهند حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سرّ الغریز گفت نه دست است که می بوسند شیخ عتیق
 متعجب شد و گفت پس این که مشاهده میکنم چیست فرمود که
 اینها نام خدای تعالی می بوسند ای سیدی اگر تو رفته رفته نامی بینی
 از آن رفته بوسه بر چه میدهی شیخ عتیق گفت نام خدای تعالی
 می بوسم حضرت سیدی قدس الله تعالی روحه الغریز گفت ^{انکشان}
 صرا به این که نام خدا نیست و انکشان مبارک از همدیگر
 جدا کرد چنانک خنصر در مقام الف بود و بنصر و وسطی در
 مقام دو لام و ابهام را بسبباً به ضم کرد تا بسط کلها از الله شود
 شیخ عتیق تعجب کرد و گفت این چیست که از غیر تو نشنیدم

که از بی و نه از ولی **نقلست** از سیدی نابرهم اعز قدس الله
 روحه فرمود که روزی در خدمت سیدی بودم مرا گفت ای ابرهم
 از بزرگان چهار کس درین زمان بازمانده اند قضیب البان
 در موصل و ابوالمکارم در بلخ و زفری در اقم عبید و هوس جمله
 مریدی که مذکور فی البراهین و ابو محمد بن عبد در بصره و زفری راه
 بخدای تعالی بیشتر دارد و قضیب البان بصیرت بیشتر دارد و
 ابو محمد حکمت بیشتر دارد و شیخ ابری بر ابوالمکارم غنی گذرد الا الله
 او را سلام میکند **نقلست** که حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سر الغریز از حال سیدی شیخ منصور سؤال کردند فرمود
 که او را در آسمان صعود و نزول هست همچون دل و درجاء **نقلست**
 که حضرة سیدی را قدس الله تعالی سر الغریز از حال سیدی
 عثمان مرو و سؤال کردند فرمود که با دشا هیست اما سه چیز
 از وفوت شنیده است یکی آنکه لشکر ندارد و دیگر آنکه بر مخد
 ننشسته است و دیگر آنکه تاج سلطنت بر سر نهاده است

نقلست که حضرة سیدی را قدس الله تعالی سر الغریز
 از حال سیدی ابو الوفا سؤال کردند که مثل ابو الوفا نیامد و
 نیاید و حق سبحانه و تعالی او را مرتبه و منزلتی بزرگ داد
 روز قیامت رسول خدای صلی الله علیه و سلم میان پیغمبران
 مباحثات کند و گوید در ائمه شمامثل این کسی هست فردای روز
 قیامت بر پیشانی او آفتابی تابان باشد که نور او نور آفتاب
 بپوشاند و آفتاب را آن روز هفتاد مقدار نور امروز باشد
 بعد از آن فرمود که سه کس را از حضرة باری سبحانه و تعالی حکم
 داده اند که بدولت و ولایت منفرد باشند شیخ ابو الوفا
 قدس الله سر و شیخ عثمان سالم آبادی قدس الله سر و شیخ
 عثمان بن بروده **نقلست** که حضرة سیدی را قدس الله
 تعالی سر الغریز از حال سیدی شیخ حمی سؤال کردند فرمود
 که هر کس را که حاجتی هست باید که روز چهارشنبه قصد او
 کند و کهنه خیمه بپا و زده اند تا کار آسمان و هرباره از آن خیمه

از جنسیت که خلق اول و آخر مثل آن ندیده اند و نه بینند
نقلست که حضرة سیدی رافدس الله تعالی سرّ العزیز
از حال شیخ اسحاق سعد آبادی رحمه الله علیه سوال کردند گفت
جل امیر بر سر سفره اوی نشینند و بر در خانه اود و از دهان
کروه ایستاده اند و اینها غیر از وظیفه خواران وی اند بداند مراد
از این سفره و خانه ظاهری نیست بل که مراد معنوی است **نقلست**
که حضرة سیدی رافدس الله تعالی سرّ العزیز از حال سیدی
ابو محمد الشبکی سوال کردند فرمود که شمشیر قدّس به مشایخ
داد و غلاف کنند الا شمشیر ابو محمد الشبکی **نقلست** که حضرة
سیدی رافدس الله تعالی سرّ العزیز از حال سیدی عثمان سالم
آبادی سوال کردند فرمود که در هر وقت غروب شمس بدیوان ^{بیت}
می رود و نظر بصحیفه اعمال فرزندان خود میکند هر بزی که در آن
نیشته است محو میکند و در موضع آن بنکی می نویسد سیدی
ابرهیم اعزب چون این سخن استماع فرمود تعجب کرد حضرة سیدی

۴۹
قدّس الله تعالی سرّ العزیز اورا گفت آیا این بر تو بزرگست
محق خدای که کسی هست که در هر ساعتی صحیفه اعمال یاران
خود را نظر میکند و در موضع هر بزی بنکی می نویسد **نقلست**
از خطیب ابوبکر خطیب سعدیه رحمه الله تعالی فرمود که روزی
نزد سیدی احمد قدّس الله تعالی سرّ العزیز بودم و باران
می بارید حضرة سیدی فرمود که بر هر قطره از این ملکی موکل است
و تا روز قیامت بیا لانی رود بعد از آن من نزد شیخ بدینی
رفتم و این سخن نقل کردم او گفت این نقل صحیح نیست بعد از آن
حضرة سیدی رافدس الله سرّ با شیخ بدینی در بلد خافانی اجتمع
شد و من در آن مجلس حاضر بودم و این سخن در خاطر من می آمد
و هر گاه که میخواستم که بگویم حضرة سیدی نظر بمن میکرد و من
خاموش می شدم چون ساعتی برین حال بگذشت من قصد کردم
که این سخن بگویم حضرة سیدی قدّس الله تعالی سرّ العزیز گفت
رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده که هر قطره باران که

بر زمین می نشاند ملکی بران موکل است که تا روز قیامت با آسمان
می رود و آن ملائک در مسجدی چند که در آنجا حاجتی مرتب نیست
ساکن اند و در آن مسجد نماز و تسبیح میکنند و ثواب انکس را است
که در آن مساجد همچون نماز میکند بعد از آن فرمود که من میگویم
و تا غایت هرگز لفظ من از او نشنیده بودیم که در زیر ستونی
از ستونهای عرش ملکی هست که او را بعدد هر قطره که برین
آمده و بر زمین خواهد آمد و بعدد هر سنگی و ذره و وزنی که
هست لشکر دارد و مجموع امثال امرونی او میکنند و عدد
اینان کس نمی داند الا خدای تعالی و ما یعلم جود ربك الا هو
و حق تعالی مثل این ملک بسیار دارد شیخ بدینی چون این سخن
شنید خاموش گشت **نقل است** از سیدی عبدالرحیم
رحمه الله تعالی فرمود که حضرة سیدی قدس الله تعالی عنه
العزيز هر لحظه بحالی بود زمانی در خوف و زمانی در رجاء و
زمانی معلوم توانست کرد که در خوف است یا در رجاء چون حال

۵۰
برو غالب می شد می گفت ای عبدالرحیم مراد ریاب سخن چند از
احوال خانه و زراعت و کار و صحراء شما با من بگوی من از آن
سخن که ملتفت او بود می گفتم و ترس او ساکن می شد و رنگ او که
مبدل شده بود باز حال خود می آمد و سخن با ما می گفت و درین
صوت نیز افتاد بخواجه کاینات علیه افضل الصلوات و
اجل التسلیمات کرده منقول چنین است که در بعضی از زمان که
و حق بیغم بر خدای علیه الصلوة والسلام می آمد می فرمود که ای
بن اندازید و چیزی چند از باطل پیش من بگوئید بعد از آن شعری
چند بران حضرة می خواندند و باز حال خود می آمد **نقل است**
از سیدی ابرهیم اعرب قدس روجه فرمود بر در رواق ایشانده
بودم حضرة سیدی قدس الله تعالی عنه العزيز روی بمن کرد و در
من دریغ بود فرمود که این را باز دوز و مگذار که شیطان را راهی در
تو باشد من گفتم مرا سوز نیست درویشی را ایشان فرمود سوره
بیا ورد و ریمانی در آن بود حضرة سیدی قدس الله تعالی عنه العزيز

رسمان گرفت من آنرا از دست او بکشیدم و گفتم ای سیدی
اگر خیاطی در خاطر مبارک داری دل مرا بر رسمان سرخنای تعالی
بدوز بعد از آن مرا رها کرد و زمانی دیر سر مبارک را به پیش انداخت
بعد از آن سر برداشت و گفت ای ابرهیم حاجت تو کز ارم مرا
در بر گرفت و مرا خلقی حاصل شد و حالتی روی نمود که یک ساعت
بی او قرار و آرام نداشتم بعد از دوسه روز یک نوبت متوجه
آن حضرت شدم و او را نیافتم زمانی در طلب او بگردیدم او را بدیدم
شما در رواق ایستاده بود و بدست مبارک اشارت بجهت
میکرد و با آواز بلند می گفت بیا بیا عبیده بیا بیا و در هر
سال قومی بیا بیا بعد از آن گفت آری آری چون خاموش شد
دست مبارک او را بپوشیدم و آن حال را استفسار کردم فرمود
که مرا گفتند اهل شرق و غرب و بیابان را بخوان من
ایشان را خواندم مردم بسیار گرد آمدند چنانچه در ام عبیده جای
ایشان نبود من گفتم اندک اندک بیا بیا در هر سال و در هر ماهی

۵۱
و در هر حیای و در هر وقتی متوجه شوید تا جای شما باشد بعد از آن
من گفتم آری آری که می گفتی بر چه بود گفت حق سبحانه و تعالی
شهری چند بر من آشکارا کرد و اهل آن شهر همه مشرک بودند
بعد از آن همه مسلمان شدند و ایشان را توبه دادم و خواستم که از
نزد ایشان بیرون آیم مرا باز داشتند و گفتند میخواهیم که ما را
فرمای قیامت با تو صحبتی باشد گفتم آری آری **نقل است**
از شیخ ابوبکر خطیب سعدیه فرمود که از اهل شام اصهب نامی
بشهر ما آمد و مردی بزرگ صالح عاقل بود و خلقی بسیار را عرب
با او بودند یک روز مرا گفت اگر من با تو بام عبیده ایم نافذ
آن باشد که مرا بایسیدی احمد در خلق بهم رسانی من مقبل شدم
که او را محضه مقدسه رسانم بعد از آن با اتفاق بام عبیده آمدم
من میان او و محضه سیدی جمع کردم و این اجتماع نزد ما هان
خادم سیدی بود اصهب گفت ای سیدی اهل آحق و اهل دنیا
توقع دارند که تو در حق خلق از خدای تعالی سوالی فرمای خدای

تعالی می خواهد که در حق ایشان از سوال کنی حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سره ۱ عزیز فرمود که ای مبارک مرا تعلیم غلط
 مکن چه حاجت بسؤال من است خدای تعالی بر احوال همه مطلع
 است و اشکارا و نهان همه می داند اصهب گفتم بی هجین
 است که تو میفرمایی بعد از آن حضرت سیدی برخاست و منزل
 خود رفت من و اصهب از آن آم غیبی بیرون آمیم چون بان
 راه رفتیم مرا گفت از جهت من عهدی ازین مرد بستان تا این
 دولت از من فوت نشود من عهد از او بستم چون بیاران
 او رسیدیم ایشانرا گفتم بر پایه سیدی روید و توبه بردست او
 بکنید و مرا گفت این مرد در آخر قوم بیدار شد اما پیش قدم ایشان
 بمحاکم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاست این مرد
 خاتم اولیاست بعد از آن در ساعت اصهب وفات یافت
نقلست که شیخ عبدالمنعم طفل بود و معالی بن یوسف
 که مدتی صاحب مدیکر بودند او را توبه بردست سیدی داده بود

روزی در صحرا با هم نشستند بودند شیخ عبدالمنعم با او گفت تو مرا
 توبه دادی مرا ازین توبه چه حاصل شد او گفت تو میخواهی جواب
 دانی که نامه آزادی میخواهم چون زمانی ازین حال بگذشت بان
 کاغذ سفید از آسمان در میان ایشان افتاد شیخ عبدالمنعم
 بر کوفت و محضه سیدی قدس الله تعالی سره ۱ عزیز برد و
 هیچ احوال ازین با او نگفت چون حضرت سیدی را قدس الله تعالی
 سره ۱ عزیز نظر بر آن رفته افتاد سجده شکر بکارد و گفت
 شکر آن خدای را که آزادی نامه اصحاب من در دنیا بمن نمود
 عبدالمنعم گفت ای سیدی این رفته سفید است و هیچ برین
 نوشته است فرمود که ای مبارک ید قدره بسیار غنی بود
 این صحیفه شماست و سفید است و نامه آزادی شماست
 یکی از شما این راه نگاه دارید عبدالمنعم اثر بر کوفت و نگاه داشت
نقلست از شیخ یعقوب کرازی رحمه الله تعالی فرمود
 که رجوری از بزرگان غیاصری بام غیبی آمد و او را در

باب الرواق بینداختند و روزی چند جان بماند و حضرة
سیدی علیه السلام شب و بامداد برو میگذشت الناس کردند
نا از برای صحت او دعای کند فرمود که ای یعقوب حق سبحانه
و تعالی مرا هزار حاجت قبول خواهد کرد و در دنیا هیچ حاجت
از آن سوال نکرده ام می خواهم که در آخر سوال کنم من کفتم
این حاجتها که هزار کم یکی باش فرمود که اگر هزار کم یکی باشد هیچ
کرامتی و عوارقی نیاشد می باید که هزار و یکی باشد ای یعقوب مرد
کامل بتکلیف چون حاجتی از خدای تعالی طلب کند و خدای تعالی
آن حاجت او روا کند او را درجه کم شود کفتم چون چنین است
تو جواد در مجالس و عقیب صلوات دعا میکنی گفت ای یعقوب
آن عبادت نیست دعا شرطی خد دارد و درین نیز افتاد بمقتدا
انبیا و رسل و خواجه هدا سبل مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه
من الصلوات اعلاها و من التسلیات اوفاه فرموده جانان
خیرامة و مرجع علما قد و این عم خیر الناس عبد الله بن عباس

رضی الله عنه روایت میکند از آن حضرة بار رفت که فرمود که
هر بیغیری را دعای بوده است مستجاب از حضرة و هاب و همه
بیغیران آن دعا کرده اند و هر آن دعا خود را باز داشته ام
تا روز قیامت بدان شفاعت کنم و امت خود را از حضرت عزت
نخواهم بدانک این شرط که حضرة سیدی قدس الله تعالی
سنة الغریز فرموده است رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده
که خدای تعالی موسی با صلوات الله و سلامه علیه گفت ای
موسی هب لی من عینک الذموع و من قلبک الخشوع و من
جوارحک الخضوع ثم ادعنی فانی قریب مجیب یعنی اجابت دعا
را آب جسم و خشوع قلب و فروتنی باید **نقلست** ارسیدی
علی بن عثمان گفت حضرت سیدی را کفتم که بحق خدای تعالی که
بگوی که تو از کدام قوی فرمود که من از آن قوم که از شرب
عنایت ازلی زلال محبت آسنا میزند و خوش عیش شدند
و ایشان را جندان را آب دادند که ایشان را از مع حاصل شد

و ندفع نزد قوم است که تعرض براد خدای تعالی نرسانند
و باختیار خدای تعالی راضی شوند و طالب چیزی باشند که
رضای خدای تعالی در آنست **نقلست** از سیدی علی
رحمة الله علیه گفت که با حضرة سیدی قدس الله تعالی سر
الغریز بزیارة سیدی شیخ منصور قدس الله روحه رفتیم من
برفتم و زعفرانی را که از بزرگان اصحاب سیدی شیخ منصور
بود دیدم چون او را سلام کردم مرا گفت حال کدای توجو
من از غیرت جواب نتوانستم گفت حضرة سیدی رفتم
و او را از سخن زعفرانی خبر دادم مرا گفت که برو و او را بگو
که خال من احد میگوید که ای مردمان سیدی شیخ منصور
اگر من که ای یکم روز باشم که از من عجایبها مشاهده کنید
من برفتم و عجین باز زعفرانی بگفتم سر در پیش انداخت و هیچ
نکفت بعد از آن من مدتی مدید از سیدی سوال میکردم که
مقام بکدای رسیده است یا نه می گفت نه من گفتم ای سیدی

اگر مقام بکدای رسد اصحاب را چه حاصل شود فرمود اصحاب
باز بادشاهان شوند بعد از سالها يك نوبت از حضرة سیدی
قدس الله تعالی سر الغریز سوال کردم که مقام بکدای رسیده
است فرمود آری بعد از آن گفت ای فرزندان عثمان اگر کسی شما
را بگوید بر درگاه باری سبحانه و تعالی کدای غیر ازین باختر خال
شما باقیست تصدیق او میکند **نقلست** از سیدی ابرهیم
قدس الله روحه فرمود که يك روز حضرة سیدی را قدس الله
تعالی سر الغریز گفتم در ویسیان بحث در راههای خدای
تعالی میکنند فرمود که راه خدای تعالی بعد از انقاس خلایق
است ای ابرهیم این لاش جد تو در همه این راهها گردید
و هیچ راه آسان تر و نزدیک تر و امیدوارتر و بزرگتر از مدلت
و شکستکی و حیرت و درویشی نیست مصدق مقال حضرة
سیدی قدس الله تعالی سر الغریز آنست که حضرت عز
جل جلاله و غم البرية نواله موسى را علیه الصلوة والسلام

گفت ای موسی چیزی بدرگاه من آور که نزد من آن نباشد
 موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت ای برورد کار من چیزی هست
 که در خزانه تو نیست خطاب آمد که بلی هست خزانه من از
 عز و کبریا و جلال پر است مذلت و شکستگی من آور و لله
 در من **بنیت** و نثر الدر من فيه
 کرد کار برد در فضل بناه آورده ام سینه بر این جسمی عذر خواهم
 جارجیز آورده ام یارب که در کج تو نیست بنیتی و حاجت و عجز و
 و من نزد کسانی ام که دل ایشان از برای من شکسته است **است**
 زین لب من و دل شکستگی بر در دوست
 چون دوست دل شکسته می دارد دوست
 و حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بسیار میگفت
 ای حیرت ای دهشت ای حرفا لا یقرا و میگفت چون خدای
 تعالی چیزی بر کسی تقدیر کرده باشد بی شک آنج او را
 مقدر است با و خواهد رسید و وظیفه آنست که در ره

امور عجز را پیش گیرند **نفلسست** از شغب فرمود که چرا
 از اصحاب حاضر بودند و حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
 العزیز ایشانرا گفت بشنوید و از من پرسایند و بگویند که فتح
 ابواب ارشاد که مشایخ عظام متصدی آن می شدند باری
 سبحانه و تعالی بفضل و عطای خود به احدین الرفاع نفوی
 فرمود و بعد از آن این دو آیه بخواند و قل الحق من ربکم
 فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ما یلفظ من قول الا
 لديه رقیب عتید **نفلسست** از شیخ عیدوه که از بزرگان
 اصحاب سیدی شیخ منصور بود فرمود که روزی با سیدی احد
 بودند و بقرات قرآن مشغول شدند پس مرا گفت ای عیدوه مرا
 دو خصلت داده اند که بسیدی شیخ منصور نداده بودند من
 گفتم آن دو خصلت چیست گفت مرا حکمت داده اند و او را نداده
 بودند و من معشوقم و معشوق ناز کننده است و او عاشق بود
 و عاشق در حمت کشنده است **فصل فی شفقت**

۵۶
عَلَى خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى دَرِین فَضْلُ بَعْضِ اَزْ خُصَائِلِ حَمِیدُ آنْ حَضَرَتِ
مُقَدَّسَهُ مَذْکُورِیْ کَرْدُذْ وَاکْثَرُ اِیْنِ صِفَاتِ شَیْخِ تَقِی الدِّینِ
رَحْمَهُ اللَّهِ تَعَالَى دَرِ تَرْیَاقِ الْحَیْثِیْنِ آورده است **نقلست**
که حَضَرَةُ سَیِّدِی قَدَسَ اللَّهُ تَعَالَى سَرَّ الْغَرِیزِ اَزْ دُنْیَاوِیْ جِیْرِی
نَاسِتْ نَاغَايَتِیْ که اکر مَهَانِیْ می آید بَرْدِ رَخَانَهَا می کَرْدِیْذْ و طَعَامِیْ
اَزْ رَایِ اِیْثَانِ جَمْعِ می کَرْدِ و می کُفْتِ بَعْدَ اَزْ مَنُ خُدَایِ تَعَالَى دُنْیَاوِیْ
بَسْمَا دَهْدِ و دَرِینِ تَرِ افْتِدَا بَهْ بَیْغَرِ خُدَایِ تَعَالَى عَلَیْهِ الصَّلَوةُ و
السَّلَامُ کَرْدِه است چه در زمانِ حَضَرَتِ رَسَالَتِ عَلَیْهِ اَفْضَلُ الصَّلَوةِ
وَ اَکْثَرُ التَّحِیَّاتِ اِیْثَانِ اَزْ دُنْیَاوِیْ بُوْدِ و می فرمود که بَعْدَ اَزْ مَنُ خُدَایِ
تَعَالَى شُمَارِ اَنْتَوَحِیْ جَنْدِ دُنْیَاوِیْ بَدَهْدِ و زَمِینِ طَایِفِ دَرْ قَبْضَهُ
نُصْرَفِ شَمَا آید و حَضَرَةُ سَیِّدِیْ رَا اسْتِغْفَاوِیْ نَامِ بُوْدِ و دَرْ مَحَلِّسِ
اَوْ ذِکْرِ دُنْیَاوِیْ کَرْدَنْدِ و دَسْتِ بَا مَوَالِ دُنْیَاوِیْ غَنِیْ بُرْدِ و می کُفْتِ دَرِ
کَفِ دَسْتِ رُکِیْ هَسْتِ که بَدَلِ مُتَّصِلِ اسْتِ جَوْنِ دَسْتِ مَیْجَرِیْ
دُنْیَاوِیْ می بَرَنْدِ اَفْتِ اَنْ بَدَلِ می رَسْدِ و اِیْنِ اَفْتِ بَرَزْکِ مَحْفِیْ اسْتِ

و مردمان را بران و قوت نیست و میگفت رسول خدای علی الصلوة
و السلام فرموده است که حُبُّ الدُّنْیَا رَاسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ یعنی رُوسِی
دُنْیَا سَرِ هَمَّهْ کُتَا هِیْسْتِ و بَا مَرْدَمَانِ زَنْدِ کَانِیْ بُوْجِهْ اَحْسَنِ
می کَرْدِ نِیْمَانِ اَزْ هِیْمُونِ بَذَرِ مَشْفُوقِ بُوْدِ و دَرِ حَالِ یَوْمِ زَنَانِ شَفَقَتِیْ
تَمَامِ دَاسْتِ و مَسْکِینِ اَزْ اَنْوَارِشِ می کَرْدِ و بَا هَمَّهْ خَلَاِیْقِ اَلْفِ
دَاسْتِ حِلْمِ اَوْ دَرِ غَايَتِ کَمَالِ بُوْدِ و هَرْ کُزْ اَزْ هِیْجِ جِزْ نَحْسَمِ غَنِیْ رَفْتِ
و بَیْوَسْتَهْ سَرْمِیَارْکِ دَرِ بَیْشِ اِنْ دَاخْتَهْ بُوْدِ و اکر کِسی سَرِیْ اَوْ
بَکُفْتِیْ فَا شِ نَکَرْدِیْ و مَسْلَمَانِ اَزْ اِیْثَانِ رَدْعَاوِیْ خِیرِ کُفْتِیْ و اکر کِسی
اَزْ وِیْرِیْدِیْ بَا وِیْ بَازِیْ بَیْوَسْتِ و هَرْ کِهْ بَرُوْظَلِیْ کَرْدِیْ اَوْ رَا عَفُو
می فرمود و اکر کِسی بَحَاوِیْ اَوِیْدِیْ می کَرْدِ دَرِ عَوْضِ اَنْ بَا اَنْکَسِ نِکِیْ
می کَرْدِ و می کُفْتِ مَا رَا اَسْکَلِیْفِ کَرْدِه اِنْ دَا بَا نِ که دَرِ عَوْضِ بَیْ
نِیْکِیْ کُنِیْمِ که اَنْکَسِ که بَا کِسی بَیْزِیْ کُنْدِ حَقِیْقَتِ بَا خُوْدِ می کُنْدِ و بَکِیْ
هَمِیْنِ سَبِیلِ و مَسْنَدِ لَیْ اَوْ اِیْنِ آیَهْ بُوْدِ که اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ
لَا تَنْفُسْکُمْ وَاِنْ اَسَاءْتُمْ فَلَهَا و دَرِ رُوسِ اَنْ اَسْکَفْتِ هَرْ کِسْرِ که اِیْثَانِ

بذی کند و بواسطه آن از خدای تعالی عاصی شود شماعون
آن با او نیکی کنید و بواسطه آن بدولت و زمان برداری خدا
تعالی فایز شود که سنگا را سیر میکرد و برهنکا را جامه می
پوشانید بپارازا عیادت میکرد و اگر چه بد بودند و اگر منزل
ایشان دور بود باری سبحانه و تعالی زمین را از برای او در
می نوردید و او همچنان براه همواری شد و جنازه ها را همراه
می شد و به بزرگ و کوچک چون برسیدی اول سلام میکرد
و سروجامه رنجوران و مردمان نایبانی شست و با ایشان
همنشینی میکرد و از ایشان التماس دعا می فرمود و می گفت
اینها طایفه اند که زیارت ایشان دوست میدارم و دوست
کوران می گرفت و ایشان را بمنزل می رسانید بشهنگام در کار
دجله توقف می فرمود و اگر کسی بازمانده بود و او را از آب
می گذرانید همچنین در شب بر در خانه مسکینان تردد میکرد
و طعام از برای ایشان می برد و ایشان را تفریح خود می کرد و مشک

۵۷
بر آب میکرد و بدوش مبارک می گرفت و بدر خانه بیوم زنان
و مسکینان می برد و چون از سفری مراجعت میکرد و نزدیک
ام عبیده می رسید همیشه چند جمع میکرد و بر سر مبارک خود
می نهاد و شب هنگام بدرویشان و بیوم زنان و رنجوران می
داد درویشان که با آن حضرة همراه بودند چون می دیدند که
حضرة سیدی قدس الله تعالی سوره الغنیمه می فرمود
ایشان نیز موافقت هر یکی بسته بر می گرفتند و بشهر می رفتند
و مجموع بکار مسکینان و رنجوران و بیوم زنان می نشست
اهل ام عبیده می گفتند که ما را همیزم کنی هست و مراد ایشان
حضرة سیدی بود قدس الله تعالی سوره و اتفاق را دوست
می داشت و می گفت رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده
که هر کس که آرزوی برادری از برادران مسلمان بر آورد حق سبحانه
و تعالی هزار هزار نیکی او را بنویسد و هزار هزار بدی از دیوان
او محو کند و هزار هزار درجه او را بر دارد و خدای تعالی

اورا از سه بهشت اطعام کند جنت خلد و جنت فردوس
و جنة عدن و از رحمت منفعت خلایق بر سر راههای ایشان
و اگر کسی با او عداوتی میکردی او را نصیحت می فرمود اگر او را
چیزی بنود صبری می کرد و اگر چیزی حاصل می شد ایشان میکرد
هر که او را طلب میکرد با او همراهی می شد و می بر رسید که یکجائی با او
رفت و هرگز نمی گفت که مرا بجهه کار می طلبی مسجد و رواق را
بدست مبارک خود باک میکرد و بنیادی مردم شادی گشت
و بغم ایشان غمگین می شد و خلایق را بکار نیکی و اکتساب
خیرات ترغیب میکرد و ایشان را مکارم اخلاق تعلیم می فرمود
و اگر از چیزی بشکفت آمدی تبسم می فرمود و منقهه مکروه
می داشت و اگر کسی از او استعذاری کرد او را معذوری داشت
و وقت بود که پیش از آن که کسی بگذر خواستن مشغول می شد
او را عذری نهاد اندوه او زیادت از شادی بود غم در دل داشت و
شادی در روی و از نفس او بوی گلبر سبوخته می آمد و چون در راه

می رفت بر است و جب نگاه نمی کرد و هیچ جای نمی گزینست
الا در موضعی که قدم مبارک بران نهاد و اگر میخواست که
سخنی بگوید پیش از تکلم فکر در آن میکرد اگر مصلحت در گفتن بود
میگفت و یک يك از انقاس خود ضایع نمی کرد و میگفت باری
سبحانه و تعالی داود را گفته علیه الصلوة والسلام که هر ساعتی که
یا من در آن ساعت نکنی آن ساعت کالعدم است و همه اوقات
او مصروف خدای تعالی بود و بجزی که از آن گزیر داشت مشغول
نمی شد و میگفت هر گس که بجزی مشغول شود که بکار
او نیاید از وقت شود آنچه بکار او می آید و چون وردی از
او را در وقت می شد میگفت کاشکی من باری خون رخته
بودی من هیچ چیزی به جزم و در همه زمانی مناسف می بود
و میگفت اندکی از عمر باقی است و این دو بیت می خواند شعر
يَا أَيُّهَا الْمَعْدُودُ انْقَاسُهُ • يَوْمَئِذٍ يَوْمًا أَنْ يَتِمَّ الْعَدَدُ • لَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ
أَوْ كَلِمَةً بِلَا يَوْمٍ غَدٍ • يَعْنِي أَيُّهَا الْمَعْدُودُ انْقَاسُهُ انْقَاسُهُ انْقَاسُهُ

که عدد آن تمام شود لابد است از روزی که ازاسب نباشد با
بسی که آنرا روز نباشد یعنی البته در روزی یا در شبی و آخر
خواهد رسید و چون وقت نماز در می آمد هیچ چیز از کار
دنیا مشغول نمی شد یک نوبت آب را طلب کرد تا بیا شامد آوار
بانك نماز صبح مبارك اورسید فرمود که حق خدای تعالی ظاهر شد
و حق نفس باطل گشت و چون نماز می ایستاد کونه مبارك اوزرد
می شد و چون نماز صبح می گزارد شکسته وارد در موضع نماز می نشست
و با دعیه مشغول می شد تا آفتاب بر می آمد بعد از آن نماز اسراوت
و جاست می گزارد و به معبدی که داشت می رفت و عبادت
و مجاهدت مشغول می شد و با وجود این می فرمود که مرا هیچ
حسرتی در دل نیست الا خلوة و آن حضرت گریه بسیار میکرد
و احیاناً در خلوة بگری ایستاد و وقتها این بیت میخواند
والله لو علمت روحی بمن علقتم قامت علی راسها فضلاً عن القدم
یعنی اگر روح من بدانستی که متعلق بکست چه حای بای که

ببر ایستادی چون کسی توبه میکرد بغایت خرم می شد و شکر
باری سبحانه و تعالی میکرد و اکسر رانها می گفت و طفلان عهد
را توبه میداد و میگفت خدای تعالی بر تو گواه میگیرم که توبه
عهدی که بودی آن حضرت را ازین حال سؤال کردند که چرا
جنین می گوی فرمود که او را هیچ گناهی نیست که من او را از آن
توبه دهم من عهد قدیم الست برکم فالوالی باز یاد می
آورد می فرمود که از لوازم توبه مفارقت جهال و مرافت
اهل خدای است و علی الدوام با وضو بود و مردمان را بحفاظت
وضو امر میکرد و در سفر و حضر چون بمسجیدی می رسید دور
نماز می گزارد و اگر در راه نجاستی می دید بدست مبارك خود
بر میگرفت و راه پاك میکرد و بعد از آن دست می شست و
اگر در رویان دران بانب سخی می گفتند ایشانرا دعای خیر
میکرد و میگفت دست خود را بجه جز ازین بزرگتر مشرف
کردانم و اگر کسی از برای او هدیه می آورد و اگر چه ملکدانه خرما

بودی هرگز آنرا تحقیر نمی کرد و اگر کسی می خواست که با او
مصافحه کند او را دست می داد و سعی می فرمود که دست
مبارک بنویسند و رها نمی کرد که فلین او را بردارند و هرگز
درویشانرا از برای خود هیچ خدمت نمی فرمود و کس را محال نبود که
محمضور او در میان نماز فرض و سنت بلغوشغول شوی و اعزام
کعبه بنوعی می فرمود که هرگز پشت بقبله نمی کرد و در نشست و خاست
ذکر خدای تعالی میکرد و هرگز از هیچ کس شکایت به پادشاهان
دنیا نمی کرد و می گفت میل با ایشان کردن سبب دروئی است
از خدای تعالی و به آتش دوزخ رفتن است و استیلال این آیه
وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَنْقِمُكُمْ النَّارُ مِمَّا فَعَلْتُمْ وَ
دلعوام الناس را نگاه می داشت و می گفت این طایفه مؤلفه
قلوب اند و چون درویشی بنماز جماعت نمی رفت حال او می رسید
اگر چنانکه آن درویش بواسطه مرضی زک جماعت کرده بود خود
به بر سرش او می رفت یا کسی می فرستاد و اگر از برای مصلحتی نمی آمدند

ایشان را مدد می کرد تا آن حاجت می گزاردند و چون بجزی خوردن
مشغول می شد بقیل می فرمود و می گفت این حاجت نیست می باید
گزارد که حاجتی دیگر مشغول شویم و می گفت درویش را
سزاوار آنست که طعام به نیت آن خورد که اولایق طاعت
خدای تعالی باشد و خوردن نان سوخته و دست بنان پال کردن
و از برای مهمان تکلف دریا کول کردن مکروه می داشت و مردم
را از سیری منع میکرد و می گفت سیری سبب افتهات
و می گفت هیچ کاز خدای تعالی دوستر از کرسنگی و تشنگی
نیست و می گفت رسول خدای صلی الله علیه و سلم عایشه را
گفت که دایما بگوفتن در بهشت مشغول باشید تا از برای
شما بکشایند سوال کردند که دوام کوفتن در جنت بجه
حاصل میشود فرمود که بکرسنگی و تشنگی و خصله سیدی
قدس الله تعالی سر الغریر می گفت از کرسنگی صفا قلب
و نقاد بصیرت حاصل می شود دل را نازک میکند چنانچه

لذت مناجات می یابند و نفس را خوار میکنند و کبر و طغیا
از آن زایل میگرداند و نفس را بعذاب مبتلا میکند چنانچه
نعمت خدای تعالی مشاهده می شود و هیچ چیز نفس را جان
شکسته نمیکند که گرسنگی و ازسیری قساوت قلب و زوال
بصیرت حاصل میشود و میگفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
و کرم الله وجهه فرمود که هرگز سیر نشدم الا آنکه نافرمانی
خدای تعالی از من صادر شد یا قصد آن کردم که معصیتی بکنم
و عاده حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز آن بود که
ریزهای نان بر می چید و می خورد و اگر کسی از طعام خوردن
فارغ می شد و آب بر او عرض میکردند نادست بشوید و او
قبول نمی کرد مگر و می داشت و میگفت احق باشد که او را
کرامی دارند و او از آن سرباززند و اگر در خانه نان خورشی می
ساخت نصیب همسایگان می فرستاد و احسان بسیار
در بار ایشان میکرد و حق همسایگی بجای می آورد و میگفت

رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرمود که همسایگان با احسان
سزاوارتر است از خویشی که نه همسایه باشد و فرمود که چنانچه
علیه الصلوة والسلام جندان وصیت در شان همسایه یابن
میکرد که گمان بردم که از جمله ورثه خواهد بود و فرموده که
هر کس که او را ایمان خدای تعالی و روز قیامت هست می یابد
که اگر همسایه بکند **نفلس** که شخصی حضرت
سیدی با قدس الله تعالی سره العزیز بضيافت خواند او فرمود
که من چگونه بدعوة مشغول شوم و همسایه من اذیتی دارد
و مقصود از این همسایه این معلوم بود که بناحیه هرت رفته بود
و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که یوسف
حداد در دنیا و آخرت همسایه من است و اگر نان بانه یاجری
که نام خدای تعالی بر آن نوشته بود می دید چشم می رفت و آنرا
چشم باز می گرفت و عادت او آن بود که آب بسه نفس می آشامید
و آستین او را سرانگشتان بود و عامه او کونا بود در میان

و نایب آن بیش از یک جامه نداشت و بیشتر جامه سفید
می پوشید و چون جامه نو پوشیدی کهنه بمسکینان دادی
و در ناخن جیدن ابتدا بستابه دست راست میکرد و ختم
با بهام همان دست میکرد و مردمان را بصحبت صلحا و اقدای
رغبت میکرد و از صحبت بزان منع میفرمود و میگفت اگر
کسی بصحبت اشرار مینال شود باید که از ایشان تزلزل کند و مردم
را با موختن علم تحریص میکرد و چون درویشان را زحمتی بودی
ایشانرا بمدا واه فرمودی و گفتم از مضرات احتراز کنید و درو^{شان}
میگفت استعانت با خدای تعالی کنید تا بر نفس غالب شوید
و ایشانرا بمسکینی و تقلیل امور دنیوی و لبس برقع و عمل با نجه
از علوم دانسته اند می فرمود و میگفت بکاری مشغول شوید
تا شما را از مردم استغنائی حاصل شود و میگفت اگر بکاری مشغول
شوید و بلی در دست شما باشد بهتر از آنست که ملازم حکام
باشید و دور باشی در دست شما باشد و میگفت که مستعانت

عشر بضاعتی نیست و شمار هیچ کاری نیست بامداد و شام
آنرا میخواهند و ایشانرا بقیام شب و نیکی بامادر و پدر و تعظیم
ایشان و امتثال امر ایشان در همه چیز الا چیزی که خلاف
شرع باشد می فرمود و میگفت احسان با والدین سكرات
موت را آسان میکند و خود نیکی بسیار در شان مادر و پدر
می کرد و میگفت که صدقه بدهید که آتش دوزخ را اطفاء
میکند و ختم خدای تعالی را رایل میکرد اند و میگفت خلق را
نیک کنید که خلق نیک مردم را بخدای تعالی نزدیک میکند
و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیاری فرستاد
و میگفت صلوات بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
بسیار فرستید که صلوات شخص را بر صراط میکند از دو سبب
صلوات دعا مستجاب می کنند و درویشانرا از وسوسه درو^{ضو}
و نماز بیم میکرد و محام رفتن کراهیت میداشت و اگر کسی را
استطاعت الکتاب بودی مکره می داشت که چیزی از

مردم بطلبید و زنان را بفرمان برداری شوهران می فرمود و اگر
کسی دروغی می گفت مستبعد می داشت و درویشان را از شن
طعام و فضول کلام و مصاحبت ظلمه منع میکرد و مزاج دایم مکروه
می داشت و می گفت منبع عداوة و خارق حرمت و بزیل شرم است
و هیچ خصمتی نیکویی دید الا آنک اصحاب خود را می گفت یا خصلت
اقدام نمایند و ازین که از درویشی زلتی صادر می شود و او را بیا
ما جان می فرستند نمی فرمود و اگر کسی خرما که در زردخت
افتاده بود بی رخصت خدا و ندان بر می گرفت او را منع میکرد
یک نوبت خادم آن حضرت شخصی را ندا کرد و گفت یا ابن آل و نام
بذرا و تمام نگفت حضرة سیدی قنص الله تعالی سرم العزیز
از آن مخم رفت و مدتی او را از خدمت کردن معزول کرد
و اگر چیزی از کسی دیدی که مستحسن نبودی گفتی لا واخذك الله
یعنی خدای تعالی ترا باین فعل میکیراد و هرگز از جهت خود مخم
نی رفت و اگر مخم رفتی از جهت خدای تعالی نبودی سود و زیان

بیشتر او یکسان بود و چنانک ترسناکان و مسکینان نشینند
می نشست و چون بکاری مشغول نبود بیشتر آن بود که نشست
بایها بر می افراشت و دستها پیرامون آن بر می آورد و اگر کسی از
افاضل نزد او می آمد از جای خود بر می خاست و او را بجای خود
می نشاند و با مردم پیش از درخواست ایشان احسان میکرد
و می گفت مرا حاجت هست نه درویش را و پیش از آن که
غله تو بخانه او آورند غله گنه مسکینان و ضعیفان می
داد و چون مکتوبی می نوشت در اول و آخر آن صلوات بر
رسول خدای علیه الصلوة و السلام می نوشت و بامداد و میان
پیشین و پسین روز پنجشنبه و عظمی فرمود و درویشان چون
از وعظ او بر می خاستند همچون مسنان بودند و در راه که می
رفتند قطعا سخن یا هدیکری گفتند بکر سنی و برهنکی و مذک
و درویشی خرم می شدند و اگر چنانک درویشان را این چهار چیز
حاصل می شد بشارت میکرد و از حق تعالی درخواست

میکرد تا ایشان را بران صبر بدهد و میگفت این چهار چیز
 نشانه درویشانست و چون کسی را می دید که در سلمانی
 پیر شده بود تواضع با او میکرد و دست او را بوسه میداد
 و التماس دعا از او میکرد گاه بودی که چند قدم او را استقبال
 میکرد و میگفت اورا کرم الله هذه الشیبة یعنی خدای تعالی
 این دیش سفید را کرامی دارد و چون جوانی دمی دید که بطاعت
 خدای مشغول بود دست او را می بوسید و نزدیک خود می نشاند
 و او را میگفت دعای بر من بکت که تو جوانی نایی و چون طفلی را
 می دید بوسه برو می داد و او را پیش خود می نشاند و ازو التماس
 دعای کرد و میگفت فرزندان مسلمانان تا بالغ نشوند ملک
 گاه برای ایشان بنی نویسد و چون ازو التماس می کردند که دعای
 بد بر ظالمان بکند باین نوع می فرمود اللهم اصلحهم وارشدهم
 اللهم طاعنک و ذکرک و وفقهم لما تحب برحمتک
 یا ارحم الراحمین و مسافرت در وقتی میکرد که هوا اعتدالی

نه گرم گرم بود و نه سرد سرد و چون بهتری می رسید در خانه
 کسی می نشست که از همه اهل آن شهر عاجز تر بود و مردمان
 چون می دیدند که سیدی در خانه او منزل ساخته خرم می
 شدند که غیر از هیچ صالح نیست و تعظیم او میکردند سیدی
 ایشان را در تعظیم و توقیر او ترغیب میکرد و درویشان را میگفت
 اگر جنابک دیوانگات و عوام فقر را ضیافت میکنند
 ایشان را خانه مبرید و در مساجد ایشان را اطعام کنید و بدعا
 ایشان تیرک جوید و اگر درویشی را می دید که کسی را دشنام
 می داد او را سرزنش میکرد و درویشان را می فرمود که ازو مهاجرت
 کنید تا وقتی که آن درویش توبه میکرد و از گفته خود پشیمان
 می شد و عادت آن حضرة آن بود که امتثال امر و الی و اجابة
 دعوة داعی را مستحسن می دانست و میگفت حضرة عزت
 جل جلاله و غم البریة نواله فرموده که هر کس که او را بهمانی طلبند
 می باید که اجابت کند و اصحاب که در مجلس او حاضر بودند حال

ایشان در آن منحصر بود که یکی آهی میکرد و یکی گریه میکرد
و یکی فریاد میداشت و چون درویشان حاضر بودند هرگز به
بارگیر نمی نشست تا وقتی که اذن سماوی حاصل می شد و هرگز
جامه باریک غایت نمی پوشید و میگفت خدای تعالی ایتمه
دین را فرموده است که در لباس ایشان تکلف نباشد تا توانا
باشان ایستاد کنند و درویشان شکسته خاطر نشوند
و میگفت هر کس که جامه او نیک باشد ایمان او نیز
نیک باشد **نقلست** که یک نوبت بخانه آمد
ستی رابعه مقنعه از عمل کوهستان بر سر داشت فرموده که
ای بنت الشیخ میخواهی که روز قیامت بامن در سجاده محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم بنیسی و مثل این جامه می پوشی بعمر شیخ منصور
که میان این هر دو جمع نتوان کرد **نقلست** که یک نوبت
در خانه سور بود حضرت سیدی قدس الله تعالی سوره العزیز
زنانی چند را دید که مقنعه ازرق بر سر داشتند ایشان را سلام

گفت عارفان متفق اند که قبر او در کوخ است درویشی گفتی
سیدی اهل حدیث میگویند در نجف است گفت راست
می گویند در ویشی دیگر که حاضر بود گفت جماعتی از اهل علم گفته
اند که در اول دیار بکر است گفت راست گفته اند جماعتی متعجب
شدند و گفتند میان این اقوال چگونه جمع کنیم حضرت سیدی
قدس الله تعالی سوره العزیز گفت نه شما فایده را ندانید بر آنکه رسول
خدای صلی الله علیه و سلم فرموده که قبر مؤمن را یک ساله راه
یا بیشتر فراخ میکنند ایشان گفتند بلی میان این مواضع
این مقدار نیست و شما این قدر فراخی کو را بر المؤمنین علی
علیه السلام و التحیه را عجیب میدارید **نقلست**
که یک نوبت جماعتی را دید که سوگند باهل بیت یا ذمیر کردند
گفت ای مبارکان خدای تعالی شما را میگرداگر سوگند یا ذمیر میکنند
بمن یا ذمیر کنید که می ترسم مبادا سوگند باهل بیت دروغ کنید
و هلاک شوید و اگر سوگند بمن یا ذمیر کنید دروغ کنید هیچ مضرت

بشمار سزد بعد از آن با ایشان معاہدتی کرد که بعد از این
 سو کند با اهل بیت یا ذکر کنند و حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سرّ الغریب بسیار تعظیم اهل بیت میکرد و میگفت
 حق تعالی در شان ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 و قال الله تعالی فل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القرب
نقلست از شیخ فارس رحمه الله تعالی فرمود که در
 ستر حداد با حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریب
 بود قوال در سماع شروع کرد زمانی هیچکس از درویشان
 برنی خواست گویا رنجوری چند بودند و دل با خود نداشتند
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریب برانودر آمد و آواز
 بلند آهی کرد و باز جای خود نشست چون از سماع فارغ
 درویشان از حضرة سیدی سوال کردند که چرا این مجلس
 باین وضع بود فرمود که موهبه فرود آمده بود من همه

مورداد

درویشان قسمت کردم و بچنان جری باقی بود و هیچ کس از آن
 نعمت محروم نماند الا کسی که دشنام بابو بکر و عمر دهنده کی که
 در میان فرزندان من مداخله و افساد کند **فصل**
نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریب
 نوبت برواق آمد جماعتی از اصحاب را خرمی بود و او از بردا
 بودند خادم را گفت بنزد این مبارکان رو و ایشان را بگوی احمد
 خاکسار میگوید شما افتد بمن کرده اید و هرگز برانندین اید که
 بازی و خنده میکردم شما را سزاوار آن بود که باین صوة مشغول
 نشوید بعد از آن رجری بخواند مشعر برین معنی که هر کس را که
 مفتدای باشد باید که طریقه او مسلول دارد **نقلست**
 که یک نوبت سیدی صالح و سیدی ابرهیم و سیدی محمد در
 شان امام ناصر سخنی چندی گفتند حضرة سیدی را ملائم
 نیفتاد و از ایشان سوال کرد که در چه کاری صوة حال با او
 بگفتند فرمود که برخیزید و بکاری مشغول شوید که شمارا سود

دَهْدای فرزندان مَن اگر بشنود که کسی کلمه بذرشان ایستاد
 میگوید اگر شمارا فتنه باشد انکار کنید و اگر شمارا فتنه
 انکار آن نباشد انکس در گوش کنید و از آن موضع بگذرید
 که ایستاد در دیوان ربوبیت کسی هست که سیئات ایستاد
 نمومیکند و حسنات می نویسد دنیا و آخرت و آنچه در آنست
 ایستاد از خشیه اند **فصل** **ادب مع سیدی شیخ**
منصور قدس الله روحه و تعظیمة للمسیح نقلست
 حضرت سیدی قدس الله سره العزیز تعظیم شان سیدی
 شیخ منصور قدس الله سره بسیار میکرد ناغایتی که اگر تعویذ
 از برای کسی نوشت بر آن می نوشت که منید سیدی شیخ منصور
 یعنی این تعویذ از دست سیدی شیخ منصورست و مقصود
 او تفضیل سیدی شیخ منصور بود و اظهار آن کردی که سیدی
 شیخ منصور منشأ این دولت است و در سفر و حضر افتتاح
 حدیث بذر که سیدی شیخ منصور میکرد و می گفت هر انکس که نام

خدای تعالی برد و نام شیخ نبرد نه خدای او را حاصل شود و نه
 بی غیر خدای و نه شیخ مقصود آنک طریقته و صولک تحضیر الوهیه
 آنست که شیخ ایستاد راه نمایی کند چه اگر با استقلال ^{منوجه}
 شود بخدا و رسول و شیخ رسد و می گفت شیخ در میان قوم
 همچون بی غیرست در میان امت خود پس شیخ همچون زردبانست
 در ویش را که بواسطه او بر سطح معالی امور متصاعد می شود و
 می گفت مقبل انکس است که شیخ در کار او رجعت نکشد و بوجی
 معاش کند که شیخ در میان قوم با وفرا آورد و می گفت طریقی
 باذ جنوب را دوست میدارم که بوی خوش از خانه سیدی شیخ
 منصور می آورد **بیت** باذ در وقت سحری آورد بویت عن
 باذ وقتش خوش که او وقت مرا خوش میکند و کان شد شعر
 اری کل ملوک لیسر بعقیته : سوای فانی با الهوی اگر العقیقه
 یعنی هر بنده که هست اگر او را از بندگی خلاص کنند شاد
 شود غیر از من که مکروه میدارم که از رقیبت دوستی آزاد

شوم و خلاص کردم **نقل است** که در زمان حیات
 سیدی شیخ منصور قدس الله روحه و بعد از وفات او چون
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز می خواست که
 بزبان او روز غسل میکرد و چون بنزدیک شهر او می رسید
 احرام می بست و میگفت باید روض شهر سیدی غنی روم الا
 وقتی که باطن را از النقات بغیر او پاک کنم و میگفت
 بواسطه سیدی شیخ منصور زمین شهر او و بزرگ و کوچک
 آن موضع را بزرگ میدانم **و الله در من قال شعر**
 واجتہا واجتہ منزلها الذی حلت به واجت اهل المنزل
 و چون حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بشهر سیدی
 شیخ منصور میرفت یا جماعتی از شهر سیدی شیخ منصور
 بحضرة سیدی احمد قدس الله تعالی سره العزیز می آمدند **طریقه**
 ادب با ایشان ملوک می داشت و با ایشان در یک بساط
 می نشست و پیش ایشان آواز بر می داشت و چشم بالا نمی کرد

و میگفت هر گاه می که درویشی بعزم زیاده سیدی شیخ منصور
 هند گاهی در راه خدای تعالی می هند و درویش سراوار آنت که
 چون کام در راه خدای تعالی می هند بجز و راست التفات نکند
 و مراقب باری سبحانه و تعالی باشد و یا خود فکر میکند که منوچه
 کیست و میگفت چون آستان خانه سیدی شیخ منصور
 می بوسید اعتقاد کنید که دست او را بوسه میدهید
 و میگفت سیدی شیخ منصور قدس الله روحه صاحب طریق
 عزت است از برای انک بیست ترا وفات میگفت خدای تعالی
 مرا چنین گفت و من با خدای تعالی چنین گفتم و نادانی العزیز
 ای منصور و قال لی ربی و قلت لربی و میگفت خانه سیدی
 شیخ منصور خانه عزت است و فرمود که چون در حضرت عزت
 مبايعت با سیدی شیخ منصور کردند او را گفتند ای منصور حری
 را طلب کن سیدی منصور گفت ای پروردگار آنچه مرا میدی
 باصحاب من ده یک نوبت دیگر او را از خطاب کردند او همان

جواب گفت بعد ازان اورا گفتند ای منظور توجه میخواهی
 گفت من ترا می خواهم حضرت سیدی قدس الله تعالی سید العزیز
 چون حال سیدی شیخ منظور با اصحاب خود بگفت اورا با
 به این خاصیت و انصاف با انصاف مدح کرد پس شیخ یعقوب
 رحمه الله علیه گفت ای شیخ بحق خدای که بگوی که چون ترا
 گفتند که چیزی طلب کن چه چیزی طلب کردی حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سر العزیز گفت من در میان کیستم که از
 قبیل ایشان باشم شیخ یعقوب مبالغه کرد و گفت خدای
 که بگوی که توجه الناس کردی فرمود که چون قوم در حضرت
 شریفه جمع شدند و ایشان را رخصت نکم حاصل شد و
 هر یکی از ایشان ملامت خود را عرض کردند و مقصود ایشان
 محصول بیوست نوبت باین ناخبر احمد رسید ندا آمد که
 ای احمد چنانکه برادران تو هر یکی الناس کردند تو نیز نمای
 بکن من گفتم علم تو بر همه چیز محیط است مطلوب و ملامت

من میدانی بر صحنه احتیاج است **بی**
 عرض کن تو نیست بهائی • تو برآور که هم تو میدانی
 حق سبحانه و تعالی گفت علم من محیط است اما می خواهم که
 برادران ترا مطلوب تو بشنوا من گفتم ای پروردگار من
 مراد من آنست که اراده من در میان نباشد و مختار من
 که اختیار من در میان نباشد حضرت عزت ملامت مرا
 مبذول فرمود و کار من بخدای تعالی مفوض است بمحمد
 پیوسته مفوض بوده هر کس که باری سبحانه و تعالی اورا
 اختیار میکند و باین بقعه می آورد و بدست من می سپارد
 من اورا قبول میکنم و هم دران زمان در کار او عاجز نیستم
 و میگویم مراقبت بر محافظت این نیست و باز اورا تسلیم
 حضرت عزت میکنم و از من قبول میکنم خدای تعالی بر او
 داده و شمار همه می شناسم و میدانم که خدای تعالی این بقعه
 را خاصیتی داده که مردمان را بخدای تعالی نزدیک میکند

و مرد ما را از خدای تعالی دور میکند **نفلس** که در میان
قضا حاجت بشت بجهت سیدی شیخ منصور غی کرد و میگفت
مشایخ نزد مریدان همچون قبله اند و میگفت نظر بر روی شیخ
کردن عبادت است که ایمان و دین و عقل را زیاده میکند و بواسطه
آن امان از بلا حاصل می شود و می فرمود که سیدی شیخ منصور
طفلان که در شکم مادر بودند و طفلان که در مهده بودند تو
می داد **نفلس** که یکی از فرزندان سیدی شیخ منصور
قدس الله روحه مکتوبی مشتمل بوعده وصال محضره سیدی
قدس الله تعالی سر الغریز نوشت و بوعده که فرموده بود
آمدن میسر شد بعد از آن مکتوبی باستعداد بنوشت محضره
سیدی قدس الله تعالی سر الغریز در جواب او بنوشت که
اگر بیای و اگر نیایی بزرگ و بزرگ زاده منی و میفرمود که هر
گاه که یکی را از نزد قله می بینم اعضای من بواسطه او لرزه
می آید **نفلس** که یکی بک نوشت ذکر سیدی شیخ منصور

قدس الله تعالی سر میکرد و فرمود که نفخ صور مثل سیدی
شیخ منصور بیدار خواهد شد و زمانی از حال خود بدر رفت
چون باز حال خود آمد گفت در مملکت خدای تعالی مثل
سیدی شیخ منصور بسیار است بلی مثل مردمان شیخ
منصور نباشد و میگفت بُسران رفاعی نا بانصد سال
ممالیک سیدی شیخ منصور و فرزندان وی اند و میگفت
چون یاد سیدی شیخ منصور کنید دست بروی خود فرود
آورید نابیرکت نور او روی شما منور شود و میگفت سیدی
شیخ منصور درین جمع متصرف است هر کس که ازین جمع
صلاحیت رقص دارد او را برقص می آورد و هر کس که منا
نشستن است او را می نشاند و هر کس که سزاوارد دست
راست است او را در دست راست بازی دارد و هر آنکس که
صلاحیت دست چپ دارد او را در دست چپ بازی دارد
و میفرمود که سیدی شیخ منصور تربیت این جماعت میکند

واهل ام عبید تربیت همه جمعها میکنند و میقتضی
باری سبحانه و تعالی در شان مسایح بحسب مرتبه ایشان
مختلف است بعضی را ایشان هست که نجاه فرسخ در حیات
اوست و بعضی هست که صد فرسخ و بعضی هست که هزار
فرسخ و همچنین هر یکی زمانی چند مقدار معین حمایت
مردمان میکنند **نقل است** از ائمه اهل بیت علیهم السلام
گفت در قطره بعد از عشاء پیش شیخ صالح بودم شعری
چند می خواند و آه میکرد بعد از آن برخاست و از منزل
خود بیرون آمد هشت درویش از پی او رفتیم و با او می رفتیم
تا صبح برآمد بعد از آن بام عبید آمدیم سیدی را دیدیم که در
مجلس سخنی چند می فرمود سلام کردیم و بنشینیم شیخ صالح
بندیک سیدی رفت و بنشست چون از مجلس فارغ شدند
مانحانه او رفتیم و سفره بیاوردند حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره الغریز سلیمان نقیب را گفت بهر زمان تو امروز

نیابت تو خواهم کرد که سفره بیندازم سلیمان او را دستوری
داد او برخاست و سفره بگسترانید و صلا در داد شیخ
صالح گفت ما نخواهیم خورد حضرت سیدی قدس الله تعالی
سره الغریز گفت ای مبارک چرا چیزی نمی خوری شیخ صالح
گفت شیخ منصور وعده چند با ما کرده است و آن مواعید
را تعداد کرد اکنون ما هیچ نخواهیم خورد تا بدانیم که از مناسبت
تو ما را چه فایده حاصل می شود حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره الغریز گفت خدای تعالی ترا میگرداند ای صالح اگر
مرا نیکی بودی ملاح گشتی سیدی شیخ منصور بودی
شیخ صالح بمبالغه فایده متابعت را استفسار نمود حضرت
سیدی قدس الله تعالی سره الغریز گفت ای صالح خدای
تعالی بامن وعده کرده است که اهل این مقام اول که آخره
روند چهل سال در ضیافت ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه
وسلامه باشند بعد از آن سایر بزرگان علیهم الصلوٰه و

السلام ایشانرا تحفه فرستند تا آنکه که صد و بیست و چهار
 هزار بغیر علیهم الصلوٰۃ والسلام هر یک بقدر حال خود و ثروت
 خود ایشانرا ضیافت کنند بعد از آن که ارضیافت انبیا
 ایشانرا فراغت حاصل شود ضیافت حق سبحانه و تعالی رود
فصل فی التمتع نفلیست که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز فرمود که چون درویش
 از روز اول که توبه کند تا آن روز که وفات یابد بر قرض مشغول
 شود و بعد از آن میان بمأمورات او را غیر از قرض هیچ مشغله
 دیگر نباشد و هیچ چیزی بذ او صادر نشود و بملاعات نفسا
 و فضول و سایر ملامی مشغول نشود از جمله درویشان باشد
 بعد از آن او را حسن ظن و یقین بخدای تعالی حاصل شود
 بعد از آن صفا و سلامت بعد از آن راستی بعد از آن خوف بعد
 از آن معرفت بعد از آن ایشانرا بعد از آن توکل بعد از آن تسلیم و رضا
 بعد از آن مراقبت او را کرامت گردد **شعر**

ما زال من وطن یهدی الی وطن حتی استقرت له فی الصدق
 و فرمود که اطفال و فنی که بذ خلق میکنند و ایشانرا
 بر قرض می آورند ترك بذ خلق میکنند بر معلوم می شود که
 رقص سبب ترك خلق بذ است و صفی مستحسن است
 و فرمود که هر کسی نشاء ایسته رقص نیستند بل کسی
 سزاوار رقص است که بشرايط رقص عالم باشد و هر
 کس که بر شروط و احوال و طریقه رقص واقف نباشد
 متصدی این شغل نتواند اگر فی حصول معرفت بشرايط
 این کار بر قرض مشغول شود میان رقص و بازی هیچ فرقی
 نباشد رقص محبوب حرب است هر کس که او را بشرايط محاذ
 معلوم نباشد و هم بمیدان نمیتواند آمد رقص نه است
 که مردمان تصور کرده اند صادر قرض بواو مبدل باید کرد
 که رقص آنست که بداند صادر چون بواو بدل کنند رقص
 باز رفو شود و رفو از روی لغت بلید است والله اعلم

و فرموده که هر کس که بای در دایره رقص می نهد می باید که
 او را اینتی نیکو باشند و مترصد آن بود که سیری از اسرار
 الهی برو مکشوف شود و آوازی غیبی در منزل دل او نزول
 کند و وعده که او را در ازل بان موعود گردانیده باشند
 بموصول موصول شود و روزی چند از ایام حیات او که در
 مالا یعنی فوت شده باشد مندارک گردد و دل مرده او زنده
 شود و با محبوب خود انس گیرد و بمطلوب خود رسد بعد
 از آن دل او شاد گردد و یا غمگین شود و آثار مسرت یا حزن
 نجوارح او رسد و بدان سبب او را حرکات میسر شود
 آن زمان که او را این معانی حاصل شد یا طالب زیاده باشد
 یا مطلوب دیگران شود یا بر نفس و شیطان غالب شود
 یا مغلوب فوت حال گردد چون باد را که این صورتها فایز است
 اشاره استیز او همچون رفع یدین از جهت دعا باشد و
 دست فرو گذاشتن او همچون ایستادن در غار بود و به زبان

۷۲
 حال که از زبان مقال فصاحت زیاده دارد بنیلا و مشغول
 باشد و احوال فقر درین باب بواسطه قبض و بسط و
 خمول و نشاط اختلافی دارد و سماع نغمه عجین اختلافی
 دارد بعضی از درویشان آنست که از منادی حق استماع میکنند
 و بعضی هست که از قوال می شنوند هر کس که بحق استماع
 کند نفع آن استماع او را محقق شود **نقلست** که حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در بلد صلح بود فرج این
 رجز خواند **شعر** و یلی من العشق و اویلی منه و اویل
 قد اخل العشق جلی مابقی لی حیل حضرت مقدسه را
 وجدی بدید آمد و از فرج القاس عاده کرد فرج ذنوب
 دیگر خواند حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز برین
 افتاد و از حال خود بگردید بعد از زمانی با حال خود آمد فرج
 را گفت خدای تعالی بیامرزاد و سخن ترا مقبول دها کاد و این
 دعا بحال قبول رسید **نقلست** از شیخ یوسف

صغیر المحدث رحمه الله علیه نقل گفت روزی در قریه ^{بین} **شعر**
بودیم این هدیه این بیت را بنغمه بخواند **شعر**
لَوْ يَسْمَعُونَ كَمَا سَمِعْتُ كَلَامَهُاءِ خَرُّوا لِعِزَّةِ رُكْعًا وَسُجُودًا
یعنی اگر بمحبت من بسخن عن شیفته ام دیگران بشنوند
از حبه عن رکوع وسجود در آیند حضرت سیدی قدس تعالی
سنه العزیز برخاست و حرکت در آمد و گفت **شعر**
لَوْ يَسْمَعُونَ كَمَا سَمِعْتُ كَلَامَهُاءِ خَرُّوا لِعِزَّةِ رُكْعًا وَسُجُودًا
یعنی اگر بمحبت من سخن خدای تعالی شنفته ام دیگران
بشنوند از برای خدای عزوجل برکوع وسجود در آیند **نقلت**
که حضرت سیدی قدس تعالی سنه العزیز در نهایت حال
هفت سال آن بود که قوال نزدیک او می نشست و بسماع
مستغول می شد و آن حضرت بواسطه حال از استماع می کرد
چنانچه بوی تو آشفته ام بوی تو هست که نیستیم خبر از هر چه در عالم
دگر روی کم دانه بر می باشد خلل ماهه پهای آرزوی شکست

۷۴
و می فرمود که سماع ارباب قلوب را نافع است از برای آنست سرتی
که با محبوب دارند حرکت می آورد و ارباب نفس را مضرت است
از برای آنست نفس مردم را از حضرت حق دور می گرداند اما
اگر ارباب نفوس در جایی که ارباب قلوب حاضر باشند حاضر
شوند اگر ایشان را فایده حاصل شود عجب نباشد از برای
آنست جماعتی که خوش بوی باشند اگر کسی در مجلس ایشان
حاضر شود بواسطه بوی خوش ایشان خوش بوی گردد
و می گفت کسی بسماع احتیاج دارد که او را سماع باطنی نباشد
اما آنکس که او را در باطن سماعی باشد که او را خدای تعالی مشنا
کند او را هیچ سماع دیگر احتیاج نیست **بسر** در روایتی چون
شوق برو غالب شود انشاد و تواجدا و بواسطه وجد
باشد که او را است و می گفت که سماع داعیه ایست بحضرت
حق تعالی و از جمله کارهای نیکست و می گفت که اصحاب
سیدی شیخ منصور قدس الله سنه چون آواز قوال می شنود

سر معنی ایشان بسوآت صعود میکند و این هدایتیست که
خدای تعالی بر کس که میخواهد می دهد و این طایفه که باری
سبحانه و تعالی ایشانرا این دولت داده است جماعتی اند که
بدوستی خدای تعالی رزق خواب شب کرده اند **مصراع**
وَمَنْ ظَلَبَ الْعُلَى سَهْرَ اللَّيَالِي **بیت** بآرزو و هوس بر نیاید
این معنی **آب دینه** و خون جگر تواند بود **فصل**
نقلست که حشم غزالی بام عبیده آمدند و دوسه روز
توقف کردند مردمان از توقف ایشان بتنگ آمدند و محضه
سیدی رفتند و از این حال شکایت کردند و درین باب سالغه
نمودند فرمود که مراقدرت بردفع ایشان نیست این بکفت و از
رواق بیرون رفت درویشان ازین معنی متحیر شدند و در روز
توقف کردند ماهان خادم جنین نقل میکنند که من با حشم
قدس الله تعالی عنم الغریزه راه شدم و با او بخانه رفتم از نزدیکان
ببالا رفت و من از عقب او رفتم و این بیت بخواندم **شعر**

۷۵
اذا الخيل ولت واستقرت خاتما فمن ذا الذي يحيى الخيل ولت
یعنی چون اسب بکشت بدهد و نگاه بان او عزم کریخت
کند کیست که او را نگاه خواهد داشت و مراد ماهان **رحمه الله**
آن بود که چون تو که محط رحال آمال درویشانی و ملاذ
و مقصد ایشان دفع حشم غزالی از ایشان کنی چگونه منفع
شوند حشم سیدی قدس الله تعالی عنم الغریزه چون این بیت
استماع نمود ملتفت شد و این بیت بخواند **شعر**
وَيَحْيِي فَنِي قَدْ كَانَ عَادَةً الْحَي **آه** اذا ما عنا قيد المنايا نذلت
یعنی آن جوانمردی که پیوسته حکایت او میکرد درین زمان
که خوف مرگ هست حمایت کند مقصود آنکه هر چند من
در جواب ایشان کفتم مراقده بردفع ایشان نیست اما از حال
ایشان غافل نیستم و عادت حمایت ایشان از دست نخواهم
داد بعد از آن مرا کفت نزد درویشان حشمی رو و ایشان را بگوی
تا بوطنه های خود روند من بهر زمان سیدی بیرون آمدم تا بیایم

او بدرویشان حسی رسانم جماعتی از ایشان را دیدم که از رواف
بیرون آمده بودند و بعلم فراست بیغامی که حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز گفته بود معلوم کرده بودند چون
مراد میدادند بیغامی که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
بایشان فرستاده بود با من بگفتند من از این حال تعجب کردم
بعد از آن ایشان بموجب فرموده سیدی از ام عُبیده بیرون
نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
در وقت سحر به بیرون ام عُبیده رفت که در مخلصان و صو
سازد کشتی در کذا آمد و شحنة و جماعتی از اتباع دیوان
و آن کشتی بودند و شخصی جندی جمعی را گرفته بود و آن کشتی را می
کشیدند جندی حضرة سیدی را بدید و با او گفت ای شیخ
برخیز و با ما این کشتی را بکش حضرة سیدی برخاست و بیان
م داد این رفت جندی بیامد و بر بند بر سینه مبارک سیدی
انداخت حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بکشد

کشتی مشغول شد و وقت نماز صبح بیدار رویه رسید درویشی
حضرة سیدی را قدس الله تعالی سره العزیز بآن حال بدید
فریاد برآورد و جمعی از درویشان برو جمع شدند و همه بغریا زد
فغان درآوردند بعد از آن شحنة و نوکران دیوان از آن احوال معلوم
شدند و سراسیمه از کشتی بیرون آمدند و از حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز استغفار و استعذار بسیار کردند
حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت ای بزرگان این
کاری نیک بود که اتفاق افتاد حاجتی نیک از برای شما گزارد
و ثوابی کسب کردیم و ما را از این هیچ مضرت نرسید من پیوسته
در رواف نشسته ام و هیچ کاری ندارم شما ضعیفان و کار
گران را میگیرید و ایشان را از کار باز میدارید و بن مندی شوید
بعد از این اگر شما را احتیاج بمذکشتی باشد مرا اعلام کنید
تا شما را مدد کنم ایشان گفتند ما از این نوبت مستغفریم
ما را توبه ده و از ما راضی شو حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز

ایشان را توبه داد و گفت خدای تعالی از شما و از ما راضی باد
 بعد از آن ایشان را دعای خیر گفت و وداع کرد آن مرد خدی
 که سیدی را گرفته بود گفت ای سیدی از این قوم راضی شدی
 من بدبخت را حال چگونه خواهد بود حضرة سیدی قدس
 تعالی سر الغریز گفت خدای تعالی از تو راضی شود خدی
 گفت ای سیدی مرا توبه ده حضرة سیدی قدس تعالی سر
 الغریز او را توبه داد و گفت خدای تعالی بر ما کوا هست که ما
 در دنیا و آخرت برادرانیم بعد از آن خدی جامکی و خدمت اهل
 دیوان را ترک کرد و بعبادت خدای تعالی مشغول گشت **نقلست**
 که از حضرت سیدی قدس تعالی سر الغریز سوال کردند
 که حال میت در قبر چگونه خواهد بود فرمود که عارفان اجماع
 کرده اند بر آنکه نیک بخت با کل و شرب و سایر تنعمات
 مشغول باشند بمحاکم بدبخت با انواع عذاب مغذوب
 بود در ویشی گفت ای سیدی استخوانی چند بوسه ده با

چگونه تنعم و عذاب باشد فرمود که ای مقبل ترا جشی که آن
 آخرت را مشاهده میکنند تنیت جسم ترا از برای فنا آفریده
 اند بغیر از چیزی که فانی باشند نتواند دید بعد از دوسه روز
 حضرة سیدی بسفر رفت و این مرزبان با او همراه بود کله سر
 بوسیده بدیدند این مرزبان گفت ای سیدی چگونه این اکل
 و شرب تواند بود حضرة سیدی قدس تعالی سر الغریز
 گفت این رفات بر تو سلام میکند و از سخن تو تبسم می نماید
 این مرزبان گفت چون حضرة سیدی این سخن بفرمود من
 احتیاط کردم و نفس او که بیرون می آمد احساس کردم
نقلست که سیدی ابرهیم غریب قدس روحه بگوشه سکنای
 بگذشت و اهل مقبره را سلام نکرد چون بام عید رسید
 حضرة سیدی قدس تعالی سر الغریز با او عتاب کرد
 و گفت ای فرزند من بر بزرگان میگذری و سلام نمیکنی
 واسطه از تو شکایت میکنند بعد از آن او را فرمود که باز

مقبور و وایشان را سلام کن برفت و ایشان را سلام کرد و رفت
جواب بشنید و حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
عاده آن بود که بر هر کورستانی که می گذشت زمانی توقف می
فرمود و نام ایشان میگفت و از احوال ایشان خبر می داد
و بیان اخلاق و طریقه ایشان می کرد و مردمان را بر پایه ایشان
ترغیب می فرمود **نقل است** از سیدی ابرهیم قدس الله
روجه که در ویشی مرا سلام کرد و من او را جواب دادم اما
جوابی بود علی الرسم نه آنکه جوانی متواضعانه بود چون آن شخص
از من بگذشت حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
مرا گفت ای فرزندان این سلام که تو برین درویش کردی
هیچ فایده حاصل نمی شود این نه سلام برادرانست بعد از آن
در آن موضع توقف کردم و بجای که سیدی یاد حضرت
عزت هست از خدای تعالی سوال کردم که آن درویش را نوشت
دیگر بر من بگذرد تا من تدارک ما فات بکنم و خاطر سیدی خوش

۷۸
کرد انم حق سبحانه و تعالی دعا را مستجاب گردانید و آن درویش
باز کردید و بر ما بگذشت من برخاستم و او را در بر گرفتم و حضرة
سیدی آنرا می دید و تبسم می فرمود بعد از آن گفت ای ابرهیم
این سلام برادرانه است که در میان ایشان محبت و مودت
باشد حق تعالی از این سلام تبسم میکند و در میان ملائکه
ایشان راجع میکند **نقل است** که حضرة سیدی قدس الله
تعالی سرّ العزیز در سفر و حضر آب دهان چیزی می نوشت
يك نوبت باره فی از بوریا مسجدی برگرفت و آن چیزی نوشت
و فراموش کرد که آن فی باز جای خود کند بعد از آن که از آن
قریه بیرون آمد آن صوره باز خاطر او آمد درویشان را گفت ای
بزرگان يك زمان اینجا توقف کنید که مرا حاجتی هست باز گردید
و آن فی را باز جای خود کرد **نقل است** از شیخ یعقوب رحمه الله
گفت شبی از شبهای محیا با حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
همراه بودم و مجلسه آمدم در ویشات همه خفته بودند حضرة سیدی

قدس الله تعالى سره العزیز گنت ای یعقوب این غفلتیت که از
 آن با حمد خواهد رسید در میان این درویشان هیچ کس نام خدای
 نمی برد این یکفت و بان ازان موضع دور شدند بعد ازان باز گشت
 و محاسن مبارک خود را بگرفت و گفت **شعر**
 ولو لا کم جازیت کلاً بفعله ولا کنتی انظر الیکم فاحرم
 یعنی اگر این فعل از غیر شما صادر نشدی من ایشان را جزا دادم
 ولیکن من نظر بشما میکنم و مرا رحم بر شما می آید **نقلست**
 که یک نوبت درویشی در میان جماعتی از درویشان بود آواری بلند
 برداشت جماعت درویشان همه بیک نوبت آواز برداشتند
 شخصی از حضرت سوال کرد که سبب چیست که چون یکی آواز برداشت
 دیگران نیز آواز بری دارند فرمود که مثال درویشان همچون آب
 صافیت که هرگاه که موضعی ازان متحرک می شود سایر مواضع
 بحرکت می آید این جماعت نیز بیک مشرب دارند و از یک بستان
 خورده اند چون صفا اندرونی دارند در ظاهر باید که متفق اند

نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 پیش هیچ کس از اهل دنیا بر نمی خاست و میگفت نظریا ایشان کردند
 دل سخت میکنند یک نوبت این زیاد بدیدن او آمد و جماعتی
 بسیار از امر او رؤسا با او بودند حضرة سیدی قدس الله تعالی
 سره العزیز پیش ایشان بر نخاست و نظری روی ایشان نکرد
 ایشان از او التماس دعا کردند فرمود یوفقم الله لما یشاء یعنی
 خدای تعالی شما را توفیق آندها که خدای تعالی می خواهد بعد
 ازان خادم را اشارت کرد از برای ایشان سفره بیاور خادم رفت
 و نان خشک و ریصال و قدری خرما بیاورد ایشان رغبتی تمام
 تناول کردند و هر یکی از جهت تبرک قدری برگرفتند و هر یکی
 حاجتی که داشتند بر آن حضرة عرض کردند در جواب ایشان
 غیر ازین نمی گفت یوفقم الله بما یشاء شخصی ازان جماعت که او را
 حاجب بن الحصین می گفتند گفت ای سیدی آدم علیه الصلوة
 والسلام از محمد است صلی الله علیه وسلم یا محمد صلی الله علیه وسلم

از آدم علیه الصلوة والسلام حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
العزيز سر به پیش انداخت و زمانی از حال خود بگردید چون باز
حال خود آمد سوال کرد که چه گفتی او یک نوبت دیگر سوال را
تثیر کرد دیگر حال سیدی تغییر شد بعد از زمانی با خود آمد
و نمود که چه گفتی او یک نوبت دیگر سوال را تثیر کرد حضرة
سیدی قدس الله تعالی سره العزيز بهر دو زانو در آمد و گفت هم
آدم از محمد است و هم محمد از آدم نور آدم از نور محمد آفرین اند
اما چون کار با احسام افتاد جم آدم علیه الصلوة والسلام
ایدا جم محمد صلی الله علیه و سلم بود و ایشان چون متوجه حضرة
سیدی قدس الله تعالی سره العزيز شدند با هم دیگر بطارحه کردند
که این سوال بکنیم بعضی میگفتند که جواب تو اندکست و بعضی
میگفتند که از جواب عاجز آید چون جواب شافی نبرد ایشان
حیران شدند و بیرون آمدند و بواسطه آنکه احترام این زیاد
نکرده بود در غضب بودند جمعی خواستند که این زیاد را

۱۰
برند با او گفتند که این مرد بواسطه آن که بیش تو قیام نکرد احترام
خلیفه نکرده است این زیاد گفت او صاحب خدایت و من
صاحب حلیفه ام من سزاوار آن نیستم که او بیش من قیام کند
از آن جماعت شخصی بود که نایب این زیاد بود و در واسطه شخصی
میگرد چون حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزيز رفتند
دیگران بر زمین نشستند و او نشست گفت من در خدمت سیدی
ببای می ایستم حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزيز او را
گفت کار تو بزرگ خواهد شد و آن مرد بواسطه قول حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزيز مرتبه بزرگ بیافت و این الحصین
بواسطه آن که از آن جماعت بود که میگفت سیدی جواب مسئله
تواند گفت بگر سخت و بمصرفت و مدتی آنجا توقف کرد بعد از
مدتی بیامد و بردست حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزيز
از رفض و تعطیل که معتمد او بود توبه کرد و باز بمصرفت و
وفات یافت **نقلست** که سیدی ابرهیم قدس سره رحمه

حضرة سیدی با قدس الله تعالی سرّ العزیز گفت اهل بغداد می گویند
 که چون حسین منصور حلاج را بسوزانیدند و خاک او در آب
 ریختند جمعی از آن آب بیا شامیدند و ایشانرا مرتبه شیخوخیه
 و بیستوای حاصل شد و مستمسک اهل بغداد این بیت است که
 حسین منصور حلاج گفته است **شعر**
 وَمَا شَرَبَ الْعُشَّاقُ الْآبِقِيَّتِي ، وَمَا وَرَدُوا فِي الْحَبَا أَعْلَى وَرْدِي
 یعنی این طایفه که دعوی محبت و عشق میکنند بواسطه آن
 این دعوی میکنند که بمورد محبت من آمده اند و چیزی که از من
 بازمانده بود و من آنرا بیا شامیده بودم آ شامیده اند حضرت سید
 قدس الله تعالی سرّ العزیز گفت ای فرزند من آنکس که این سخن بگوید
 گمان می برد که حلاج بموردی رسیده و آب آ شامیده سیدی ابراهیم
 قدس روحه گفت آیا صوّقه حال نه چنین است که ایشان گمان می
 برند فرمود گمان ایشان خلاف واقعیت است او در هیچ مورد حاضر نشد
 و اگر نیز حاضر شد آن حضور به نسبت با او مفید نبود و از هائقت

انی انا الله هیچ سخن استماع نکرد و اگر فرضا که چند استماع کرد
 او را هیچ سود نداد و از سر حتمه لفای را بی هیچ آبی نیا شامید
 و اگر اندک آبی شامید سیراب نشد او را در پیرامون جن
 حضیر قدس کذا رقتا دو ورق را با هدی که انصالی حاصل شد
 و از اتصال ایشان آوازی درآمد آن آواز بگوش افم چون چنین
 وطنین و این عاشقان بود وقت او حوثر گشت و بعد
 وقیل و قال درآمد بروای آ شامیدن نداشت ای فرزند من
 از جمله مشایخ بغداد یکی شیخ غراز است و حلاج نوری درویش
 از زن میگذشت استخوانی چند بوسیده را بدید اسم اعظم
 بر آن خواند ببرکت آن اسم آن استخوان بوسید و باز شیری شد
 و قصد آن کرد که حلاج را هلاک کند حلاج بفریاد آمد و روی
 در کرینهاد شیخ غرار مجنون در پشت بد زد با نکی بر شیر زد
 و حلاج را از دست او خلاص کرد بعد از آن حضرت سیدی قدس
 تعالی سرّ العزیز این حکایت تمام بگفت فرمود که این صوّقه

نیست عجب است که شیخ غراز چون از مادر بوجود آمد اول
سخنی که بگفت این حکایت بود ای فرزند من فردای روز قیامت
غراز بن مستودع محضرت باری سبحانه و تعالی آید و از دست راست او
دوازده هزار سوار و از دست چپ او دوازده هزار سوار باشد که هیچ
کدام از این سواران در نزد خدای تعالی بر تبه حلاج راضی نباشند
ای فرزند من حلاج را روز قیامت قدر آن نباشد او را که غراز بن مستودع
بگوید بمجنانك من امروز میگویم سیدی ابرهیم گفت ای سیدی
اگر حلاج روز قیامت نام او باین کیفیت که تو امروز میگویی ببرد
او راحه مضی رسد و نمود که اگر نام او چنین بگوید که من میگویم
از جای چند که داند و از جای چند که نداند او را بشمشیر گیرند بدان
رحمك الله که چون حضی سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز باین
نوع مدح شیخ غراز فرموده و در موضعی دیگر خواهد آمد که مرتبه
سیدی صالح بر تبه او تشبیه کرده بنا بر آن بعضی از مناقب و
کرامات او که شیخ ربانی عبد الله یا نفعی طیب الله مضیعه و عطر

۱۲
بنیم الرحمة مصلحه در خلاصه المفاخر آورده درین سیرت
مثبت می شود **نقلست** که يك نوبت شیخ غراز در
میان نخلستان می رفت اشتهای رطب کرد نخلها سر فروز آورد
رطبی چند نخورد و بعد از آن نخل باز جای خود رفت **نقلست**
که يك نوبت میگذشت شیری که پیوسته بیطایح می آمد و
حضرت بسیار به اهالی انجارسانید و بوجوانی را گرفته بود
و میخواست تا او را هلاک کند اند جنانك ساق پای او دو نیم
کرده بود شیخ قدس سرّ چون آن حال را بدید آواری برداشت
شیر منرم شد و روی بر زمین می مالید و می دوید شیخ پا
سنگ كوچك از زمین برداشت و بشیر انداخت شیر بیاد
و جان بداد بعد از آن شیخ غراز بنزد يك آن جوان آمد و ساق
شکسته او بر گرفت و باز جای خود نهاد و دست مبارک بر آن
بای جوان درست شد برخاست و می دوید تا با اهل خود رسید
و ایشان را از آن حال خبر داد مردمان بیامدند و بوست از سر

شیر بر کنند و بر گرفتند **نقلست** از شیخ ابی المعتمر
خادم شیخ عزاد قدس الله روحهما گفت از شیخ عزاد قدس روحه
شنویم که در بنایه حال حبان استغراقی داشتم که چهل روز
میان هیچ چیز نمیخورد و آب نمیخورد بعد از چهل روز
که با خود آمدم مرا آرزوی نان کردم و ماهی بران کرد و آب
شیرین که در ظرفی سرخ آهنین باشد در دل آمد و آن زمان که
مرا این آرزو بر خات در شط بودم در میان شط صورتی چند
دیدم که متوجه من بودند چون نزدیک آمدند ماهی چند بود
و کرده چند کندی بر پشت یکی از ماهیان بود و ماهی چند
بران کرده بر پشت یکی دیگر و ظرفی از آهن سرخ بر پشت یکی
دیگر بود چندان که موج مانع ایشان می شد باز نکردند
و بیامدند و هر یکی آنچه داشتند به پیش من انداختند و بر
من نان و ماهی بر گفتم و بخوردم و از آن طرف آبی بیامدیم
که در دنیا از آن آب شیرین تر آبی بیامد بودم و هر چه

ماند بود در آن موضع رها کردم هتاما آورد من خلاصه المفاخر
والحمد لله فی الاول والاخر **نقلست** که جماعتی حضرة
سیدی قدس الله تعالی سره العزیز آمدند و دختری جمیله با ایشان
بود و این دختر را شوهری بود بمبلی آن جماعت بحضور سیدی قدس الله
تعالی سره العزیز ازان مرد بمبلی التماس نمودند که طلاق زن بگوید
حضرة سیدی درین باب با آن مرد مبالغه کرد آن مرد گفت طلاق
نی گویم حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت طلاق بگوید
و رد سخن نایب ربوبیت مکن آن مرد امتثال نمی کرد حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز سیدی ابرهیم را گفت دست بر پشت
اونه و او را بکوی بدو رخ تو که حق تعالی ازین معنی پاك می دارد
سیدی ابرهیم قدس روحه دست بر پشت او نهاد و این کلمه که
حضرة سیدی فرموده بود بگفت ایشان باز گشتند بعد از ده
سه روز آن مرد بمرد **نقلست** از سیدی علی بن عثمان
قدس الله روحهما که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز

فرموده که همه طوایف داغ مشایخ خود بر بیانی دارند و روز قیامت
ایشان را بآب داغ شناسند من از سوال کردم که داغ و علاقه
این طایفه چیست فرمود که بنور بر بیانی ایشان نوشته است
که **اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِزْقًا هَدٰىهُمُ يَعْنِي بِرُستی که ایشان**
جوان مردانی خداند که ایمان بخدای تعالی آوردند و ما ایشان را
هدایت زیاده کرد ایمیدیم **بیست**
داغ تو داریم و سگ داغ دار می بنسند شهادت در شکار
هم تو بسندم که زباغ تو ایم قری طوق و سگ داغ تو ایم
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی عن العزیز
فرموده که من تمام کنند هر ناقصی ام و وفا کنند ام **بهر که بایم**
دعوی کند مراد آنست که هر کس که روز قیامت مرا کوید من در
دار دنیا بذیل ارشاد تو منتشبت کنم تا آن اعتصام در آخر
سبب خلاص من شود من او را از عقوبات خلاص دهم
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی عن العزیز برای

درویشی اجازت نوشت درویش گفت حکم این اجازت ناگجانه افند
باشد فرمود که نالجای که ذکر من رسیده باشد درویش گفت
سفرها دو در خاطر دارم آیا ذکر تو بآن موضع که من در
خاطر دارم رسیده است فرمود آری ای فرزند من ذکر بآن موضع
رسیده است **والله اعلم نقلست** که جمعی از درویشان
حضرت سیدی قدس الله تعالی عن العزیز سوال کردند که کدام یکی
را می رسد که او را مرید باشد فرمود که آنکس که شیخ وقت باشد
گفتند شیخ وقت کیست گفت آنکس که خط محبت او بر پیشانی
نوشته باشد بعد از آن یک نوبت دیگر سوال کردند که کدام کس
را می رسد که او را مرید باشد جواب داد که آنکس که محبت او بر دها
نوشته باشد بعد از آن یک نوبت دیگر سوال را اعاده کردند فرمود که
آنکس را که محبت او بر آب و هوا نوشته باشند خواجه هر کس که
آبی بیاشامد یا استنشاق هوای کند او را محبت آنکس حاصل شود
نقلست از شیخ نصر الله که با جمعی از درویشان در سکنه بودیم

حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز بنزد ما آمد و بدوئی ^{با او همراه}
 بود زمانی بنشستم و از هر گونه سخن در میان آمد تا کلام منتهی ^{بیت}
 شد حضرت سیدی قدس الله تعالی سره الغریز آن درویش را گفت
 تو دعا میکنی یا من دعا کنم درویش گفت من دعا میکنم حضرت ^{سیدی}
 قدس الله تعالی سره الغریز گفت موجبیت که تو دعا میکنی
 درویش گفت سبب دعا کردن من آنست که دعا را مستجاب نمی
 کنند الا وقتی که یکی از صلوات امین گوید و مرا هیچ شایبه نیست که
 توانکی که بواسطه نامین تو دعا مستجاب کرده بعد از آن دست
 به دعا برداشته درویش گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 اللهم و جوها خلقها بیدک لا تغذیها یعنی پروردگار را و
 خد که آنرا بید قدرت خود مصور کرد اینست معذب مکرران
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سره الغریز دو نوبت آیین بگفت
 بعد از آن بر زمین افتاد و زمانی از حال خود بگردید خون باز هوش
 آمد گفت ای بدوی دعا می کردی که ترسا و جهود را نیز شامل بود

نقلست از سیدی ابرهیم اعزب قدس روحه گفت یک تو
 آرزو مند دینار سیدی شدم و هر چند که او را طلب میکردم نیافتم
 تا بعد از طلب بسیار سیدی دادیدم که در زیر آلیه آب نشسته
 بود از و سوال کردم که سبب درین موضع بهمان شد گفت
 ای ابرهیم بواسطه آن درین موضع بهمان شدم که هر چه در ملک
 خدای است دست بدامن من رفته است در همه احوال استیغاث
 از من میکنند جد تو در میان خلق کیست که او را این قوه باشد
 مملکت از آن خدای تعالی است بهر وجهی که می خواهد تصرف در آن
 میکند جد تو خبه تواند کرد **نقلست** از شیخ اسمعیل و او
 نقل کرد از پدر خود که درویش حضرت سیدی قدس الله تعالی سره الغریز
 تجدید وضو میفرمود و من آب بردست مبارک او می رانختم با
 خود گفتم خوشا این آب که بحسد مبارک سیدی می رسد و
 مخاطم آمد که بسیار بریزم حضرت سیدی قدس الله تعالی سره الغریز
 فرمود ای مبارک چنین مکن من گفتم ای سیدی آب را فرجی حاصل

می شود بواسطه آنکه بحمد مبارک تو می رسد فرمودند که راست
 میگوی اما می باید که من بواسطه این آمی بناسم ای فرزند من
 زنده است چون در استعال آن تذکر کنید می میرد بعد از آن این
 آیت بخواند و لا تَبْذُرْ بَدْرًا اِنَّ الْمَذْرُوبَ كَانُوا اِخْوَانًا لِّطَبْعِ
 وَاِنَّ اللَّهَ لَاجِبُ الْمُؤْمِنِ **نقلست** از شیخ محمد خطیب
 رحمه الله تعالی گفت از حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 احسان خواستم که با او بسفر روم فرمود که ای فرزند من هر آنکس
 که او را صلاحیه سفر باشد من او را بسفر تکلیف میکنم و هر
 کس که او سزاوار مرتبه ایت من او را آن مرتبه میدهم و هر
 که او شایسته امامت من امامت باو تفویض میکنم و هر
 کس که او را صلاحیت قرآن خواندن هست او را قرآن خواندن ^{مفوما}
 تا غایتی که باز یاران و جوانان و غلامان و اخراجیان و کریران
 هر یکی را مرتبه خود باز میدارم ای فرزند من تو مرتبه امامت داری
نقلست که شیخ ابرهیم و شیخ علی بن ابی هاشم قدس الله

روحها از حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز معنی ما
 نَعْلَمُ نَأْوِيهِ اِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ سَوَال
 کردند و گفتند مراد از راسخان در علم این عالمانند که وعظ
 میگویند و فتوی می نویسند یا نه فرمود که نه ای فرزند من مراد
 از راسخان مثل شیخ منصور و سیدی ابی محمد و سیدی ابوالوفا
 قدس الله تعالی سرتم العزیز که علما آخر اند بعد از آن گفت آنچه
 معلوم علماء ظاهر است ما از ازیل حرف میدانیم و آنچه ما
 میدانیم ایشان بکحرف ازان نمی دانند آنچه برای شان پوشیده
 است بر ما ظاهر است و میان ما و ایشان حجاب بی شمار و
 بسیار هست بعضی ازان حجابها است که با نصد ساله هست
نقلست که از حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 سوال کردند که این جماعت که در راه حج وفاته می یابند حال
 ایشان در آخر جوفت فرمود که ایشان بسبیل تفریح در ^{حج}
 گاه حاضر شوند ایشان را جرع و فرغ و جوع و عطش باشد ^{منظور}

نظر قبول خدای تعالی باشند و ایان از همه زحمتهای این باشند
نقلست که از اصحاب سیدی قدس الله تعالی سر الغریز
 هفتاد مرد و زیادت سلطنت مملکت معنی داشتند حصه سیدی
 قدس الله تعالی سر الغریز ایشانرا تقطیه میکرد و غنی گذاشت که
 انرا ظاهر کردند **نقلست** از رجال خطیب اوینه گفت
 گفت در زمان قحط شکایت کثرت عیال و قله منال در حصه
 سیدی قدس الله تعالی سر الغریز عرض کردم فرمود که بقولات
 رازرع کن تا ترا قوت عیال پیدا شود و مرا هیچ زمین نبود که
 مزروع گردانم و ایندلیوم را در جوار جامع یک قطعه زمین بود
 حصه سیدی قدس الله تعالی سر الغریز خادم را ببرد او فرستاد
 و الناس کرد که آن قطعه زمین باو فروشد یا با جارت بدهد
 یا بخشد یا بباریت بدهد هیچ از این ملامتات قبول نکرد و خدا را
 حصه سیدی قدس الله تعالی سر الغریز صورت حال من با او
 گفت او جواب میداد که من بی عوضی این زمین را از دست ندادم

و چند امک اموال دنیا بروی عرض میکرد قبول می نمود بعد از آن
 حصه سیدی قدس الله تعالی سر الغریز صورت حال من با او
 بگفت او جواب میداد که من بی عوضی این زمین را از دست ندادم
 او را گفت که این قطعه زمین ما را میدهی که مثل این از جنه طوبی
 لهم و حسن مآب عوض بسنانی او گفت بخط خود درین
 باب جری بنویس تا زمین را تسلیم کنم حصه سیدی قدس الله
 تعالی سر الغریز بخط مبارک بنوشت که اقول و اما احد بن
 ابی الحسن بن الرقاعی انی قد اشتريت القطعة الموصوفة
 المعروفة المحدودة المجاورة للجامع فی اوینه من الشيخ فلان باسمه
 بقطعة مثلها طولا وعرضا فی جنه طوبی لهم و حسن مآب
 و باو داد او وصیت کرد که چون وفات کند آن حجت را در
 دست راست او بگذارد و با او دفن کنند بعد از آن حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سر الغریز گفت اگر نه آن بودی که در میان
 خلق مشهور شدی که من این را سبب تحصیل دنیا کرده ام

هروچی را از بهشت بوجی از دنیا بفروختی **نقلست** ارجال
 خطیب اوینه که در اوینه بستان بود و من میخواستم که از آن
 محرم از حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز الناس کردم
 که پیش خداوند بستان شیخ اسماعیل بن عبد المنعم فرستد و درین
 باب با او بخی کند حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
 فرمود که سمعاً و طاعة خود برخاست و با اتفاق شیخ جمال فرستد
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز از و الناس کرد که
 بستان را بزد و شد او گفت اگر خواجه بهایی که مراد منست می
 خری می فروشم فرمود که آنج الناس تست بگوی که بآن می خرم
 گفت ای سیدی بقصری از بهشت می خری فرمود که ای
 فرزند من کیستم که امثال این از من طلب دارند ای فرزند من
 از دینوی هر چه می خواهی طلب کن تا ترا بدهم گفت من از دینوی
 هیچ نمی خواهم اگر بستان می خواهی آنج مطلوب منست محرم
 چون این سخن تمام بگفت حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز

زمانی سر مبارک به پیش انداخت و زک او زد شد بعد از
 زمانی سر برداشت و زک او سرخ شد و گفت ای اسماعیل
 این بستان را از تو باینجه ملتفت هستم خریدم او گفت ای سیدی
 محط مبارک خود درین باب چیزی بنویس حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سرّ العزیز ورقی کاغذ گرفت و بر آن نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
 هدا ما استری اسماعیل بن عبد المنعم من عبد الفقیر الحقیر
 احمد بن ابی الحسن بن الرفاعی قدس الله تعالی صامنا علی کرم ربه
 تعالی قصرانی الجنة بجمعه حدود اربعة الاول الى الجنة عدن
 الثاني الى الجنة الماوی الثالث الى الجنة الخلد الرابع الى
 الجنة الفردوس بجمع حور و ولدانه و فرشته و اسرته و انهار
 و اشجار عوض بستانه فی الدنیا و ان الله شاهد و کفیل بعد
 ازان آن رفقه ربه بچید و تسلیم او کرد او به پیش فرزندان
 خود رفت ایشان در آن بستان زراعتی کرده بودند و آنرا آب
 میدادند ایشانرا گفت از دالیه فرود آید که بستان را بسید

احمد فروختن ایشان گفتند ما احتیاج داریم تو چرا ایشان
 فروختی او صوره حال با فرزندان بگفت ایشان گفتند اگر
 جنانك ما را درین قصر شريك میکنی راضی شویم و الا راضی
 نمی شویم او گفت بزرگ آید که شما را با خود شريك کردم و خدای تعالی
 بر ما گواه است ایشان راضی شدند و بنابر آن تسلیم خطیب کردند
 بعد از مدتی مدید شیخ اسمعیل وفات یافت و وصیت کرده بود
 که حجت مباحث در کفن او ننهند و با او دفن کنند فرزندان و اصحاب
 بجای آوردند حجت با او دفن کردند روز دیگر بر قبر او نوشته بود
 قد وجدنا ما وعدنا یعنی آنچه ما را وعده کرده بودند یافتیم ذکر
 فی رواق المحبین **نقلست** که درویشی معنی یحیی بن زکریا
 از حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز سوال کرد و گفت
 محبت حق خلق را چگونه باشد فرمود که باید که خدای تعالی را دوست
 دارند و در دوستی او تغلل نکنند و محبت ایشان او را نه از برای
 رغبت هست و خوف دوزخ باشد و از سر صدق و صفا او را

دوست دارند و در دوستی او تغلل نکنند و بی غرض و تقوی
 او قیام نمایند و خواجه خواست او را بداند و باو ایمان آورد
 و ایمان باو معلق بهیچ چیز نکرد اند تا حق تعالی ایشان را همیشه
 دوست دارد و هرگز رفاه محبت او منقضي نشود و بوعده
 که با ایشان کرده وفا کند و ایشان را محفوظ دارد و ایشان را
 توفیق طاعت بخشد و راه راست ایشان را بنماید و تحقیق از
 از حوادث امان یابد **نقلست** از شیخ حسن نقیب
 رحمه الله علیه گفت جماعتی از صوفیه برواق آمدند طعامی که
 معاد ما بود پیش ایشان بوزیم ایشان گفتند ما این نمی خوا^{هم}
 ما را نان کندم و حلاوه می باید من برفتم و با حضرة سیدی بگفتم
 فرمود که آنچه ملتمس ایشان است از برای ایشان ببرد از آن مرا
 گفت برخیز تا این بزرگوار به پیشم بر خاستیم و برواق رفتیم چون
 ما برفتم ایشان متفرق گشتند و هر يك بکوشه رفتند حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز پیش سجاده شیخ ایشان نشست

و گفت ای بزرگان بیایید تا بحضور شما مشرف شویم ایشان
 کردند و زمانی سختی چند با ایشان بگفت بعد از آن چنان
 و این دو بیت بخواند **سعر** لیس النصوص الخوف من قال هذا
 قد مرق ان النصوص ياقتي خرق يارحها الفلق
 بعد از آن من باز کردیدم و برواق رفتم شنیدم که شیخ ایشان
 می گفت این مردی یگانه است هر کس که بنزد او می آید که
 بآب ریاضت و صوئی تمام بسازد و بر نفس خود چهار یکبار گوید
 بعد از آن آن صوفیان هر یک برای پی رفتند من رفتم و حضرة
 سیدی را ازین حال خبر دادم فرمود مبادا تقصیری در شان ایشان
 کرده باشی **نقلست** از سیدی عبد الرحیم قدس الله روحه
 گفت بمن رسانیدند که شکایت از حضرت سیدی بدیوان
 نوشته اند من رفتم که او را اعلام کنم او را دیدم که بنزد
 بیلاهی رفت گفتم ای سیدی شکایتی از تو بدیوان نوشته اند
 چون این گفتم خود را از نزد من بینداخت و زمانی بهوش شد

چون با هوش آمد گفتم ای عبد الرحیم شکایت من بدیوان اسما
 نوشته اند یا بدیوان زمین گفتم بغداد نوشته اند گفت
 ای عبد الرحیم مرا بکشتی من کمان بدم که بدیوان آسمان نوشته
 اند چون بدیوان زمین نوشته اند هیچ باکی نیست مترس من
 گفتم اگر ترا بدیوان بغداد طلبند چه ندیگر کنیم فرمود که اگر
 مرا طلب کنند دوزن را بفرستم که ایشان را خبر آسمان و زمین
 و آنچه واقع شده است و خواهد شد بگویند من گفتم بحق
 خدای که این دوزن کذا متدحضه سیدی قدس الله
 تعالی سرّ العزیز فرمود که شمولی و ورد این هر چند در
 ام عبیده مثل این دوزن بسیار بودند اما ایشان هر دو
 شهرت در میان درویشان داشتند بنا برین ایشان هر دو
 یاد فرمود **نقلست** فیما ذکره فی تریاق المحبین
نقلست که حاکم وقت چیزی از اهل ام عبیده طلب کرد
 بواسطه آن مردمان از آنجا بگریختند و بیطحه رفتند حضرت

سیدی و مادر و بذر او و باقی اهل و عیال ایشان بموا
مردمان بیرون آمدند اتباع دیوان ام عبیده را کردند و
گرفتند و همگی با دران موضع رهائی کردند دران منزل که
بودند مادر سیدی گفت خوش بودی اگر کسی بام عبیده رفتی
و دیدی که بیه دران است از خانه بیاوردی تا از جهت اطفال
طبی میگردم حضرت سیدی دران زمان طفل بود چون این
سخن از مادر استماع کرد هیچ نگفت و از پیش او برخاست
و بیرون آمد و متوجه ام عبیده شد و در راه بنلاقه قرا
مستغول بود چون نزدیک ام عبیده رسید اتباع دیوان او
می دیدند و مترصد بودند که بیاید چون بمیان ایشان رسید
از جشم ایشان بهمان شد اتباع دیوان متعجب شدند و چون
از راست و چپ نگاه کردند او را ندیدند حضرت سیدی قدس
تعالی سر الغریزخانه آمد و دیک بر گرفت و بازگشت اتباع
دیوان دیگر او را بدیدند با هم دیگر گفتند این همان کس است

که این زمان او را دیدیم دیگر چون بمیان ایشان رسید
جشم ایشان بهمان شد و بزرگ مادر رفت و دیک بزرگ
مادرش چون آن حال مشاهده فرمود گفت ای احمد بام عبیده
رفتی و دیک آوردی گفت بلی مادرش گفت بارخدایا این فرزند
مراد ربهستان ولایت درختی کردان که من و سایر خلق در
سایه او مرقه الحال روزگار گذرانیم او را از خوان کرم و لطف
هی نهایت خود نصیب ده که زیاده از نصیب دیگران باشد
چنانکه من از وی راضی ام تو نیز از وی راضی شود دران حالت
بزرگوار آن حضرت در خانه نبود چون از در درآمد مادر
او را ازین معنی خبر داد و ازو الناس کردند تا او را دعای کند همان
دعا که مادر کرده بود بزرگ برگرد بعد از آن چون خوف دیوان
زایل شد و مردمان بامسکن خود آمدند حضرت سیدی قدس
تعالی سر الغریز بیرون آمد و در راه پیش جماعتی از کودکان
بایستاد جماعتی درویشان ایجاد کردند از آمدن چون نظریان

حضرة سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز افتاد در آن موضع
توقف نمودند و ساعتی سطوع نور الهی را از جبین مبارک
آن حضرت مشاهده کردند بعد از زمانی یکی از ایشان گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله این درخت مبارک که بآبای
دعا ماد زودتر نشو و نما یافته سایه گسترشزد دیگری گفت
زود باشد که اغصان این درخت مبارک گسترده شود و
بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء منصف گردد دیگری
گفت روز باشد که سایه او شادش در بیط عالم شامل شود
و خاص و عام متابعت او کنند و سود و دوجاهانی حاصل کنند
دیگری گفت زود باشد که ثمر این درخت بسیار گردد و
روشنی این ماه تابان ظلمت کراهی زایل شود دیگری گفت زود
باشد که عالمیان غریب احوال از او مشاهده کنند و طالبان
احرام کعبه ادراک کمرای بوسش به بندند دیگری گفت زود
باشد که بعلو شات و ظهور برهان بیت

۸۹
بیایه برسد از شرف که چون سدن
درخت قدرش بر ساق عرش سایه ساق
دیگری گفت ای بسا صاحب معنی که در ارشاد و اهدا کثاذه
اما چون آفتاب دولتش از اوج کمال لایح شود و بمقتضی بیت
درخشیدن ماه جندان بود که خورشید نابذه بهمان بود
خواف و صوامع تقدم و پیشوای رادربه بندد و دوزین شغل
شریف با او مشارکت نتوانند کرد و ای بسا صاحب سعادت
که از خلعت خانه ازل ایشانرا بشفی السعید من سعیدی
بطین اقمه شرف گردانیده باشند و در زمی اصحاب و مریدان
او در آیند و در آن حالت حضرت سیدی قدس الله تعالی
سرم العزیز کلمات ایشانرا استماع می فرمود اما غی دانست که
مقصود ایشان چیست و مراد باین شجر مبارک چیست
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز
در زمان طفولیت قرآن بر شیخ علی فاری میخواند شخصی دعوی

بگرد و شیخ علی فاری و یاران او و جماعتی دیگر از مسایح و قرا
طلب کردند چون حاضر شدند و قوال شروع در سماع کرد
حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در صف بفعال
نشسته بود و غلین شیخ علی فاری با او بود چون وقت قوم
خوش گشت و بتواجد درآمدند حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره العزیز بر حبت و دف از دست قوال بستد و بر
زمین زد جماعتی که در سماع حاضر بودند با شیخ علی فاری گفت
و کوی در آمدند و گفتند این کودکیست با او هیچ مواخذت
نتوان کرد باز خواست از تومی باید کرد شیخ علی فاری گفت از
سوال کنید اگر جواب شما تواند گفت بعد از آن از من باز
خواست کنید ایشان از حضرت سیدی قدس الله تعالی
سره العزیز سوال کردند که چرا باین حرکت اقدام نمودی فرمود
که رجوع بامانت قوال کنیم تا از آنک در خاطر او آمده ما را
خبر دهد و هر چه قوال بگوید ما متابعت او کنیم بعد از آن قوال

سوال کردند که ترا چه خاطر آمد گفت من دی شب پیش جماعت
مستان بودم و رقص ایشان مشابیه رقص این درویشان
بود مرا خاطر آمد که این جماعت همچون ایشانند هنوز مرا
این صوة تمام در خاطر نیامده بود که این کودک دف از دست
من بستد و بر زمین زد ایشان چون این حال معلوم کردند
از حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز عذر خواهی کردند
و دست او را بوسه دادند **نقلست** که چون کسی
تقویدی از حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز طلب میکرد
و مداد پیش او حاضر نبود بی مداد آرای نوشت یک نوبت از
برای شخصی تقویدی نوشت آن شخص آنرا بر گرفت و بعد از مدتی
مدید بامتحان حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز داد تا
تقویدی بنویسد سیدی چون نظر مبارک بر آن کاغذ انداخت آنرا
باز پس داد و گفت ای فرزندان یک نوبت نوشته ام و این صوة
هیچ ملال اظهار نکرد **نقلست** که در زمان حیات سیدی

قدس الله تعالى سرة الغریز جاعتی از درویشان برب دجله
 نشسته بودند و یاد آن حضرة میکردند در آن حالت آوازی
 از هوا استماع نمودند نگاه کردند حضرة سیدی بود قدس الله
 سرة الغریز و سلام بر ایشان کرد ایشان برخاستند و جواب
 سلام بگفتند و آن حضرت همچنان در هوا از ایشان بگذشت
نقلست که شخصی از اصحاب حضرة سیدی قدس الله
 سرة الغریز که او حاجی ابوالکرم میگفتند بسیار زیاده آن
 حضرة می آمد یک نوبت در راه خسته شد چنانچه هر دوای
 و ران او بدر آمد چون بداروخانه حقیقی رسید و مداوای
 در دلهای بیماران معصیت یعنی **بیت**
 طیب دل ریش حاجی حسام معین البرا یا ملاذ الالام
 سنی لا حمد المصطفى علیه الصلوة والسلام
 نظر مبارک برو انداخت و در ورنج بکلی ازوزایل شد و در حال
 الالم و اسقام او بخت مذل گشت و هم از درویش یک

نوبت دیگر بقصد زیارة حضرة مقدسه متوجه گشت و در راه
 تقصیر هاء خود بخاطر مبارک آورد و باین واسطه دل ناز
 او شکسته شد و گریه بر و غالب شد و با خود گفت من بجان
 با وجود این تقصیرات چگونه شایسته دریافت سعاده درویش
 و مرا کجا حد آن باشد که بر آن طریقت و فقر مرا بفرزدی
 قبول کنند **بیت** من از کجا و وصال تو از کجا حاشاک
 بسوی روضه رضوان کسی برد حاشاک این فکر با خود میکرد
 و همچنان بطریقه خود می رفت تا بدرواق سید حضرة سیدی
 برخاست و با استقبال آن درویش رفت و چون با او رسید
 گفت غم مخور و اندیشه مکن که تو فرزند منی **نقلست**
 که جماعتی درویشان بغم زیارة حضرة سیدی قدس الله
 سرة الغریز بام عبیده آمدند و در راه کوشنه شدند در صغی
 بنشستند و یکی را بطح حضرة مقدسه فرستادند تا از برای
 ایشان چیزی خورده بیاید و از اتفاق خان افاده که در مطبخ

چیزی خوردنی نبود که او را بدهند درویشان ازین ملول
 شدند و بامدیگر گفتند اینها چیزی بکی دهند که از برای
 ایشان چیزی دنیوی بیاورد بعد از آن برخاستند و بروا
 آمدند پیش از آن که بنشینند حضرت سیدی قدس تعالی
 سرّ العزیز بایشان رسید گفت ای درویشان ناامروز میان
 کسی که چیزی بیاورد و کسی که چیزی نیاورد و میان کسی که
 مُساعدة بکند و کسی که مُساعدة نکند فو فی بنود شما چگونه
 چیزی که غنی داند میگوید **نفلست** که درویشی از اهل
 قریه عبد الله که او را شیخ مکی میگفتند بام عبیده آمد و برد
 حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز توبت کرد و یک سال
 در ام عبیده توقف نمود بعد از یک سال شی او را در خاطر آمد
 که با نزل خود آید و اهل و عیال و درویشان و یاران خود را زان
 کند چون صبح برآمد حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز
 رفت و سلام کرد حضرت مقدّسه دست او گرفت پیش از مکالمه

او را گفت ای اخی مکی بوطن خود نمی روی که یاران خود را به
 بینی او گفت اگر حضرت سیدی اجازت بفرماید بروم بعد از آن
 حضرت سیدی او را اجازت داد او برفت این مقدار زیادت در
 رِیاق المجین بیاورده است اما یکی از بزرگان سیرتی اران
 حضرت مقدّسه بلفظ عربی نوشته که ازین سیره مبارک
 که این مکینه ترجمه آن نوشته زیاده است و این حکایت مبسوط
 نوشته است و همی هده **نفلست** که در قریه عبد الله
 شیخی بود او الفتح نام و او را جمل مرید ملازم بودند چون
 شیخ را اجل در رسید همه متفرق گشتند و از قریه عبد الله
 نقل کردند از این جمله یکی که او را مکی می گفتند از انجا بیرون رفت
 و بعد از وفات شیخ هم در رباط ساکن بود آن درویش **خیرین**
 کرد که یک روز در رباط نشسته بودم مردی بیامد و مرا از خا
 خود برداشت من برخاستم و از رباط بیرون آمدم و بی آنک
 مرا مقصدی معین بود باره راه بر فتم گشتی را دیدم و مردی

در آن ششمنه بود چون من امداد یادم مرا گفت ای درویش
 بام عبیده می آیی من گفتم آری می آیم بعد ازان مرا بکشتی نشاند
 و روانه شدیم میانه روز بام عبیده رسیدیم من از کشتی بیرون
 آمدم و وضو ساختم و متحیر و متفکر بودم که بکار روزم اتفاق
 جان افتاد که برواق رفتم مردی خوش صورت و ملیح را دیدم که در
 زیر رواق ایستاده بود و در شط نظر میکرد و چون مرا دید
 من گفتم من با خود گفتم این مرد خادم سیدی احمد باشد چون
 نزدیک من رسید گفت اهل او سه لایه بنا السید الصالح من او
 سلام کردم و او از پیش روان شد و من از عقب او می رفتم تا آنکه که
 مرا بخانه برد و طعامی بیاورد چون از طعام فارغ شدیم مجموع حالها
 من و ازان شیخ ابوالفتح با من بگفت من چون این صوفی از او
 دیدم دانستم که سیدی احمد است بعد ازان وقت نماز در رسید
 با اتفاق برواق آمدم من نماز سنت بگزاردم و سر بر زانو نهادم
 ناگاه دیدم که جثه سیدی بزرگ شد چنانکه پیراهن از او بر کشت

و محبان بزرگ می شد تا آنکه رباط از او بر شد و جای بر من نشاند
 گشت و از تنگی جای جان بدیوار ملحق شدم که نزدیک بود که
 هلاک شوم بس شرف و غرب و کوه و بیابان و آسمان و زمین من
 مکشوف شد و همه را از او بردیدم بعد ازان حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سره العزیز در نماز شروع کرد من بواسطه خجسته که از تنگی
 جای کینه بودم فوق آن نداشتم که ایستاده نماز کنم از نشسته
 نماز بگزاردم چون از نماز فارغ شدند درویشان بدسبوس سیدی
 مشغول گشتند و مرا فوق آن نبود که بزد او روم و دسبوس کنم
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بزد من آمد و دست من
 بگرفت و گفت تو با زحمت جوئی و احوال جماعتی از مردمان
 من کشف کرد من با خود گفتم این انکس است که برزگان پیش
 ازین از ظهور او بشارت میدادند بعد ازان سر برهنه کردم
 و او را گفتم ای سیدی مرا توبه ده و درین باب مبالغه کردم
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز مرا توبه داد و قرینه عذله

و همه مشایخ را فراموش کردم و غیاز سیدی هیچ در خاطر من نبود
 نایک سال برین حال بگذرانیدم بعد از یکسال مرا فریاد عبد الله
 در خاطر بگذشت و درویشان و متوطنان آنجا بایاد من آمد
 و خاطر من آمد که ایشان را زیارت کنم صحکاه که از نماز و اوراد
 فارغ شدم و حضرة سیدی را دسبوس کردم فرمود که ای اخی
 مکی بقریه عبد الله عی روی که اهل خود را و درویشان آن موضع
 را زیارت کنی من گفتم اگر اذن سیدی باشد بروم فرمود که بسم الله
 و دست من گرفت و بکار شرط رفتم یک کشتی برآز بزم و جو
 و خرما و گندم و روغن و پننه ایستاده بود و جماعتی مدادان
 آنجا ایستاده بودند حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 گفت ای اخی مکی بسم الله برین کشتی نشین چون بسلامت بقریه
 عبد الله رسی این اجناس که درین کشتی است بدرویشان آنجا
 و بر اهل خود قسمت کن و سلام من بایشان رسان و از ایشان
 دعا التماس کن بر مراد داع کرد و باز گشت من چون بمنزل خود

رسیدم

رسیدم بوجوب فرموده سیدی آن اجناس را قسمت کردم و یک
 سال آنجا توقف کردم بعد از یک سال جای نشسته بودم مردی
 بیامد و مرا از جای خود برداشت من برخاستم و برواق ام عبیده
 رفتم و دو رکعت نماز بگزاردم و بر جماعتی از درویشان که نشسته
 بودند سلام کردم و پیش ایشان بنشستم تا بانکه پیشین بگفتند
 بعد از آن حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز بیامد من برخاستم
 و او را دسبوس کردم و مرا ترخیص کرد و احوال من سؤال فرمود
 و خبر درویشان قریه عبد الله پرسید من بامقنن خود گفتم
 این نوبت سیدی بامن نه چون آن نوبت است چون نماز
 پیشین بگزاردم مردمان می رفتند و او را دسبوس میکردند
 من انتظار میکردم که سیدی همچون آن نوبت بزد من آید تا
 منتظر بودم او بیامد من برخاستم و بتزد سیدی رفتم و دست او
 بگرفتم مرا باز داشت و گفت ای اخی مکی آن حال که پیش ازین ^{بود}
 کردی مشتقی آن وقت بود این زمان و فی دیکر است این ناجیه

احد را حالی باز دید شد اکرده کس از جانب راست او ایستاد
 باشند و او را باز زنند و ده کس از جانب چپ او ایستاده
 باشند و بمقراض آتشین گوشت او چینند هیچ کدام ازین
 دو طایفه را نزد او رجحانی برمد یکربا سندنه ایشانرا بعقل
 خود مرتبتی باشد و نه ایشانرا از فضل خود نقصی بود من چون این
 سخن استماع کردم دست او را بوسه دادم و در کار او متفکر
 شدم منقول چنین است که آن درویش بعد از سه روز
 وفاته یافت و حضرة سیدی برونماز بگزارد و او را بر دروازه
 دفن کردند هکذا آوردت فیها **تفلس** که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز در واقعہ جان دید که
 سه سال در میان خلق قحط بود و در میان آنحضرت و علی بن
 نصر از اموصیه صحبتی و دوستی بود علی بن نصر عیال بسیار
 داشت روزی در اموصیه نشسته بود ناگاه دید که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز ^{نعمه} بنها پیش او حاضر شد و

۹۸
 که دیدن بود با او بگفت او را گفت این زمان که هنوز فحط بینا
 نشده است چندان غله مخز که در زمان کرانی ترا کافی باشد
 آن درویش گفت من این صوره نکم من سیر باشم و همسایه من
 کرسنه باشد حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز را آن
 این سخن مستحسن افتاد و گفت ای علی نیک میگوی خدای تعالی
 ترا جای نیک و برکت داد بعد از آن استفسار کرد که غله در خانه
 داری بمای که در کدام مخزن است ایشان مخزن باو نمودند
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز با محارفت و دست
 مبارک در میان آن غله بر آورد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
 بعد از آن گفت ای علی هیچکس را مکه دار که ازین غله برگیرد الا تو
 و سکوحه تو و اوین چون بر میگیرد باید که بسم الله بگوید و بقدر
 حاجت از آن برگیرد درویش سخن او قبول کرد و بعد از آن حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز از آن خانه بیرون آمد و آن
 درویش را وداع کرد و کام در هوا نهاد و ازو غایب شد بعد

ازان قحط ظاهر شد و در ویس از ان غله بر می گرفت و باری سح
 و تقالی جان برکتی داده بود که نازمان از انی باقی ماند
نقل است از سیدی عمر فاروقی رحمه الله تعالی گفت يك
 نوبت حضرت سیدی فرمود که شیخ می باید که جان باشد که اگر
 در شب عطا از مرید برود او دست دراز کند و مرید را بسو
 و اگر چه میان او و مرید بعد صافی باشد بعد از مدتی يك شب
 عطا از من برفت دستی دیدم که برای پوشانید و هیچ کس
 بیش من نبود دانستم که شیخ است که مرا نعطیه می کند بلك
 این سیدی عمر از خواص حضرت سیدی بود و آن حضرت در شان
 او فرموده که در عمر نفسی از برای غیر خدای تعالی نیست و او را
 گفته که ترا فایده نیست تمام و حیف باشد که در سلك
 اصحاب معانی مندرج نشوی اگر می خواهی از برای فایده نفس خود
 توبه بکن و اگر می خواهی از برای خاطر شیخ خود توبه بکن و او را
 گفته من صائم می شوم که هیچ کس ازین جاغت درویشان

۹۹
 بر تو غالب نشود **نقل است** که سیدی محی الدین ابرهیم
 لبر سیدی عمر فاروقی طفل بود سیدی عمر او را محض سیدی
 قدس الله تعالی سن الغریز آورد چون نظر آن حضرت با و افتاد
 گفت ای ابرهیم محفلها بتو آراسته خواهد شد و هیچ کس دست
 درازی بتو نخواهد کرد و به برکت نظر کیمیا خاصیت آن حضرت
 سیدی ابرهیم پیوسته در میان خلایق معزز و مکرم بود و محال
 و محافل بذات شریف او مزین بود و هر کس مغلوب همکس نشد
نقل است که سیدی عمر فاروقی طیب الله روحه و عطر
 بنسیم الرحمة مشهد يك نوبت از حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سن الغریز الناس دعای کرد حضرت مقدسه فرمود که این مان
 مردار دنیا روی بمن کرده است و مراد در رویشی با محمد و آل محمد
 هیچ مشابهتی نیست چگونه در دعا شروع کنم وقتی که بیای
 و جنان چیز پیش من نیایی که آزارنا اول کنم دعا از من بپا
 کن که آن زمان هر دعای که کنم مستجاب شود **نقل است**

که حضرت سیدی قدس الله تعالی سوره العزیز یک شب دیر هنگام
بخطبه البقره آمد دزدی در آن موضع بود دزد چون حضرت سیدی
را قدس الله تعالی سوره العزیز بدید بترسید حضرت مقدسه را
ترس او معلوم شد بتردید او رفت و گفت ای مبارک هیچ
نیست خوف مکن که از من غیر از نیکی هیچ چیز تو نخواهد رسید
ای فرزند من کان من جانت که تو مردی ضعیف الحال درو^ش
اینکاه و هاء درویشان همه لاغراست ازین جندان سودی
تو نرسد همراه من بیا تا ترا چیزی بمانم که ترا سودمند بود
بعد از آن او را بموضعی برد که بارگیری از آن سیدی ابرهم قدس^{روحه}
آنجا پر وارد آشته بود و بغایت فربه شده در آن موضع بسته
بود دزد گفت ای فرزند من این بارگیر را بکشای و پیش از آن که کی
از درویشان از حال تو مطلع شود بدر برد زدا با وجود آن که کان^ن
می برد که آن حضرت برد استنهای کند بارگیر را بکشد و باخوفی
تمام آنرا میکشد و حضرت سیدی قدس الله تعالی سوره العزیز

۱۸۸
از امی راند تا از ام عبیده بیرون رفتند حضرت سیدی که
بحقیقت نه نمای طوایف انام است او را نه نمایی کرد و گفت ای
فرزند من باین راه بدقلمی رو که فافله بسیار بآن موضع می آید این را
بفروش و بهای آن صرف اهل و عیال خود کن بعد از آن دزد را
وداع کرد و بازگشت روز دیگر سیدی ابرهم اعرب بیامد^{چون}
هنوز در سن صبی بود گریه میکرد حضرت سیدی قدس الله تعالی
سوره العزیز از سبب گریه او را سؤال کرد او گفت بدان واسطه
گریه میکنم که بارگیر من در دیده اند حضرت سیدی قدس الله تعالی
سوره گفت ای فرزند من دلشک مشو که در راه خدای تعالی
صرف شد و او عوض بخیر کرامت فرماید این زمان گریه ترا
هیچ نفی نیست آنکه که بارگیر ترا در دیده است باز نخواهد داد
و مجتنب او را تشکین میکرد تا از گریه باز ایستاد دزد بارگیر را
بدقلمی برد و فروخت و بهای آن خوش حال گشت بعد از آن از چلی
که از آن حضرت دیده بود متفکر شد و حضرت سیدی آمد و

سر برهنه کرد و از جمله مردان نیک شُد **نفلس** که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز یک شب بخانه خود آمد دزدی
 در خانه او بود و میخواست که غله بدزد دزد چون حضرة سیدی
 را قدس الله تعالی سره الغریز دید سخت بترسید حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره الغریز گفت ای فرزند من غله مخاج
 به آست که آنرا باک کنند و آنرا باز آرند کنند و ترا درین کارها
 رحمت باشد با من همراه شو تا آنرا آرند بنمایم دزد چون این سخن
 بشنید این کشت و با او همراه شد و موصی که آرد در آن بود
 او را نمود ظنی که داشت از او بستد و بر آرد کرد دزد آنرا برگرد
 و بیرون آمد چون از هدیکه جانی شد ند حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سره الغریز دزد را گفت آن زمان که من باندرون آمدم
 تو بترسیدی از آنرا استحال میکنم دزد او را احلال کرد حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز او را گفت ای فرزند دل مرا
 خوش کرد ایندی خدای تعالی ترا خوش وقت کند بعد از آن دزد

وداع کرد و باز گشت دزد چون با اهل و عیال خود رسید
 در حلم و عفو و کرم حضرة مقدسه متفکر شد کس بیامد
 و بردست او توبه کرد و از درویشان بزرگ کشت **نفلس**
 که قوی به بنی الصیغه مشهور بودند بیش فاضله همامیه از حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز شکایت کردند و از فاضله
 الناس کردند تا آن حضرة را در محله حاضر کرد اند فاضله کسی را
 بطلب او فرستاد حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز
 در محله حاضر شد فاضله مدعیانرا گفت چه دعوی بر شیخ دارید
 ایشان گفتند فلان بستان و فلان موضع و فلان خانه از آن
 ماست فاضله حضرة سیدی را قدس الله تعالی سره الغریز سوال
 کرد که چه میگوی فرمود که راست میگویند و این مجموع از آن
 ایشان است فاضله گفت چون چنین است حاجت نبود که او
 را بمحله آورند حضرة سیدی قدس الله تعالی سره الغریز گفت
 بخنای که اگر آن خانه که مسکن منست از من طلب کنند

ایشان بد هم از برای مُردار دنیا که بزودی نیست خواهد
 شد منارغت نتوان کرد خصمان چون سخن آن حضرة
 استماع نمودند سر برهنه کردند و بردست مبارك او توبه
 کردند **نفلس** که شیخه صالحه سنی رابعة طا
 تراها حضرة سیدی راقدس الله تعالی سر الغریز گفت اگر
 رغبت چیزی داری بفرمای تا از برای تو طبخ کنند فرمود که مدتی
 مدید است که آرزوی مریم دارم شیخه گفت این سهل آرزو
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سر الغریز گفت ای بنت الشیخ
 من چگونه توانم که مریم تناول کنم و درویشان من نخورند و چگونه
 من ایشان را خیانت کنم و خود را بلذتی از لذات دنیا محضوب
 کنم شیخه گفت ای سیدی من چندان مریم بسیارم که همه درویشان
 تواند خورد حضرة سیدی قدس الله تعالی سر او را دعا کرد و
 باریک الله فیک شیخه برفت و مریم بساخت و فرمود تا از آن
 میان درویشان شمت کردند و مقدار نصیب یکی از درویشان

از برای آن حضرت برد و نزد او نهاد و گفت نصیب درویشان
 دادم و تناول کردند حضرة سیدی قدس الله تعالی سر الغریز
 شکر خدای تعالی بجای آورد و برخاست تا دو رکعت نماز شکر
 بکزارذ چون او بنماز مشغول شد موسی پیامد و کرد مریم
 کریمه در جست و سر آن موش پر کند حضرة سیدی قدس
 تعالی سر الغریز چون از نماز فارغ شد بکریمه درآمد و مریم را
 از نزد خود دور نهاد شیخه گفت چرا بدوری منی فرمود ای بنت
 الشیخ چیزی که در آن سری بریده شود احد را در آن نصیب نیست
نفلس که جماعتی درباره حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سر الغریز سخن چند قبیح می گفتند و پیوسته در پی آن
 بودند که چیزی کویند که عرض آن حضرت را زبانی دارد و او را
 ازین صوة هیچ تغیری بخاطر مبارك نمی آمد و ایشان را دعاء
 خیر می گفت سیدی عبد الرحیم ازین معنی ملول شد و در
 باب سخن چند با حضرة سیدی قدس الله تعالی سر الغریز گفت

حضرة مقدسه اورا گفت ای عبد الرحیم از استماع این کلام
ملول مشو بحق خدای تعالی که اگر همه اهل زمین متفق گردند
و مرادش نام دهند و غیبت کنند موی را از اندام تحریک
نمی توانند کرد و من از خدای تعالی مسألت نمایم تا ایشان را توفیق
دهد و عفو فرماید ای عبد الرحیم حدی که ایشان
بر مای برند موجب مرید رفعت است و چون ایشان مشا
کنند که نعمت حضرت عزت جل جلاله و عم البریه نواله دوز
بروز در باره مال از یاد می پذیرد البتة ختم ایشان زیادتر گردد
و من نقصان خود می داند که این حسودان ترك ذم نکنند و
چون نه مدح ایشان بمن سودی میدهد و نه ذم ایشان بمن
مصرف می رساند از خدای تعالی حال و کار ایشان در خوا
می رود **نقلست** که سیدی عمر فاروقی طاب ثراه و
نقظر ماواه روزی بحضرة سیدی قدس الله تعالی عنہ العزیز
آمد تا بجندیش آن حضرة نهاده بود حضرة سیدی اورا گفت

بیا ببین که من با نفس خود در جنگم او میگوید سه عدد
از این نان خور و من میگویم دو عدد زیاده نخورم و از دو عدد
دو نیم خورده ام سیدی عمر گفت حاشا که نفس تو نافرمانی
تو کند مقصود از این سخن که می فرماید آنست که ما از نفس
خود ایم نشویم و او را فرمان برداری نکنیم **نقلست**
که روزی طعانی بحضرة سیدی قدس الله تعالی عنہ العزیز
آوردند تا تناول فرماید فرمود که دنیا آمد او را گفتند آیا
طعام خوردن از آوردن دنیا است فرمود آری هر چه شخص را
از خدای تعالی باینسیار دنیا و پست هدایا آورده فی تریاق
المحبتین و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی
سوله محمد سید المرسلین **فصل در ذکر کیفیت**
حال مریدی حشری **الحمد لله رب العالمین** و رضی عنهم اجمعین
نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی عنہ العزیز
باهر کس از آن مشرب که ایشان داشتند بحث می فرمود و

و بقدر فهم مخاطب سخن میگفت باراب قلوب علم عیوب
و سر محب با محبوب میگفت و با مریدان بقانون شرع
مطهر و حسن ادب و طاعات بحث میکرد با جماعتی که خود
خدا ی تعالی در دل ایشان بود سخن از قدرت و عظمت باری
بحانه و تعالی میفرمود و مبتدیان را بعل صالح و حسن ظن و
یقین و دوستی صلحا و تمسک بشعائر دین ترغیب میکرد و با عوام
حکایت قرون سالفه و اتم ماضیه و قهر جباران و سرگذشت
متکبران میکرد و در یک مجلس چند کس را توبه میداد و هر یکی از
ایشان محال مخصوص می شدند یکی از شراب معنی جان مست
می شدند که هرگز او را افافت حاصل نمی گشت و دیگری را جزدان
نشاط و طرب حاصل می گشت که هرگز غلین نمی شد دیگری را
دولت التزام شرع محدد روزی می شد دیگری بواسطه
اعتصام بحبل متین القرآن حبل من حبال الله من اعتصم به
فما رستگاری حاصل میکرد و بنوسته بنلاقه کلام الله و ذکر

خدا ی تعالی مشغول می بود و دیگری قیام لیل را شعار خود
ساخته بود و دیگری صوم اختیار کرده بود و یکی بخدمت خلا
قیام می نمود و یکی بسبب اطعام طعام خلعت و یطعمون الطعام
علی حبه مشرف گشته بود و یکی سلامت احوال و تسلیم پیش گرفته
بود و یکی مهر من صمت نجا برد هان نهاده علی الدوام خاموش بود
و تصدی اظهار غریب احوال خود نمی شد و یکی طریقه و اما
بنفست رنک فحدث مملوک داشته نعت جال که باری سبحانه
و تعالی او را ارزانی داشته بود ظاهر میکرد از آنها که مشرب الیشان
از شراب عشق بود یکی سعد الله بزمانی بود و یکی دیگر احمد بود
حضرت سیدی قدس الله تعالی سنه الغریز در شان سعد الله
فرموده که سعد الله جان مست است که نه درد دنیا و نه در آخرت
اورا هشیاری حاصل نشود و این سعد الله این بیت را بسیار میخواند
دَعْنِي أَيْقُنْ مِنْ سُكْرِي فَأَجْعَلَكَ الَّذِي كَانَا وَ سُكْرُ النَّاسِ مِنْ خَمْرٍ
و سُكْرِي فِيكَ أَلْوَانَا . و حضرت سیدی قدس الله تعالی سنه الغریز

در شان احمد فرموده که احد هرگز با هوش نخواهد آمد **بیت**
 بوقت صبح قیامت بهوش از آید کسی که خورده بود می با مبادا **السنه**
 و از آنها که بطرب و نشاط مشغول بودند یکی فرج مفتی بود و یکی **الفایم**
 صلی رحمة الله علیهما و از آنها که طریقه ایشان التزام قانون شرع
 بود یکی سیدی عمر فاروقی بود و یکی شیخ ابوالشجاع و تحسینا که
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز سیدی عمر را فرمود
 بیش ازین یاد کرده شد و در شان شیخ ابوالشجاع فرموده که
 ابوالشجاع مقتدایست و از آنها که بتلاوة قرآن و ذکر خدای تعالی
 مشغول بودند و بقیام لیل قیام می نمودند یکی شیخ مقدم بود
 و دیگر شیخ عبد الجبر بود و دیگر شیخ ابوبکر خطیب سعیدی
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در شان این خطیب
 فرموده که روز قیامت از اهل دست راست باشد و فرموده که
 نمازی که او امام باشد هفتاد درجه عزت بر دیگر نمازها دارد
 و بعضی گفته اند که بهفصد درجه زیاده از نماز هاء دیگر است

و از آنها که خدمت اختیار کرده بودند یکی سیدی عبد الرحیم بود
 و یکی ابن المکرخانی و از آنها که طریقه ایشان اطعام بود یکی سیدی
 صالح بن مکران بود و یکی شیخ منصور بود سیدی صالح دایما از
 برای مردم سماع میکرد و پیوسته خوان کرم او کسرتده بود و شیخ
 منصور در سر راههای ایستاد نادر ویشی بگذار می آمد و بشفا
 او را خانه می آورد و اگر روزی او را هیچ همان بیدانی شده همه
 روز بگریه مشغول بود و از آنها که طریقه ایشان سلامت و صدق
 و صفا بود یکی سیدی حسین بن بیع بود و یکی شیخ محمود نقیب
 و یکی برادر او شیخ حسین حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
 العزیز فرموده که حسین را ظاهر و باطن هر دو نیکست و فرموده
 که محبوب از اهل سلامت است و فرموده که حسین را هر روز
 جمعه خلعتی از آسمان میدهند و حاجتی از خواج او می گزارند
فصل فی انشاده الاشعار نفیست
 که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز از درویشی استماع کرد

که این بیت میخواند **شعر** خذ من الناس جانباً لا يظنوك راهباً
قلب الناس كيف شئت تجذم عقارباً **یعنی** از مردم دور
شو اما می باید که جان دورشوی که گمان نبرند که از جمله
راهبانی بدان که این معنی بران تقدیر مستقیم است
که راهباً مفعول فعل ظن گیریم و احتمال دارد که راهباً حالی باشد
و تقدیر کلام جان بود که خذ من الناس جانباً راهباً یعنی
همچنانکه راهبان از مردم دور می شوند تو نیز دور شوی باید
که نوعی دورشوی که هیچکس گمان نبرد که تو در کدام وضعی
وی توان که راهب بمعنی خایف باشد یعنی از مردم دور شو و باو
آنک مخالطت یا کسی نکنی ایمن مشو و ترسان باش و مردم را
بهر نوع که خواهی آزمایش کن که ایشانرا همچون کرده می چند
یا بی خضه سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریز فرمود که ای
جرا گمان بد در شان مردمان می بری ایشانرا چنین بگوی که
من میگویم و این دو بیت را بخواند **شعر**

۱۱۶
خذ من الناس ما تيسر، ودع منهم ما تقسر، انما الناس
كالزجاج، ان لم يرفق به تكسر، **یعنی** از مردمان فراگیر
آنچه آسان باشد و دست بدار از آنچه دشوار باشد بد رستی
که آدمی همچون ابکیته است اگر برفت و زنی با او نگوید شکسته
شود **بیت** دانی که جواب کینه ما را دلکبست
آسان شکن و ساده وصافی و نیک **نقلست** که سیدی
شیخ منصور قدس روحه این دو بیت انشا کرد **شعر**
علامة من حل الهوى بفؤاده، اذا ما رأى المحبوب ان يغتاده
ويصفر منه اللون بعد احراجه، وان سألوا بالاجواب تحيرا
یعنی نشانه آنکس که دوستی در دل اوست آنست که چون
دوست را به بیند متغیر شود و رنگ سرخ او زرد گردد
و اگر سوالی از او کنند و جواب طلب نمایند متغیر شود و جواب
نمواند گفت **بیت** نشان عاشق بجان آنست که هرگاه
که بیند روی دلدار، ز حیرت رنگ سرخش زرد گردد

نباشد قدرتش بر نطق و گفتار. **و**حضرة سیدی قدس
 الله تعالی سرّ العزیز این دو بیت انشا کرد **شعر**
 علامة من حل الهوى بفواده. اذا ملأى المحبوب أن ينو
 ونحرمه اللون بعد اصفراره. **و**ان سالوه بالجواب تحسيرا
 یعنی نشانه آنکس که دوستی در دل اوست آنست که چون دوست
 را ببیند روشن گردد و رنگ زرد او سرخ گردد و اگر
 جنایت از او سؤال کنند و جواب طلبند جوابهای کزیده که یز
 نشان عاشق صادق جانت. که کریند جمال یار و دلدار
 ز بهجت روی سرختر زرد گردد. زیاده گردد و او را نطق و گفتار
 بدلت از سخن این دو بزرگ مرتبه ایشانرا استدلال می توان کرد
 و مزیت حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز بر دیگران
 می توان دانست **بیت** کدام کس بماند که گویند که جواب
 زهرجه در نظر آید گذشته بگوئی **نقلست**
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز بیشتر اوقات

می فرمود که من ملاح گشتی شیخ منصورم بعد ازان این دو بیت
 می خواند **شعر** و مستخبر عن سر لیلی ترگته. بغیا من لیلی بغیرین
 يقولون اخبرنا فانت امينها. وما انا ان اخبرنا فامين
 یعنی سخن دوست می یارم گفت و نیز در کرامتیه می یارم
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ
 العزیز این دو بیت می خواند **شعر** حیرت فیک العقل
 ای من لعقلی عقلا. کمت فیک حالی. افضحتی من الملا
 یعنی اسرار عشق بنفانی. آخر الامر اشکارا شد.
 حیرت و دهشتم زیادت گشت. عقل سرگشته یز رسوا شد
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ
 العزیز این ابیات را بسیار می خواند **شعر**
 قوموا بنا بحیلتکم. تمضی الی احبابنا. قوما اذا ظفروا بنا.
 جادوا بعنق رقابنا. اهل الغرام یجفوا. اليوم یاب عنا بنا.
 یعنی من در سوخته سیفته را یکدم بسکوی دلا رام برید

و این ابیات نیز می خواند **س**
 أَنَا أَنِ أَحْيَيْتُ لِمَ اسْلُو . وَأَنْ وَاصَلْتُ لِمَ أَقْطَع .
 وَأَنْ عَابَتْنِي الْوَأَشْي . نَضَمْتُ وَلِمَ اسْمَع .
 وَهُوَ سُؤْلِي وَهُوَ أَهْلِي . وَهُوَ ذَخِيرِي الَّذِي يَنْفَع .
 لَوَ أَنَّ الْعَيْنَ نَاطِقَةٌ . إِلَيْكَ الدَّهْرُ لَمْ تَشْبَع .
 یعنی ما دام که مَرَامِ قی از حقیق در تن باشد عشق
 مَن زایل نکرده و اگر مراد دولت وصال محبوب روی
 بگردد و باین سعادت عظمی مستشعده شوم **مصرع**
 نازنده ام از جنگ منش گس زهاند و اگر غازد رین باب
 طعن دراز کند تن در گری بهم و سخن او بگوشت نکشم
 از برای آنک مسؤل و مأمول و ذخیر نافع من اوست
 و اگر چنانکه جسم من مدی الا یام ناظر حبال عالم آرای او باشد
 سیر نکرد و این ابیات نیز می خواند **س**
 اِذَا رَجَا لَا بَدُونَ الْعِشْرِ قَدْ قَنَعُوا . وَمَا اِرَاهُمْ رَضُوا الدُّنْيَا عَنِ

اِذَا رَأَيْتَ مُلُوكَ الْأَرْضِ أَجْمَعَهَا . فَانْظُرْ إِلَى مُلِكٍ فِي زِيٍّ .
 ذَاكَ الَّذِي حَسَنَتْ لِلنَّاسِ سِيرَتُهُ . وَذَاكَ الَّذِي يَصْلُحُ لِلدُّنْيَا وَلِلدِّينِ .
 یعنی مردی هستند که نه از دنیا داران اند و با وجود آن
 بعیش دنی راضی شده اند و هستی عالمی ندارند گویا حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سرم الغریز از اجتماع این وصف
 تعجب میکند چه مشابهتی با جمع ضدین دارد بعد از آن
 میگوید چون پادشاهان زمین را به بینی نظر هیچ کدام
 از ایشان ممکن الایملکی که انا رسکنت درو مشاهده
 کنی چه ملکی که باین صفت موصوف باشد سیرت او نیکو
 بود و او را صلاحیت آن باشد که امید دینی و دنیوی او
 دارند و این ابیات نیز می خواند **س**
 يَعْدُ رَفِيعُ الْقَوْلِ مَنْ كَانَ عَاقِلًا . وَأَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْحَسَبِ .
 إِذَا حَلَّ أَرْضًا كَانَ فِيهَا مُكْرَمًا . وَمَا عَاقِلٌ فِي بَلَدٍ لَغْرِبِ .
 یعنی هر کس که عاقل بود و اگر چه او را نسبی نباشد مروت

قول اورا بزرگ دانند و در هر جای که باشد معزز و مکرم
بوز و در هیچ شهر غریب نبوذ و در روز عید دایما این ابیات
تَلْبِسُ النَّاسُ يَوْمَ الْعِيدِ لِبَسَ ثِيَابِ الزُّرْقِ السُّودِ
وَالنَّاسُ قَدْ رَجَعُوا فَرَحِي بَعْدَهُمْ وَإِنِّي رَحَعْتُ إِلَى نُوحَى وَتَعْدِيدِ
ان كان هجراف عيدا لا سررت به . وان كان وصلا فلي عيد في عيد

سبب

ای طالع و طلعت هاپون و سعید جسم بذ روز کار باز از تو بعد
عید آن دارد که چون تو قربان دارد ما را که بعد از تو عیدیم چه عید
یعنی روز عید مردمان خود را بلیاس جدید مزین گردانند
و من جامه ازرق و سیاه پوشیدم و مردمان از من
باز گشتند و بعد شاذانند و من باز گشتم و به نوحه و
مشغولم اگر جایچه میان من و محبوب مهاجرت خواهد بود
را باین عید هیچ خرمی نیست و اگر جایچه مواصلت خواهد
بود این یک عید مرا بمنزلت دو عید است و این ابیات نیز از شاه

۱۰۹
سفر تغرب تکتسب ادبا و مالا . ولا تذكر اذا سافرت الا
فان العود كان وقود قوم . فاورثه تغربه حبلا لا
وصار بعد طيبا اى طيب . وكان بارضه خطبار اذا
یعنی مسافرت اختیار کن تا ادب و مال اکتساب کنی و چون
در سفر باشی یا ذاق با ممکن بد رستی که عود در زمین
خود آتش بانی می فروختند و در اجالات از غربت حاصل
شد و بواسطه تغرب او را در سلك بویا خوش مندرج
گردانیدند و الا در زمین خود چیزی خوار بود **نقلست**
که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز این دوست
را دوست می داشت

اشنقت یاسفن الفلا فلفنی و طربت یا حادی النیاق
هائیک دارهم و هذا ماؤها . اشررب و زدت ثربت ان لم
بیت یعنی زلال وصل جانان . سیراب کنند جان غلین
کز شوق خراب شد بکلی . حال دل مستمند مشکین

فصل نفلیست از شیخ علی بن نصر رحمه الله علیه
 گفت از حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز سوال
 کردم که در شان توجه بگویم گفت بگوی که مرا شیخی بود
 که بیست و یک سال بماند بلا واسطه او دفع می شد
 و دعا بواسطه او مستجاب می گشت و باران بواسطه او
 فرو می آمد و همه یرکات بواسطه او بود غیر از این هیچ نتوان
 گفت **نفلیست** از سیدی عبد الرحیم قدس روحه
 فرمود که بروزی چند بیشتر از آن که حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سرّ العزیز در فرودش اعلی متوطن شود
 از سوال کردم که بعد از تو در شان توجه بگویم و چه چیز
 از تو میراث بخواهد رسید فرمود ای عبد الرحیم از من
 حکایت کن که او نمی خفت نا آنکه هر شب شش نوبت
 انا انزلنا می خواند من گفتم همه درویشان این صوره تقدیم
 می رسانند فرمود که از من حکایت کن که نمی خفت الا آنکه

همه خلق از خود فاضلتر می دید و از آن میراث که
 استفسار کردی ترا خود معلوم است که من از اموال دنیا
 چیزی ندارم که بعد از من بماند بلی دل خلاق شمارا
 میراث می دهم چون حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
 این سخن بگفت من بزرگ شیخ یعقوب رفتم و او را از این حال
 خبر دادم او گفت دل خلاق میراث ترا نهاداده است یا ترا
 و ذریه ترا من باز گشتم و حضرة سیدی رفتم و شیخی که
 شیخ یعقوب گفته بود با او بگفتم فرمود که ای فرزند من ترا
 و ذریه ترا دادم من بزرگ شیخ یعقوب رفتم و او را از این حال
 خبر دادم گفت راست می گوید دل خلاق که در زمان او
 موجود اند بشما داده است من باز گشتم و حضرة سیدی
 رفتم و صوره حال در آن حضرة عرضه کردم فرمود که تراست
 و ذریه تراست دلهای دزنیها که در اصلا بذر اندست
نفلیست که سیدی عبد الرحیم قدس روحه از حضرة سیدی

قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّدَ الْغُرَبَاءِ سَوَّالُ كَرْدِ كِه بَعْدَ اَز تَوْدَرِشَانِ تَو
 حَه بَكْوِم كَفْتِ دَرِشَانِ اَيْنِ نَاجِيْزِ خَالِ خُوْدِ بَكْوِي كِه مَرْدَمَا نَزَا
 بِجِيْرِ نَفَرْمُوْدَ كِه خُوْدِ اَزَا نَكُرْدَ بَعْدَ اَزَا نِ اَيْنِ آيَةِ نَحْوَانْدِ
 لِمَ تَفْعَلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كِبَرُ مَقْنًا عِنْدَ اللَّهِ الْاَلِيَّةُ
فَصَالِ نَقْلُست اَز سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ عُمَانَ فَرْمُوْدَ كِه
 دَر وِشَانِ بَا حَضَرَتِ سَيِّدِي قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّدَ الْغُرَبَاءِ
 مَبَالِغَه كَرْدَنْدَ كِه بَرَكْرِ سِي رُوْدِ وِ دُو سَه كَلَه بَكْوِي حَضَرَتِ
 مُقَدَّسَه الْمَنَاسِ اِيْشَا نَزَامِيْدُوْلِ دَاسْتِ وَا كَر سِي رَاسْتِ
 فَرْمُوْدِ وَحَدِ وِشَايِ خُدَايِ تَعَالَى بِكَلَامِي غَرِيْبِ وَصُوْرَتِي عَجَبِ
 اَدَا كَرْدِ مَسْتَعَا زَا هَر كِي حَالِي اَز طَرَبِ وَا كَرَبِ وِ دَهْشْتِ حَالِ
 وِ بَهْدِ يَكْرِ بَرَا مَزْدَنْدَ بَعْدَ اَز لِحْظَهْ دِيكْرِ بَا ذِي سَخْتِ وِ بَارَانِي بِيَا
 بِيَا شُدْ وِ رَعْدِ وِ بَرَقِ بِيَا مَزْدَ وِ مَرْدَمَانِ مَنفَرَقِ شُدْنْدِ
 مَن بَا حَضَرَتِ سَيِّدِي قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّدَ الْغُرَبَاءِ هَرَاوِ شُدْمِ حَوْنِ
 مَخَانَه رَفْتِ وِ بَنِيْشْتِ كَفْتِ آيِ عَلِيٍّ مَخَوَاهِمِ اَيْنِ تَرُوْ هَر كَسِي كِه بَا

او مَرَاهِ اسْتِ بِيْشِ مَن اَوْرِي مَن بِيْوَنِ اَمْدَمِ وِ هَر كَاهِ كِه رَفْتِ
 مِي حَبَسْتِ مَن بَرَاهِ مِي رَفْتِ وَا لَا اِيْستَا ذَه بُوْذَمِ وَا زَغَايِشِ بَارِي كِي
 شَبِ مِي تَوَانِسْتِمِ رَفْتِ جَوْنِ بِيَا بِ رَوَاقِ رَسِيْدِمِ شَبِ اَيْنِ
 وِ رَفِيْقَتَا نَزَا بِيْذَمِ وَصُوْرَهْ حَالِ بَا اِيْشَانِ بَكْفْتِمِ وَا بَا تَفَاقِ
 نَحْضَرَتِ سَيِّدِي قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّدَ الْغُرَبَاءِ رَفْتِمِ فَرْمُوْدَ كِه
 شَمَارَا عَمْرَا ذِ نَا بَزْدَمَنِ مِي آيِيْذِ اَيْنِ بَرَكْمَتِ مَرَا عَمْرِيَا ذَا
 بَزْدِ تَوْنِيَايِمِ مَاسَعِي مِي كِنِمِ وِ دَر مَجْلِسِ تَو حَاضِرِي شُوْمِ وِ تَو جَانِ
 مِي كِنِي كِه مَجْلِسِ مِمِ بَرِي آيِيْذِ فَرْمُوْدَ كِه اِيْ مُبَارَكِ تَا مَرَا خَذْتِ
 مَبَا ذِ مَن بِيَا لَای كَر سِي رَفْتِمِ وِ دَر حَلَكْتِ وَا كَلَامِ بَر مَن بَكْشَا دَنْدِ
 وِ مَرْدَمَا نَزَا دِيْدِمِ كِه بَكْلِي خَا طَرِ مَسْطَلِقِ فَرَزَنْدَانِ نُوْزَنْدِ فَرَزَنْدَانِ
 رَا دِيْدِمِ كِه بَغِيْرَا زِ بَزْدِ رُوْمَا ذِ رَا اِيْشَا نَزَا دَر خَا طَرِ نُوْزِ وِ عَلِيْ هَذَا
 هَر كِي اَز حَاضِرَانِ مَجْلِسِ خَا طَرِ بَا جِيْرِ اَز دِيْنَا بُوْذِ بِنَا بَرَانِ مَجْلِسِ
 مِمِ اَمْدِ خُدَايِ تَعَالَى اَلَمْكَ نَامِ اَحْمَدِ دَر مِيَا نِ بَاشْدِ قَدْرَهْ خُوْدِ
 ظَا هَر كَر دَانِيْدِ نَا بِيْجِ مَطَالِبَتِي مَتَوَجَّهْ اَحْمَدِ شُوْدِ **نَقْلُست**

از شیخ مختار رحمه الله تعالى گفت روز پنجشنبه بعد از بیستین
 در نهرو لیده علیا حضرت سیدی قدس سره الله تعالی سر العزیز
 در مجلس بود و گفت لا اله الا الله نزدیکست که این مجالس
 نیست کرده هر کس که درین مجلس حاضر است می باید که باغایان
 بگوید که هر کس که بشوق خلق با زنی بدارد که محرم او نباشد
 من اروی بزارم و شیخ منصور از وی بزار است و مصطفی
 علیه الصلوة والسلام از وی بزار است و خدای تعالی جل جلاله
 از وی بزار است و هر کس که یا امردی بشوق خلق بدارد که محرم او
 نباشد من اروی بزارم و شیخ منصور از وی بزار است و مصطفی
 علیه الصلوة والسلام از وی بزار است و خدای تعالی از وی
 بزار است **فصل نقلت** که حضرت سیدی
 قدس سره الله تعالی سر العزیز بوقت می گفت رحمت خداست
 بر کسی با ذکر عینی که در من باشد با من بگوید شیخ عمر فاروقی رحمت
 الله علیه رخاست و گفت متو عسی زشت است و من آن عیب را

میانم فرمود که ای مبارک با من بگوی که آن حیثیت شیخ
 عمر گفت عیب تو آنست که ما اصحاب تو ایم بعد از آن حضرت
 سیدی قدس سره الله تعالی سر العزیز بگریه درآمد و آن جماعت
 را که حاضر بودند همه را بگریه در آورد **نقل است** که حضرت
 سیدی قدس سره الله تعالی سر العزیز گفت من بزارم از کسی که
 مرادش نام میدهد اصحاب که نشسته بودند گفتند ما چگونه
 ترا دشنام دهیم و تو ما را قبله حاجاتی فرمود که شما چیزی
 چند از زبان من میگوید که من از آنی گویم و بر هر کس چند
 اقدام می نماید که من از آنی کنم و هر کس که این افعال از شما
 مشاهده میکند و این سخن از شما بشنود تصور کند که درین افعال
 متابعت من میکند و این سخنها از من شنیده اید **نقل است**
 که یک نویسنده از اصحاب سیدی قدس سره الله تعالی سر العزیز
 گفت ای معیوب حضرت سیدی از تو چشم رفت و بی سال
 او را از دولت ملازمت خود محروم کرد تا وقتی که او توبه کرد

واورا گفت اگر پیش از توبه می مردی هلاک می شدی و گفت رسول
 خدای علیه الصلوة والسلام فرمود کل شتام فاسق و الفاسق
 النار یعنی هر کس که دشنام بکسی دهد فاسق باشد و هر که
 فاسق باشد دوزخی است و طریقه سیدی شیخ منصور قدس
 نیز چنین بود که اگر یکی از اصحاب او دشنام بکسی میداد او را ارجع
 بیرون میکرد و این حدیث که یاد کردیم میخواند **نقلست**
 که شیخ یعقوب حضرة سیدی رافق قدس الله تعالی سر العزیز
 گفت اگر دوزخ ملک تو باشد هیچکس را بدوزخ کتی فرمود که
 بحق خدای که نکم شیخ یعقوب زمانی صبر کرد بعد از آن گفت
 ای شیخ حق تعالی دوزخ از برای که آفریده است فرمود که از
 برای عاصیان بعد از آن شیخ یعقوب اورا گفت تو از خدای
 تعالی کریم رتی حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز چون این
 سخن استماع فرمود آوازی برداشت و بی خود گشت و بر زمین
 افتاد و زمانی در بآب خال ماند چون با هوش آمد گفت ای ^{یعقوب}

مالک در مملکت خود هر چه میخواهد تصرف میکند احد در میان
 کیست **نقلست** که درویشی بحضور حضرة سیدی قدس الله
 تعالی سر العزیز البلیس العت کرد حضرة مقدسه فرمود ای
 مبارک بعوض این سبحان الله بکوی درویش گفت آیا خدای تعالی
 برو رحمت بکند حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز گفت
 ای فرزند من فردای قیامت باری سبحانه و تعالی جندان گرم با
 خلائق بکند که این کس که تو او را بلعت یاد کردی دست درازی
 جند بکند باری سبحانه و تعالی ندیر همه میداند **نقلست**
 که حاجی محمد رحمه الله تعالی سر مبارک حضرة سیدی رافق قدس الله
 تعالی سر العزیز خلق میکرد بنا بر آن که این کار کا حقه غی دانیست
 در هر نوبتی که استقام می راند یاری برید و قدری بنه بر میگرفت
 و بموضع جراحت می نهاد و حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 از محبت رعایت خاطر او میگفت گویا که این استقامت کند دست
 و اگر نه دست تو دوستی مبارکست چون خلق غم شد بیشتر از

سر مبارک او مجروح بود و حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
 بقاعده او را تحسین میکرد **نقلست** از سیدی ابرهیم
 قدس روحه و فرمود که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 و عظمی فرمودی بحث تصوف میکرد این ترکی رحمه الله سوال کرد که
 تصوف چیست حضرة سیدی فرمود که سوال از تصوف ماست
 یا از تصوف شما این ترکی گفت ای سیدی مسئله من یکی بود
 باز دوشید بیان فرمای که تصوف شما چیست و از آن حاجت
 حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که تصوف شما آنست
 که دل شما صافی باشد و مردمان شما را نیکی گویند و بطاعت باری
 سبحانه و تعالی مشغول باشید و بقیام شب قیام نمایند و بجمعه
 الصوم جنبه سهام استحقاق عذاب حجیم از خود دفع کنند
 و اما تصوف القوم **شعر** لیس التصوف بالحق من قال هذا
 ان التصوف یا فی حرف یا زجها الفلوق یعنی تصوف مانده بحرفه
 است بلکه سوزشیت که منروج باشد بفلوق و اضطراب از ترکی

۱۱۴
 چون این سخن استماع کرد او ازی برداشت و بی خود گشت و بر
 زمین افتاد و باز هوش آمد گفت ای سیدی مرا توبه ده حضرة
 سیدی قدس الله سره العزیز او را توبه داد و توفیق از برای او
 مسألت نمود و او را گفت خدای تعالی این کار بر تو سهل کند
فصل فی مقولانه نقلست که حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که هر کس که او را
 داعیه کاری باشد داعیه غیر بتسبیت با او مضید نبود
 و فرمود که شخص را سزاوار آنست که اول نفس خود را امر
 معروف و نهی منکر کند اگر چنانک نفس او فرمان بردار گشت
 و از منکرات منتهی شد و بمعروف ایتان نمود دیگر از امر معروف
 و نهی از منکر بگذرد اگر خلاف این معنی بکند دم لم نقولون
 مالا نفعولون متوجه او شود و فرمود که چون دل نیک
 باشد عمل اسرار و انوار ملائکه بود و او را بر مغیبات اطلاع بود
 و اگر دل نیکو نباشد عمل شیاطین بود و شخص را بجزای باطل

تحریر کند و سبب زوال سعاده کرده و فرموده که درویشی
و تقوی را خصلتی چند محمود هست یکی تجرد تو حید یعنی خدای
تعالی بیکانگی بعلم الیقین بیاند و آن علم را از تقلید و
و ظن مجرد کردند و یکی ایثار ایثار و ایثار ایثار آنست که
آنچه ایثار کرده است بخاطر نیاید و یکی آنک با مردم معاش
نیکو کند و یکی دیگر آنک سماع فهم کند یکی دیگر آنک احیاء
را ترک کند و یکی دیگر آنک او را زود و خد حاصل شود یکی دیگر
آنک خواطر بر او مکشوف باشد یکی دیگر آنک خاموشی بر
وی غالب بود یکی دیگر آنک ترک الکتاب بکند یکی دیگر آنک دین
کردن حرام داند و فرموده که نشانه درویشی آنست که همه حرکات
او صدق مقرر بود آنست که بفعل مباح کمتر کند تا محرام و
مکروه چه رسد و تا تواند گوش سخن مردم نکند و خود را
گرسازد و چیزی که در دست او نیست طلب نکند تا وقتی که
آنچه دارد بذل کند و ترک تدبیر بکند و در همه احوال بغیر از

خدای الجفان کند و فرموده که درویش را می باید که نظر را بلبوس
بناشد چه اگر او را نظر را بلبوس باشد کار را بلبوس شود و هرگاه
که درویش خلق را کم از خود بیند عیبهای او ظاهر شود و فرموده
که درویش مثل او همچون مثل آینه است همه چیزها را با وی
بینند مراد آنست که هر کس که روی درویش کند بواسطه
درویش بقیات ملاحظه او کرده و فرموده که ساعتی که درویش
در آنست می باید که بحسب مقتضای آن ساعت بکند و
فکر نکند که باقی روز چون خواهد گذشت و فرموده که درویش
همه نفسی از نفسهای خود عزیز تر از کبریت احمری داند در هر ساعت
آنچه بکند است عمل می آورد و از وقت خود بیک لحظه ضایع
و فرموده که واجبست بر درویش که زبان خود را از سخن گفتن نگاه
دارد و بغیر حق زبان را جاری نکند و سخن از سر علم بگوید و اگر
خاموش شود حلم خاموش شود و اگر سخنی با او گویند در جواب بغیر
نکند و بی فکر سخن با کسی نگوید و اگر کسی دانا را از خود به بند خاطر

کرده و باستماع سخن او مشغول گردد و از خطا بترسد و ارتقا
و زلل احتراز کند و اگر چیزی نداند سخن در آن نکند و اگر
چیزی فهم نکند شروع در آن نکند و فرموده که عاقل اگر
در انقضاء ایام حیق دنیا و تجرع مرارات عات متفکر شود
و دقایع و حوادث بعد از وفات بخاطر آورد از زلل محترز
مصون بود و بافتن آفات حسنات اعمال فایز شود اگر چنانکه
شخص را ترك ترك نهنا بودی او را کافی بودی خصوص آنکه
بعد از ترك خوف بسیار و ترس بی شمار هست و هر سالی که
بر بنده گذشته از ماه بیا حساب خواهند کرد و هر
روز بروز حساب خواهند کرد و هر روزی را ساعه نپا
حساب خواهند کرد و هر ساعتی را نفس نفس حساب
خواهند کرد و در هر نفسی خواهند دید که چه کار کرده است
و جزاء آن خواهند داد اگر نیک کرده باشد نیک و اگر بد کرده
باشد بد و در صحیفه اعمال هر نفسی از انفس خلایق علی که

در آن نفس کرده است نوشته شده و فرموده که شیخ صاحب
کمال نباشد و او را سجاده نشینی نرسد الا وقتی که در چهار
موضع نزد مرید حاضر تواند شد در زمان نزع روح و در زمان
سؤال منکر و نکیر و در زمانی که بر صراط گذرند و در زمانی که میراث
اعمال بردارند و فرموده که نمازی هست که از آن ثواب یک نماز باشد
و نمازی هست که از آن ثواب هفتاد نماز باشد و نمازی هست که
از آن ثواب هیچ نماز نباشد نمازی که از آن ثواب یک نماز باشد
آنست که ماموم سر یا امام از سجود بردارد و با او سر بسجود
نهند و نمازی که از آن ثواب هفتاد نماز هست نماز آنست که
ماموم بعد از امام سر از سجده بردارد و سر بسجده نهند
و نمازی که از آن ثواب هیچ نمازی نباشد نماز آنست که ماموم
از امام سر از سجده بردارد و سر بسجده نهند و فرموده که
نفس بر سه قسم است نفس اماره و آن نفس جاهلان و
عاصیان است و نفس لوامه و آن نفس مؤمنانست که اگر

جینی نیک از و صادر شود شاد شود و اگر نیک از و صادر
شود غمگین شود و نفس مطمئنه و آن نفس عارفان است
و نفس جاعلی که یقین بخدای دارند و فرموده که مجالس ما
مجالس غم و ماتم است از برای آنکه درویش را پیوسته باقی
برایم فایده می باشد و از جهة فضیلتی چند که بر اکتساب
آن قدره داشت و از وفوت شد محتسب است و راهم
امید بخدای تعالی هست و هم از وی ترسانست هرگاه
که بحث وصال می شود امیدوار می گردد و هرگاه که
بحث انفضال استماع می کند می ترسد هر زمانی که
او را دعوتی میکنند اجابت می کند و هرگاه که او را رد میکنند
بگریه مشغول می شود و فرموده که درویشی که در طریقه
قوی باشد و بر نفس خود فادربود محتاجست بآنکه درویش
خصلت باشد یکی آنکه او را هیچ معلومی نباشد که او را معلومی
بود نفس او را بهلاک نزدیک کند یکی دیگر آنکه صابر بود

۱۷
و از همه چیز نومید بود الا از خدای تعالی یکی دیگر آنکه اسرار
را پوشیده دارد و شکایت مخلوقی مثل خود نکند یکی دیگر
آنکه با وجود نیک سوال سوال بکند تا خلق از در خدای نکرینند
یکی دیگر آنکه با وجود آنکه درویش بود اظهار توانگری کند
یکی دیگر آنکه کاری که میکند از برای خدای تعالی کند و فرمود
که اوقات خود را در چیزی که راحت شما در آخره در آن نباشد
ضایع مگردانید که هر نفسی از انفاس که میگذرد بر شما
خواهند شمرد و شمار از آن سوال خواهند کرد و یکی دیگر
آنکه کاری که میکند از برای خدای تعالی کند و با وجود
کثرت اشتغال بحسنات اعمال خود را مقصود اند و بر شما
باز که هیچ کار که از آن استغفار یابد کرد نکنید وقت
خود را آنکه دارید و از تصبیغ احتراز کنید و دل خود را آنکه دارید
بغیر خدای تعالی مدهید که غریز تجزیه ها وقت است و دل
اگر چنانکه وقت را اهل کسب و دل را ضایع گردانید فایده بسیار

از شرافت شود و بدانند که گاه دل را تپاه میکنند و فرموده
که بخدای تعالی از آنچه در دست مردمانست مستغنی شوید
چه هر کس که بخدای تعالی مستغنی شود مردمان باو مخارج
نهند و از مزاج و خصوصیت و خلاف و عدم بهره نهند و فرموده
که شما چون طریقه رضای خدای تعالی سلوک دارید همه چیزها
نیکو شما را حاصل شود و اگر باری تعالی از شما راضی نباشد همه
چیزهای نیکو از شما فوت شود و فرموده که در پیش را می باید
که نبات قدمی باشد و او را نلون مزاج نبود و فرموده که هر کس
که امروز خدای تعالی را بشناسد او را امید ثواب بود و ما
احسن قول من قال فی هذا المعنی **بیت**
که فضل کنی دارم از عصیان پاک و عدل کنی براری از بنده هلاک
ما ز روی نیاز گویم ای قادر پاک مستی خاکم چه آید از مستی خال
و هر آنکس که کرم خدای تعالی بشناسد ظن او بخدای تعالی
نیکو بود و هر آنکس که بداند بخدای تعالی متکفل از راق و
شده

دست در دامن توکل زند و هر آنکس که دوستی او با خدای
تعالی متحقق شود اختیار خدای تعالی کند و هر کس که لطف
خدای تعالی بشناسد امید از غیر او قطع کند و با شیخ یعقوب
فرمود که ای یعقوب مردمان را بسبب عیبی که در ایشان
باشد عیب مکن و الا خدای تعالی در تو عیبی چند پیدا کند
اگر چه در تو آن عیب نباشد و بر تو باذای یعقوب که از طرف
مستقیم نفوی و رعایه طریقه آن و طاعت باری سبحان تعالی
و ملازمت سنت و جماعت مخوف نشوی و بدل و اندرون
صافی در خلق نشینی و دفع خواطر و وسوسه از خود بکنی و گناه
برادران عفو کنی و عیب ایشان ستر کنی و نیکویی که در ایشان
باشد نزد مردمان اظهار کنی و با مردمان صالح بهره نگر
و اهل خشت و مراقبه هم نشین شوی و با ایشان مدارا
و موافقت کنی و اگر ایشان را حق بر تو باشد ادا کنی و اگر ترا
حق بر ایشان بود ترك کنی و بر تو باذ که ادب شعار و ثبات

خود ساری که اندکی از ادب بهتر از بسیاری علم است و بر تو
 یاد که ترك دنیا بکنی و مخالف نفس باشی و هوا و هوس را دشمن
 داری و اینها که ترا کفتم سبب وضو و نماز و خدای تعالی است و همچنین
 او را گفته که ای یعقوب ای بناسر که او از فعل از ابراینده است
 و ای بهادین که او از فعل از ابرده است مراد انت که بسیار
 اتفاق افتاده که غلبه بر کسی جمع شده اند و برسم تردیدی
 خدمتکاری ازجا آورفته اند و او را احق و متکبر گردانیده اند
 و بدان واسطه سرودین او را برده اند و بدانکه توفیق از نزد خدای
 است و بمقدار است و او دهند و منع کنند چیزها
 هر چه دهد خدا دهد و هر چه کند خدا کند و با خادم خود
 علی بن الطری گفته که ای علی دوست تو آنکس است که ترا آگاه
 برساند و رفیق تو آنکس است که عیب تو بر تو ظاهر گردد اند
 و برادر تو آنکس است که راه راست بتو نماید و یاسیدی علی
 ابن عثمان علیه الرحمة و الصلوات گفته که ای علی بر تو یاد که سر

۱۱۹
 با پوشینه داری که اگر اسرار پوشینه داری خدای تعالی را
 از خود راضی کنی و هم او را گفته که ای علی بدان که کار
 دشوار است و سپردن راه خدای تعالی سهل نیست و فرموده
 که هر کس که بداند که از بدل او راجه فایده حاصل می شود
 هر چه از دست میدهد بر او آسان شود و فرموده که هر کس
 که اقوال و افعال و احوال او در همه اوقات مطابق کتاب
 و سننه نباشد در دیوان مردان مثبت نشود و فرموده که
 اگر چنانکه بر یک ران من یکی نشسته باشد و گوشت مرا می
 برد و در یک ران دیگری نشسته باشد و در دست او باذ
 بیزی باشد و مرا باذ می زند و غسل بر من میدهد بر دل من این
 دو فعل مساوی باشد بدانکه **حضرة سیدی قدس الله تعالی**
 سنه الغریز در ابتدای حال باین نوع میفرمود اما در آخر کار
 می گفت که اگر با نصد کس بر بهلوی راست من نشسته باشند
 و در بند آن باشند که لذتی در احتیج من رسانند و با نصد کس

دیگر در بهلوی جیمن نشسته باشند و بمقراض ایشان گوشت
من می برند نه ایشان را از فعل خود زیاده حاصل شود و نه ایشان
از کار خود نقصانی لاحق شود و سیدی ابرهیم را گفته که ای
ای ابرهیم هر کس که خواهد که شیخ تو باشد تو مرید او شو
و هر کس که دست پیش تو دارد تو دست او را بوسه ده و هر
کس که خواهد که بر تو بیستوای کند تو او را بیستوای خود
دان و آخر موی ایشان را از دنبال که سر محل حوادث است
و هم او را فرموده که تقرب با اهل دنیا دل را سخت میکند
و تواضع با ایشان خدای تعالی را خشم می آورد و تعظیم ایشان
گاه را زیادت می کند و هر کس که تعظیم ایشان میکند
مذموم است و هم او را گفته که ای ابرهیم درویشان را دوست
و گرامی دار و خدمت ایشان مشغول شو و از برای ایشان قیام
بکن و با ایشان مسکین نهاد باش و تواضع کن و چون و جوانمردی
بکار آور و ایشان را و دعای ایشان را عنایت دان و خود را در دل

ایشان علی بن اکن که روز قیامت ایشان را دولتی باشد
بمچون دولت پیغمبران علیهم السلام و هم او را گفته که ای
ابرهیم درویشان را حقیر مدار و ایشان را عیب مکن که درویشی
اگر چه پیش مردم عیب است اما پیش خدای تعالی هنر است
ای ابرهیم می یاید که در روز فقر باشی و ایشان را دوست
داری و ترا با ایشان مشابعتی باشد که رسول خدای علیه
الصلوة والسلام فرموده که هر کس که او را با قومی مشابعتی
باشد از جمله آن قوم است و هر کس که قومی را دوست
دارد او را با آن قوم حشر کنند ای ابرهیم درویشان را از سر آرد
خدمت کن و در رضای ایشان آنچه توانی بقتدر رسان
و فرموده که هر روز پنج نوبت شمشیر قدر در روی من کشیده می شود
گویند رقیب ان الله كان عليك رقیبا بنظر فقره و ملاحظه
من می کنند **و فرموده** که خلق عالم استماع کرده اند که ایشان را
خدای است اما بحق معرفت او را نمی شناسند اگر چنانکه او را

بشناسند خوشی عیش دنیا ایثار زانیا شد **و فرموده** که اگر کسی
 مدّة العسر بعبادة خدای تعالی مشغول باشد و از طاعت یک ساعت
 غافل نشود بلی در آن مدّة که يك لحظه از وفوت شود نقصان
 آن يك لحظه زیاده از سود آن مدّة بود **و فرموده** که از روی من آنست
 که هیچکس را نشناسم و هیچکس مرا نشناسد ریشمانی کا و بکردن
 خود کنم و از شهری به شهری می روم مکرر در زمرة اهل سلا
 مُدّرج شوم **و فرموده** که مقبول تر مردان آنکس است که چون
 از حضرة عزت جل جلاله و غم نواله التماسی کند برودی خوا
 باور رسد **و فرموده** که اگر خواری من به مهیود رسد ایثار از مدّت
 بر مدّت زیاده کردد و فرموده که مرد غافل کامل در اغلب
 احوال بباذن باری سبحانه و تعالی هیچ کاری کند و حال
 بد رجه از کمال می رسد که اگر چیزی بکسی می دهد از جهت خدای
 تعالی می دهد و اگر ندهد نظر او بر رضای خدای است **و فرموده**
 که اگر کسی شمارا گوید من بآسمان صعود کردم او را تصدیق کنید

۱۸۱
 چه اگر این سخن دروغ است مضرة آن با و عاید می شود و
 شمارا ارتصديق او هیچ زیانی نیست و اگر راست می گویند
 و شمارا نکذیب او کنید شمارا مضرة رسد **و فرموده** که می باید که
 درویش در هر کجا که بود با کتساب کمالات مشغول باشد چه
 رسول خدای علیه الصلوة والسلام چنین فرموده که هر آنکس که
 امروز او بدتر از دی روز او بود او در فتنه است و هر آنکس که
 امروز او مثل دی روز او بود او مغیون است و حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره الغریز فرموده که صحبت مدارید الا
 با کسی که بواسطه صحبت او نفی دنیوی یا اخروی نیما
 رسد و با کسی که از صحبت او نقصانی نیما رسد صحبت مدارید
و فرموده که چون چیزی نیکو بیا موزید مردمان را تعلیم کنید
 که شمارا ثمرهای نیکو بدهد **و فرموده** که عشق دامن حق است که
 دل اهل صفرا بآن صید می کند و هیچ چیز نیست در کسی که
 الفت با کسی نمی کرد و کس با او الفت نمی کرد **و فرموده** که مرد کامل آنست

که در وجهها رصفت باشد یکی آنک خدای تعالی بمرتبت صحبت او
 خلق بذر را مخلوق نیک مبدل کند یکی دیگر آنک هر قصه
 که محض عزت جل جلاله و عم البریه نواله رفع کند جواب بشود
 یکی دیگر آنک هیچ چیزی او را از باری شبحانه و تعالی غافل و ذاهل
 نکرد اند تا غایتی که اگر قریب بیست هزار یا صد هزار کن روح جمع
 و هر یکی الناس حاجتی کنند حاجت همه گزارده گرداند و هیچ کس
 از ایشان مشغول نشود بل که دل او با خدای تعالی بود و خدای تعالی
 بمرتبت او حاجت ایشان روا کند یکی دیگر آنک همه کس را معرفت
 مرتبه و کمال او نباشد بل که کسی او را بحق المعرفة داند که مشاهده
 حضرة تواند کرد از برای آنک قوم در حضرة جمع می شوند و در آن
 حضرة تمیز میان مرد و یم مرد و ثلث مرد و ربع مرد و کسی را که حجت
 کمتر از این مقدارها مذکور باشد می توان کرد **و فرموده** که مرد آنست
 که بمحاکم فکر دی روزی کند در امروزین فکر و اندیشه نکند
 و توکل بر خدای تعالی کند و شغور و لذت را ترک کند و بمسقت و تقب

معناد ستود **و فرموده** که جود خدای تعالی اقتضای آن میکند که
 سعاده را ببرد مان بخشند و هیچ شایسته نخلی در آن نباشد و
فرموده که هر کس که لاف از خود زند و چنان اظهار کند
 که مرا چیزی چند هست که دیگران نیست و با من چیزی چند
 همراه است که با دیگران نیست و بر من چیزی چند مکشوف است
 که بر دیگران مکشوف نیست باینکه که اینها که او دعوی میکند
 دروغ است و او باین صفات متصف نیست **و فرموده** که از
 جمله جوانمردی نیست این که کسی گوید مرا دوست دارید و زیاده
 من بکنید و بر من تردد کنید **و فرموده** که تجار من با زبان
 بیه و یتیمانست و سود خود در آن می بینم که ایشانرا خدتی کم و چون
 یتیمی را گریان می بینم همه عضوهای من بلر می آید **و فرموده**
 که از رواق ام عبیده بیرون مروید تا از آفتاب سلامت باشید
و فرموده که در ویش قبله ایست و امامیست که خلق افتدا
 باو میکنند می باید که اقوال و افعال او مطابق شرع محمدی باشد

فَاتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوسًا جِهَاتٍ فَاصْطَلُوا وَاصْلُوا نَحْنُ
نُشَوِّذُ وَدُرُوشُ دَرُوهَرُ مَوْصِفِي كَهْ فَرُودْ آيْدُ مَرْدَمَانِ اِنْ
سُودْ مَنْدُ شُونْدُ وَاوِيَرُ نَفْعِي بَيَايْدُ **وَفَرْمُودَه** كَهْ دُرُوشُ حَاجِ اسْتِ
بَحِيرِي جَنْدُ كَهْ اَزَانِ كُزِيرُ نَيْسِتْ مَثَلِ عِلْمِ فَرْضِ وَضُو وُسْتِ وَضُو
وَنَمَازِ وَآخِ مُفْسِدِ اِيْنِ هَرْدُو اسْتِ وَفَرْضِ وَسْتِ غُسْلِ وَصُومِ
وَحَجِّ وَفَرَايِضِ وَسُنَنِ اَنْ وَغُسْلِ مَيِّتِ وَنَمَازِ بَرَاوِ وَمَثَلِ بَرَاقِبَتِ
شَيْخِ خُودِ دَرِ حَيَوَةِ شَيْخِ وَبَعْدِ اَزْ وَفَاةِ اَوْ وَحَقِّ شَيْخِ خُودِ مَسْأَلَتِ
وَمَعَاوَنَتِ مَسْكِينَانِ وَشَفَقَتِ بَرِيْمَانِ كَرْدَنِ وَمَثَلِ كَلَمَةِ
حَقِّ دَرِ زَمَانِ خُشْمِ وَرِضَا كَفْتَنِ وَكَلَمَةِ حَقِّ قَبُولِ كَرْدَنِ اَزْ هَرْ كَسِي كَهْ
بَاشْدُ خَوَاهِ اَزْ وَبَزَلِ تَرُو خَوَاهِ كُوجِكِ تَرُو مَثَلِ تَرْدِ دَرْدِ وَسَنَانِ
كَرْدَنِ اَزْ بَرَايِ اَلِكِ اِيْشَا زَا مَعَاوَنَتِي كُنَنْدُ وَتَصَدِي قَضَا حُجَّاجِ
اِيْشَانِ سُدْنِ جِهْ رَسُوْلِ خُدَايِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ **فَرْمُودَه** كَهْ
بَعْدِ اَزْ اِيْمَانِ سَرِ عَقْلِ دُوسْتِي بَا مَرْدَمَانِ اسْتِ وَجَاعَتِي كَهْ بَا مَدِيكِرِ
خُدَايَا دُوسْتِي مِي كُنَنْدُ اِيْشَا زَا دَرِ بَيْسْتِ دَرَجِهْ بَاشْدُ وَهَرْ كَسِي

۱۸۸
دَرِ بَيْسْتِ دَرَجِهْ بَاشْدُ اَزْ قَبْلِ اِنْ طَایِفَهْ اسْتِ كَهْ اِيْشَا زَا رُوزِ
قِيَامَتِ هِيْجْ تَرَسُ وِيْمِي نَبَاشْدُ وَبَايْدُ كَهْ دُوسْتِي بَا مَرْدَمَانِ اَزْ
جِهْتِ خُدَايِ تَعَالَى كَنْدُ نَهْ اَزْ بَرَايِ حَاجَتِي يَا اَزْ بَرَايِ جَاهِي كَهْ كِي رَا بَاشْدُ
دُوسْتِي بَا اَوْ كُنْدُ جِهْ اَكْرُ دُوسْتِي اَزْ بَرَايِ خُدَايِ تَعَالَى بَاشْدُ دَرِ
دِيْنِا وَآخِرَةِ مَرْدَمِ بَدِيْهْدُ **وَفَرْمُودَه** كَهْ چُونِ كِي دُرُوشِي بَا مَسْكِينِي رَا
بِوَاسِطَةِ دُرُوشِي وَسَكَنْتِ اَزْرَدَهْ مِي كُنْدُ بَارِي سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
مِي فَرِيَايْدُ كَهْ اَنْكَسِرْ كَهْ اَزْرَدَهْ گِرْدَانِيْدُ كِي رَا كَهْ غَيْرِ اَزْ مَنِ هِيْجْ
يَا رِي دِهَنْدِهْ غِي يَايْدُ بَدْرَسْتِي كَهْ بَا مَنِ مَبَارَنَهْ وَمَحَارِبِهْ مِي كُنْدُ
هَرْ كَسِي كَهْ بَا خُدَايِ تَعَالَى بَحْكُ دَرَايْدُ بِي شَايِبِهْ هَدَفِ سَهَامِ
غَضَبِ رَحْمَانِ كَرْدُ وَبَزْخِمْ فِتْنَةَ بَاءِ بَغْضَبِ مَرَاةِ **وَفَرْمُودَه**
مَجْرُوحِ شُودُ نَفُودُ بَا اَللهُ مَنَهْ **وَفَرْمُودَه** كَهْ عَاشِقِ شُويْدُ وَاَزْ
مَرْدَمَانِ بَكْرِيْزِيْدُ وَغَزَلَتِ اخْتِيَارِ كُنَيْدِ وَبَكْرِيْدُ كَهْ جَايِيْدُ
سَمَآءِ حَاصِلِي شُودُ وَنَجْمِ تَحْقُقْهَا رَا سَمَآءِ حَضُوضِ مِي كَرْدَانْدُ
وَفَرْمُودَه كَهْ عَشَقِ اَزْ شَمْعِ بِيَا مُوزِيْدُ بِوَاسِطَةِ رُزْدِي زَيْنِكِ وَاسْلِكِ

چشم و سوختن بدن شیخ عاشقان است **بسی**
 ای شمع زرد روی که با اشک دیده
 سرخیل عاشقان مصیبت رسیده
 زهاد وقت خویشی می سوزوی کداز
 تا خود جز از صحت شیرین بریده
 و عشق را سه فایده محموده هست کم خوردن و کم خفتن
 و کم گفتن نتیجه کم خفتن بیدارست و نتیجه کم گفتن
 حکمت است و نتیجه کم خوردن زیرکی است **و فرموده** که هر نوبت
 که درویش مجدداً توبه میکند انعامی و لطفی مجدد است که در
 شان او ارزانی می دارند که بیشتر از تجدید توبه درویشان
 سعادت مستحق نبوده **و فرموده** که این دولت که خدای تعالی
 مراداده است ثار و زقیامت باقی خواهد ماند **و فرموده** که
 باری سبحانه و تعالی در آخر بن داذ انچه در اول بن داذ مترجم
 رحمه الله تعالی میگوید بدان که اگر کسی رافقی معنوی حاصل می شود

۱۲۴
 اول او را بشارت ها میدهند تا مجدانه روی بکار آورد و بیست
 امارت را قوی گردانید که مجد و سعی بر میان بندد چون مدتی
 با کتساب اعمال مرضیه اشتغال نموده او را تحویفی حذر میکنند
 تا مغرور نگردد حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز میفرماید که
 مرا اول و آخر مساویست یعنی همه بشارت است دیگری ناید
 که مرد وقتی بجمال می رسد که در آخر کار همچون اول می شود یعنی
 او را در عالم معنی خندان ممکن بیدامی شود که با مردم خیانت معاش می
 تواند کرد که بیش از آن که او را از معنی حظی روزی شده بود معاش میکرد
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز میفرماید که خدای تعالی
 آخر کار مرا هم چون اول گردانید این دو محل در میان معانی این
 کلام بدیع بخاطر آمدن و مسطور شد و الله اعلم بما اراد منه
و فرموده که هر آنکس که بجای روزه و در آن موضع که جای بیاید
 بنشیند و از بای کردن مردم نهان شرم دارد باری سبحانه و
 انوشرم دارد و او را بیاورد **و فرموده** که از جمله صفات درویش

آنست که چون سخن گوید محکمت گوید و اگر حرکت کند از
 برای خدمت بود **و فرموده** که از جمله صفات درویش آنست که
 همچون آب روان بهر چیزی که رسد آنرا پاک کند و بمقتضی و
 من الماء کل شیء حتی انرا احیا کند درویش نیز بهر کس که رسد
 دل مرده انکس زنده کند و او را از کدورت نفسانی پاک کند
و فرموده که درویشی که باین صفات متصف باشد از جمله آن درویش
 که خدای تعالی ایشانرا برگزیده است و نعمت تقرب حضرت
 جلال در شان ایشان ارزانی داشته و ایشانرا بنوعی از خواص
 درگاه خود گردانیده که بهیچ جانب دیگر انجا نمیکنند و
 بعلم الیقین می دانند که ایشانرا غیر از خدای تعالی بهیچ سید و سرور
 نیست **نصراع** هُم الْقَوْمُ كُلُّ الْقَوْمِ يَأْمُرُ خَالِدٍ **و فرموده**
 که درویش را چون نظر بپاکول باشد قیمت او بمقدار آن خزان
 که از وی بیرون می آید **و فرموده** که هرگاه که درویش نظر بملبوس کند
 کار بر او ملتفت شود و هرگاه که خلق را از خود کمتر داند عیبها

افکار هر شود **و فرموده** که مرد را باید که نظر بر پاکول و ملبوس
 نباشد و الا این معنی میان او و میان خدای تعالی بازنحالی شود
 و مامل و ملتفت او در معرض فوت باشد و اما در کار درویش
 نکند و الا بزبان خلق افتد و از جنک و خصومت محبّر باشد
 و الا بیلاها مبتلی شود و از درویشی و شک دست شکایت کند
 و الا سبب خواری و منکّت او شود **و فرموده** که می باید که اگر
 بدعتی در میان خلق ظاهر شود انکار آن بکنند و نکندارند که
 دنیا ایشانرا فریفته گرداند و بهر دنیا مشغول باشند و
و فرموده که مقبل انکس است که در دنیا کار آخرت بسازد **و فرموده**
 که فرزندان اولیا تا هفتاد و بیست و باولیا منسوب اند **و فرموده** که اگر
 جناتک مناخران بطریقه متقدمان باشند متقدمان
 مساعده ایشان کنند و اگر جناتک بطریقه ایشان ملوک
 ندارند متقدمان ظالمی را بر ایشان مسلط کنند و جدا که ایشان
 دست در دامن متقدمان زنند نافع نباشد **و فرموده** که دست

از همه چیزها بداید و هیچ چیز ذخیره نکنید و اگر چه اندک
چیزی باشد از همه کاهها بپرسید و اگر چه آن کاه
نزد شما اندک چیزی نماید **و فرموده** که سفر دین را ثواب میکند
و فرموده که زبانا چیزهای نیک معناد کنید **سفر**
لا تَطْفِقَنَّ بِمَا كَرِهْتَ فَرَمًا نَطَقَ اللّٰهُ لَكَ حَدِّ فَيَكُونُ
و فرموده که هر آنکس که طالب چیزی باشد و بر تحصیل آن قادر
نباشد وظیفه آنست که صبر پیش گیرد که صبر کردن نتیجه آنست
که بران چیز فایده یابد **و فرموده** که اگر دو کس با هم دیگر شریک
باشند و خیانتی از یکی صادر شود برکت از میان ایشان برود
و فرموده که مؤمن در هر جای که باشد سبک رحمت خلق
و فرموده که نگاه داشتن چیزها و بخیلی بآن کردن بد اعتقاد
در شان باری سبحانه و تعالی چه اگر اعتقاد او در راز قیامت
خدای جل جلاله صحیح بودی از نخل و امساک اجتناب کردی
و فرموده که آداب شست درویشان است و زین و آرایش تو را

و فرموده که انس با خلق گرفت از خدای تعالی بریدن است
و فرموده که بهترین مردمان آنکس است که از سودی کسی
نگذد **و فرموده** که حلال اندک است چون چیزی می خورید
اجتهاد کنید بقدر وسع و تقصص نمائید که آن چیز که شما
شناور خواهید کرد حلال است یا حرام و با وجود تقصص بلع بکریه
مستغول باشید مبادا که اجتهاد شما غلط شود **و فرموده**
که هر کس که سینه کند و جدی بکار آورد بجای که مراد
اوست برسد و آنچه مطلوب اوست بیاید **و فرموده** که خدمه
درویشان کردن صحت یقین را زیاده میکنند **و فرموده** که
طریق حق را در غمی توان یافت الا بصیر و فرموده که قدر
باری سبحانه و تعالی بخندان است که افهام بکردار آن تواند گشت
و افکار بلامان آن توانند رسید و فرمود که نوحه زن فرزند
مرده همچون نوحه نایچه که او را استیجار کرده باشند نیست
فرقت میان سوز کر جان خیزد تا آنک بر شما نش بر خود بند

و فرموده که هر آنکس که دوست دارد که میان خلق او را شهرت
 باشد بدست است **و فرموده** که هر کس که بغیر عزتی که خدا
 تعالی بوی دهد و خواهد که خود را مغرر گرداند خوار شود و
 فرموده که هر آنکس که نکاح از برای خدای تعالی بکند خدای
 تعالی جل جلاله مونات او را ست آورد و او را از حوادث نگاه
 دارد و فرموده که هر آنکس که از یقین محروم شد از درجه برتر
 کاران او را حرمان روزی گشت و فرموده که جیری یا حیاءت
 خوردن سبب حصول برکت و نزول رحمت و نعمت است
و فرموده که از جانب خانه شما تا اجل خانه حق بمسایکی دارند
و فرموده که کاران سخت تراست که شما گمان می برید و دشوار
 تراست از آنچه شما تصور میکنید و فرموده که فرزندان احمد محمد
 و عبید الله و عبد الرحمن نام کنید بدانکه مبسوط تر ازین معنی
 بیش ازین کلمات مذکور شدن و بعضی ازین کلمات آنست که در وضعی
 دیگر بنا بر مناسبتی که در آن است مسطور شده و فرموده که

هر کس که نفس خود را از برای خدای تعالی خوار کند خدای
 عز و جل او را نفوی روزی گرداند و بسبب آن مغرر نشود
و فرموده که هر آنکس که از برای درویشی و بیجاکی درویشی را تحقیق
 کند خدای تعالی او را خوار گرداند و فرموده که هر آنکس که
 بحق المعرفة حق تعالی بشناسد بکلی خود را با خدای تعالی دهد
و فرموده که هر آنکس که بصحبت نیکنی رسد و فلاح نیابد
 عجب اگر او را هرگز فلاح حاصل شود **و فرموده** که هر آنکس که از افعال
 سوزمند نشود چگونه از اقوال من سوزی یابو خواهد رسید
 و فرموده که در قرآن مجید فکر کنید تا شمار راه راست بنماید
 و فرموده که هیچ عاقل شکایت بفاصلی و سلطان نکند **و فرموده**
 که اگر کسی دعوی برین خانه کند که مسکن منست بی منازعت و
 مرا حجت تسلیم او کم و فرموده که اگر کسی او را کمال معرفت هست
 برد خانه اهل دنیا نه ایستد و فرموده که بیش من ثابت نشده
 است که من از درویشانم بنا بر آن از چیزی که حق درویشان است

مضیب خود بر نمی گیرم **فرموده** که هر کس که بواسطه توان
خدای تعالی عاصی شود تو در شان او کاری نیکو بکن تا خدای تعالی
و تقدیر طاعتی کرده باشی **فرموده** که وقت بمحون
شیر است اگر توان از آبروی آن زیبرد **بیت**
مکن عرضایع با فئوس و حیف که فرصت عزیزست و الوقت ^{سيف}
و نیکی است که وقت را افعال نکند و فرموده که ایمان و اسلام
است که انصاف از نفس خود بستاند و اگر کسی را بر حق
باشد ادا کنی و فرموده که هر برادری که در دنیا ترا از وی
سودی رسد در آخر این از وی سودی تو نخواهد رسید
فرموده که هر آنکس که درویشی یا مسکینی را از جهت فقر
و مسکنت اذیه رساند با خدای تعالی بجنگ آمده است
و فرموده که دوست می دارم که در اتم عیب جماعتی
نشیند و قرآن خواند و جماعتی نشینند و هت خوانند
و فرموده که هر آنکس که در دمت او قریاطی از صدق باشد

بر صراط نکند رد و فرموده که بذر که او را توفیق مساعد
کند قدر نعمتی که خدای تعالی او را ارزانی داشته بداند
و غیر او هیچکس قدر این نعمت نداند و فرموده که مرد کامل نباشد
الا وقتی که بعد از وی اثر برکت وی ظاهر شود و فرموده
که قرآن را بر سر و مسکنت بخواند که بسیار کس هستند
که قرآن می خوانند و قرآن لعنت بر ایشان میکند **فرموده**
که نزدیک ترین راهها بخدای تعالی تعظیم امر خداست و شفقت
بر خلق او **فرموده** که سماع عیار از دلی و حد اینست یعنی
عبارة از آنست که اعضا و جوارح را از ارتکاب معاصی و دل را
از جبری که منافعی حق باشد نگاه دارند و فرموده که طریقه
ما را بنابر سه چیز کردندی انک سوال کنیم دیگر انک اگر کسی ما را
چیزی هذر د ن کنیم دیگر انک ما را چیزی نباشد **فرموده** که
نشان درویش صادق آنست که همت او مجموع بود و بپا کند نباشد
و چشم از غیر خدای تعالی فرو گیرد و بمشاهده و ملاحظه غیر مشغول

نشود و دل او حاضر بود و اعضا و جوارح او آرمیده باشد
و فرموده که نتیجه کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن
 بیشتر رفتن است **و فرموده** که هر آنکس که بناه بمال برده مالش
 اندک شود و آنکس که بناه مخلوق برده خوار شود و آنکس که بناه
 خدای تعالی برده بزرگ شود **و فرموده** که هر آنکس که فضیله خود خدای
 تعالی رفع نکند عاجز شود و راه کم کند **و فرموده** که هلاک
 شخص به آنست که مشغور نفس شود و خلاص او بآن است که از
 تصرف او بیرون رود و هر کس که مالک نفس شد او را
 سیاده حاصل گشت و هر کس که نفس مالک او شد خوار گشت
و فرموده که چون خدای تعالی بیکي به بند خواسته باشد
 او را دشمن دنیا و اهل دنیا و دوست آخره و اهل آخره گرداند و
فرموده که چون خدای تعالی از من راضی باشد همه مصایب
 من آسان گردد و اگر مرا از خود دور کند با انواع بلا مبتلا باشم
و فرموده که هر کس که در میان دنیا و دین بنشیند او را ترس و خوف

باشد مبادا رخت او تر گردد و خراب شود الا وقتی که نرک
 جمال خود بکند تا شخص در میان کار دنیا و آخرت متردد است
 و خود را بکلی مشغول آخره نمیکند جای ترس است و وقتی از فکر
 شیطان ایمن توان بود که نظر بمال عروس دنیا نکند و در
 امور اخروی یک جهت شوند الا وقتی که آن نعمت از ایل شود
 و فرموده که توبه آنست که نیت کنی که با سرکاه نروی بمحبت
 سیر با بسنان غی رود **و فرموده** که ترس از پناه خدایت
 و خدای تعالی به آن ناز پناه راست می دارد نفسی را که به بی ادبی
 معناد شده باشد و فاضلترین عمل آنست که از سر علم باشد
 که قرآن ریسما نیست که خدای تعالی و تقدس میان بندگان
 فرستاده است هر آنکس که همتش بآن کند افعال
 و اقوال خود موافق و مطابق آن گرداند رستگار شود و مبتلا
 باشد و بیروزی و عنینت یابد و هر آنکس که از اترک کند و بی
 روی آن نگردد و از آن ادب نیاورد هلال گردد و شیمان شود

و انگاه ندارد شیشمانی سود و فرمود که خدای تعالی گاه بود
 که از جهت دوشان خود غیر بر دیگران کند و ایشان را
 هلاک کند و بر دوشان بنظر لطف نکرده و رحمت کند
 و گاه بود که بر کسانی که با ایشان بزرگ کرده اند بنظر عفو
 نکرده و رحمت کند و فرمود که سماع عبارت از آنست که دل را بخدا
 تعالی دارند و این دولیت که انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام طالب
 ادراک وی اند و اولیا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تمنای آن
 میکنند و فرمود که علوم اهل تصوف بیا موزید و نفس را قلم
 آن اگر اه کُنید که جذبات حق تعالی درین زمان اندل است
 و فرموده که غالب آنست که ریخی که با اهل عراق رسد بواسطه
 دویز باشد یکی آنک زکوة نمی دهند و دیگر آنک بنظر ستفقت
 و احسان ملاحظه هدیکری کنند و فرموده که نصیحت مکن
 الاکی را که نشانه قبول درو بیایی که نصیحت وقتی که قبول نکند
 فضیحه است و فرمود که وقتی که دانه کدم و جوی غایب

حمت ندارند و بای بران نهند آن دانه در حضرة باری
 سبحانه و تعالی شکایت کند و آن شکایت سبب کرائی
 زخ شود و فرمود که چون حق کسی در کردن فقیری باشد
 می باید که با دای آن قیام نمایند و اگر حق او در دست کسی
 می باید که طلب کنند که عند الله ضایع نخواهد شد و
 فرمود مراد خدای تعالی آنست که بزرگ راسه صفت
 باشد یکی آنک بوعده خدای تعالی واقع باشد و یکی دیگر آنک
 بواسطه قضای خدای تعالی او را فراغت از چیزها باشد یکی دیگر
 آنک بکوفت در خدای تعالی مشغول باشد و فرمود که از ترس
 خدای تعالی محاسبه نفس حاصل می شود و از محاسبه نفس
 مراقبه باری سبحانه و تعالی بنیای گردد و از مراقبه دوام متغوا
 بخدای تعالی ظاهر میگردد و فرمود که هر آنکس که ذوق از
 ولایت حاصل شود از جمله آن طایفه است که ایشان را روبرو
 هیچ ترس و هیچ اندوهی نباشد و فرمود که اگر خواهید که

اسلام کی بایند در خرید و فروخت و داد و ستد اورا از ما
 کنید که اگر درین دو کار انصاف بکاری آورز مسلمانست
و فرمود که خلائق تمامادام که حج کنند و زیارة رسول الله
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات روند نیکوی در بیان
 ایثان باشد **و فرمود** که هر کس که نظری کنی کند که نه
 محم او بود اورا نزد خدای تعالی هیچ عذری نباشد و با خدای
 تعالی گستاخی کرده باشد **و فرمود** که وقتی که شما را حاجت
 باشد و بر عزیت ام عبیده قادر نباشید از جهة خدای تعالی
 دوسه کام از جانبی که راه ام عبیده است بپنید و حاجت
 نخواهید که خدای تعالی آن حاجت بر آورد **و فرمود** که درویش
 هرگاه که ختم گیرد از جهت خود اورا پنج رسد و هرگاه که کار خود
 بخدای تعالی رها کند خدای تعالی از جهت او ختم گیرد و اورا
 یاری دهد بی انک اورا گروهی و اهلی باشد که ممد و معاون
 او باشند **و فرمود** که کار و بار دنیا خواه اندک و خواه بسیار

از آخری خواهد بود و کار آخر از آن کز پرواستغنا نیست
 و بغیر کار آخر مشغول شدن رخصتی و رنجیست که برخود
 می نهند و فرموده که غالب آنت که ذریه اولیا بنظر رحمت
 ملحوظ می باشند و فرزندان ظالمان بنظر خشم ملاحظه می باشند
و فرمود که هر آنکس که اورا سعادت دادند نه بکوشش
 و سعی اوست و آنکس که اورا بدبخت گردانید اند نه بقصد ^{اوست}
 قلم تقدیر درازند بر سعاده و شقاوه جاری شده است و از حیا
 باز ایستاده و از آبرو هیچ وجه تغییر نخواهند کرد و در آخر کار
 سعاده و شقاوه هر کس بنیامیشود **و فرمود** که هر آنکس که بعلم
 مشغول شود اورا نزد ماد و سهم است سهمی از جهت علم و سهمی از
 جهت فقر و اگر چه بواسطه استغال بعلم نزد ما نتواند آمد و
و فرمود که عاقل آنکس است که هر کاری که خواهد کرد در آن کار
 فکر کند که چرا میکند و از برای که میکند و اگر چنانک کاری
 باشد که از برای خدای تعالی میکند می باید که در آن کار شروع کند

و اگر چنانکه کاری باشد که از برای غیر خدای میکند می باید که از آن کار
 بپرهیزد و آنرا ترک کند **و فرمود** که با کسی که در وفقی باشد
 مخالفت نکنید و صحبت مدارید و با اهل فضل و هراکس که از
 اوصاف موصوفیه در شما زیاده می شود مصاحبت کنید **و فرمود**
 که هراکس که مکه یا مدینه یا صلح را زیاده کند و اثر آن
 زیاده در دین و یقین او ظاهر نشود دلیلست بر آنکه آن زیاده در
 ارفاق و قبول نیست و فرموده که امتثال او امر الهی را شعار خود
 سازید و بصیحت خلایق مشغول باشید و متابعت نفس نکنید
 و پیوسته با او مخالف باشید و فرمان شیطان مبرید **و فرمود**
 که هراکس که عبادتی بکند و نظر او بر آن باشد که مردمان
 او را به بینند از نظر لطف خدای تعالی بپسند و هر کس که توجه
 بخدای تعالی کند و نظر او بر خلق نباشد خدای تعالی خلعت
 عفو و غفران و احسان او را مشرف فرماید **و فرمود** که ای
 خجالت که مرادای قیامت خواهد بود بواسطه تقصیرات که

کرد ام

کرده ام و مرا خجالت آن زمان خواهد بود که بعصای ام
 و نیکوکاران از من پیشی گرفته باشند و بخدای تعالی نزدیک شدن
 باشند مرا چه عذر باشد آن زمان که نزد کسی ایستاده باشم
 که هیچ چیز بر او پوشیده نیست هر چه بپوشانست و هر چه آشکار
 است همه میداند **و فرمود** که چون خدای تعالی و تقدس
 می خواهد که کسی با در زمره اولیا مندرج گرداند او را چهار
 نعمت می دهد یکی آنکه کافی مهمات او می شود دیگر آنکه او را
 حمایت می کنند دیگر آنکه او را رعایت می کنند دیگر آنکه
 او را راه راست می نماید چون این چهار دولت حاصل شد چهار چیز
 دیگر او را معزز و مکرم میکرد اندکی آنکه نوشته پیشانی
 یکی دیگر آنکه او مصاحبه با ملائکه علیهم السلام میکند و یکی دیگر
 آنکه او سخن با مردگان می گوید و مردگان با او سخن میگویند یکی
 دیگر آنکه چون بمقام برسی روز تمیز میان مرحوم و معذب میکند
مضلل نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی

سر العزیز فرمود که بیک نوبت زنی کافه فرزند خود را بر
دوش نشاند بود و محضه رسول خدای علیه الصلوة والسلام آمد
و از سر خشم نظر بر محضه رسالت علیه افضل الصلوات و اکمل
الحیات می کرد و سبق عنایت ازلی سلسله ارادت او را تحریک
می داد چون زمانی دیر نظر بر رسول خدای علیه الصلوة والسلام
کرد طفل او با و از آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرمود که ترا
حکونه معلوم شد که من رسول خدایم طفل گفت روح القدس را
تقلیم کرد در آن حالت جبرئیل علیه السلام با رسول خدای صلی الله
علیه و سلم گفت ازین طفل سوال کن که جبرئیل کجاست
رسول خدای علیه الصلوة والسلام و الحیة و الاکرام سوال کرد
طفل گفت اینک جبرئیل از جانب راست تو نشسته است
تو او را می بینی و او ترا می بیند و جماعت که در مجلس حاضر اند او را
معی بینند ما در طفل چون این حال مشاهده کرد گفت لاخبر النظر

و کلمه شهادت بگفت بعد از آن گفت و احسنا که درین مدت متابع
توئی کردم رسول خدای صلی الله علیه و سلم گفت هیچ باک نیست که
من این زمان مشاهده میکنم گفت ترا از بهشت می آورند بعد از آن
آن زن متوجه منزل خود شد در راه بیفتاد و روح تسلیم کرد
و گفت و جنوط او را از بهشت بیاورند و رسول خدای علیه الصلوة
و السلام بیک بای در جنان او می رفت صحابه سوال کردند که چرا
بیک قدم می روی فرمود که ملک بسیار با جنان او همراه می روند
اللهم اجعلنا ممن سبققت لهم منك العناية الازلیة بمنك
و یجودك یا ارحم الراحمین **فصل در مرصنه و وفاته**
نقلست از سنی رابعه قدس روحها فرمود که یک شب
بیدار گشتم و محضه سیدی رافدس الله سره العزیز نزد خود ندیدم
برخاستم و پیام بالا رفتم آن محضه را دیدم بپرایتاده بود و
محاسن مبارک در زمین می مالید و گریه میکرد مراد بید فرمود
که بیش ای من بنزد او رفتم و گفتم ای سیدی من ترس که خدا

تعالی غدر با من نخواهد کرد من گفتم بر این حالت و کرم
مبنی بر حقیقت فرمود که کرانی و قحطی همچون قحط و کرانی
زمان یوسف علیه الصلوة والسلام در میان خلق پیدا خواهد
شد و مردم مانر اطاقت این بلا نخواهد بود بعد از آن مرا گفت
ارضا می نمایم در خواه که اگر این بلا خواهد بود مراقب
و بلا از مردمان دفع کند و آن شب تا روز این حال بود بعد
از دوسه روز او را مرض و فاقه بدید آمد **نقلست**
که چون حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بمرض
وفاته رنجور شدند شیخ یعقوب قدس الله روحه او را گفت ای
درین رنج از دار الفنا بدار البقا رحلت خواهی کرد فرمود که
بی و بچند سال پیش از آن یک نوبت ازو سوال کرده بود که
عمر تو چند سال خواهد بود و فرموده بود که جماعتی از عارفان
گفته اند که صد سال خواهد بود چون درین نوبت فرمود که
ایام عمر منقضی شد شیخ یعقوب گفت ای شیخ پیش ازین

۱۲۴
فرموده بودی که صد سال است و هنوز مدتی از آن مانده
است و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که
مقدر چنین بود که صد سال مرا عمر باشد اما روح خود را
فدای کارها مردم کردم **نقلست** که در مرض موت
حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز اهل بیت او و او را
سیدی عثمان نزد او حاضر شدند سیدی علی قدس روحه
آن حضرت را گفت مرا وصیتی کن فرمود که ای علی هر آنکس که
کاری بیک بکند تنفع آن باورسد و هر آنکس که کاری
بذ بکند بشیمان شود **مصرع** و آنگاه بشیمان شوی و سوز دارد
او را سیدی علی یک نوبت دیگر الناس وصیت حضرت سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز همین سخن فرمود تا سه نوبت
این صورت اتفاق افتاد و مقصود سیدی علی آن بود که
حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز خلافت خود را
باو کند بعد از آن او را گفت ای فرزند من تو شیخ بنی عثمانی

یعنی توشیح و خلیفه بعد از من بعد از آن فرمود که فردا چه روزی
 گفتند روز پنجشنبه فرمود که فردا روزی خواهد بود که ملائکه
 بسیار حاضر شوند و در آن بزرگ نقره که از خال تو بر آید چند
 نعمت خدای درین مقام ریزان شود که از روز اول تا این زمان
 ریزان شده است بعد از آن گفت با خدای تعالی از جهت شما
 عقیقه کرده ام که مادام که شما خدمت درویشان کنید
 آن عقیقه کثاده نخواهد شد می باید که طریقه شما بسند
 باشد و مطابق طبع درویشان باشد **نقل است**
 که چون حضرت سیدی عیسی و فاته و بخورش سیدی
 ابرهیم گریه میکرد و حضرت سیدی او را منع می فرمود يك نوت
 او را گفت ای ابرهیم سزاوار است که بر جد خود گریه کنی
 جدی که صدر نشین بود در هفتاد و يك مجلس آن مجالس
 با انواع نازین آراسته بود بعد از آن سیدی ابرهیم قدس روحه
 گفت سیدی ابوالنوح بن خضرو که در اسکندریه می باشد

از اهل این مجالس است فرمود که نه گفت فلاکس از حامده
 مصر از اهل این مجالس است فرمود که نه گفت فلاکس از وراء
 از اهل این مجالس است فرمود که نه ای ابرهیم ایها که تو میکوی
 از اهل مجلس ام عبیده اند سیدی ابرهیم گفت بس این مجالس
 در کجاست فرمود که در شهری چند است که غیر از خدای تعالی
 حل جلاله و رسول او صلی الله علیه و سلم و انکس که ایشان را
 توبه داده است هیچکس نداند ای ابرهیم این مجالس در خراب
 محار است و شمار ازین هیچ خبری نخواهد بود **نقل است**
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره الغزین درین مرض هیچ نمی
 خورد و در هر روزی بسیار بقضا حاجت می رفت حاجی سعید
 رحمه الله تعجب کرد و گفت این منی برجیست که چیزی نمی خوری
 و در هر روزی بسیار بقضا حاجت می روی فرمود که ای سعید
 این گوشت است که که اخته می شود خدای تعالی باین وعده کرده
 است که چون ازین جهان رحلت کنم هیچ از گوشت دنیا بر

اندام من باشد این زمان مغز استخوان باقیست و امروز بیرون
خواهد آمد که بعد از آن نقل کنیم پس روز وفات یک نوبت یاد و
نوبت جری سفید از اندرون او بیرون آمد بعد از آن بجوار حضرت
حق تعالی پیوست و این رزیه عظمی در روز پنجشنبه دوازدهم
جمادی الاول سنه ثمان و تین و تسمایه وقت بیست و نهم
شد و شیخ ثقی الدین فقیه نهر در آن خود را بفصل آن حضرت
مستوف کرد و شیخ حاجی جان آن حضرت برداشت و بقیه
سیدی شیخ بچی بخار بردند و دفن کردند و تکبیر احرام گفتند
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
یک ماه از اسهال در رحمت بود و هرگز درین رحمت آهی نکرد
و هر روز سی نوبت اتفاق مجلس می افتاد و در هر نوبتی وضو
می ساخت و دور کعبی می گزارد **نقلست** که در زمان
شیخ عربن ترکی نزد او آمد و دست بر اندام مبارک او نهاد و گفت
ای سیدی از گوشت اندام تو هیچ باقی نیست حضرت سیدی

سیدین

قدس الله تعالی سر العزیز گفت مقصود این بود **نقلست**
که چون وفات آن حضرت نزدیک رسید اهل بیت او برو کرد
شدند و کربیه می کردند حضرت سیدی قدس الله تعالی سر
العزیز زمانی غش کرد و چون باهوش آمد سیدی علی بن
علیه الرحمة والغفران او را گفت ای سیدی مرا وصیتی کن
فرمود که ای علی طاعت خدای تعالی باید کرد که نافرمانی او نکنند
چه شریفترین مردمان آنکس است که طاعت خدای تعالی او را
مستوف کرده است و ناکس تر مردمان آنکس است که نافرمانی
خدای تعالی او را نازل کرد اینده است ای علی دورترین دوران
بمعرفت خدای آنکس است که ختم خدای برضای او اختیار
کند بعد از آن یک نوبت دیگر از خود برفت چون باهوش آمد
کلمه شهادت بگفت و فرمود که رحمت خدای بکسی نزدیکست که
کار نیکو میکند و فرمان خدای تعالی می برد بعد از آن آیه ان رحمت
الله قریب من المحسنین بخواند و بعد از ساعتی دیگر یک نوبت

دیگر کلمه شهادت بگفت و فرمود که هر کس که هست مقدّر است
 و هر کاری که می کنند حساب آن بازمی آید داد و اگر کسی
 طاعتی کند مسکور و مأجور بود و اگر کسی معصیتی کند مذموم
 و او را عذاب کنند و آخر کلمه که بر زبان مبارک آن حضرت جاری
 گشت کلمه شهادت بود **فصل نقلست** که
 بعد از وفات حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز او را
 خواب دیدند و می فرمود که من و اهل امّ عبید در ریخیم
 من بنام می کنم و ایشان خراب میکنند **نقلست**
 که سیدی محی الدین ابرهیم بن سیدی عمر فارورئی رحمه الله
 او را خواب دید و او را گفت کتاب تبصره یاد کن **نقلست**
 که شخصی آن حضرت را خواب دید و نجاست بان در دست او
 بود آن شخص سوال کرد که این چیست ای سیدی که در دست
 داری گفت بدنیاملوّث نشدم الا باین مقدار که از آن می ستدم
 و باین می دادم این نجاست که در دست من است آنست

نقلست که آن حضرت را خواب دیدند که در میان
 اصحاب خود بود و می گفت ای درویشان قرآن بخوانید شخصی
 از آن جماعت برخاست و گفت کسی که قرآن نماند جکند
 که بگوید که قل هو الله احد بخواند هر کس که سه نوبت
 قل هو الله احد بخواند او را ثواب جتنی قرآن باشد **نقلست**
 از سیدی عمر فارورئی طاب ثراه گفت چند نوبت نزد قبر حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز حاضر شدم و سخن می گفتم
 و از قبر جواب می شنیدم مبنی بر آن يك نوبت شکایتی از امور دنیوی
 می کردم از قبر آواز آمد که من بگفتم بحسب خود مرادید و گو
 خود خبر من شنیدید یعنی طریقه من می دانید و همچنان ملتفت
 امور دنیوی می شوید و يك نوبت دیگر از چیزی شکایت
 می کردم از قبر آواز آمد که حاجت ترا کار دارند **فصل**
فیما ذکر فی خلاصه المفاخر نقلست از شیخ تقی الدین علی
 ابن المبارک الواسطی طاب ثراه گفت روزی حضرة سیدی قدس

تعالی سرّ العزیز باجمعی از اصحاب در شرط نشسته بود حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز فرمود که آرزوی ماهی بریان
 کرده داریم هنوز این سخن تمام نفرموده بود که ماهی بسیار بر روی
 آب آمدند و بسیاری از آن خود را بیابا لا انداختند حضرت سیدی
 فرمود که این ماهیان بحق خدای تعالی از من سوال کردند که من
 ایشان را بخورم بعد از آن در ویان آنج می خواستند از آن
 ماهیان بریان کردند و بخوردند در آن حالت شخصی از
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز سوال کرد که مرد ممکن
 را صفت چیست فرمود که صفت مرد ممکن آنست که دهه
 خلایق هر تصرفی که خواهد تواند کرد در ویش گفت نشاء
 انکسر که او را این دولت داده اند چیست فرمود که نشاء
 او آنست که اگر بسر و دنبال و استخوان که از این ماهیان
 مانده است اساق کند که برخیزد و برود برخیزد و بروند
 بعد از آن بدست مبارک اشارت کرد و گفت ای ماهیان

ربزمان خدای عزوجل برخیزد و برود هنوز سخن تمام نکرده بود
 که آن استخوانها باز ماهی گشتند و هم از آن راه که آمده بودند
 بدریافتند **نقل است** از سیدی علی خواهرزاده
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز گفت روزی در خلق
 حضرت سیدی نشسته بودم و غیر از آن حضرت هیچکس در آن
 خلوق نبود بعد از آن جناب احساس کردم که یکی نزد
 اوست نگاه کردم مردی پیش او نشسته بود که من هرگز
 او را ندیده بودم آن مرد زمانی دیر با حضرت سیدی قدس الله
 تعالی سرّ العزیز سخن چند بگفت بعد از آن از روین خلوق
 بدر رفت و همچون برق در هوا روان شد بعد از آن من باند او
 رفتم و از حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز سوال کردم
 که این مرد که بود فرمود که تو او را دیدی گفت بلی فرمود که
 این مردیست که بواسطه او خدای تعالی جانب من محیط
 نگاه می دارد و آن یکی از چهار کس است که از خواص درگاه

خدایند اما سه روز است که او را مجبور گردانیده اند و او غی و اندوه
 من سوال کردم که چرا او را مجبور گردانیده اند فرمود که مسکن
 او جزیره ایست در بحر محیط و سه شب از دران جزیره باران
 می بارد او را در خاطر آمد که اگر این باران که درین موضع می بارد
 در معموری باریدی خوش بودی و ازین خاطر استغفار کرد و بسبب
 این اعراض که او را در خاطر آمد او را مجبور گردانیدند من
 گفتم ای سیدی او را ازین حال اعلام کردی فرمود که از و شرم
 داشتم که این صوفیه بگویم من گفتم اگر چنانکه مرا اجازه دهی من او را
 ازین حال اعلام کنم فرمود که تو او را اعلام میکنی من گفتم
 آری فرمود که سربه پیش انداز من سربه پیش انداختم از بالا
 سر خود آوازی شنیدم که سر بردار چون سر برداشتم خود را در
 جزیره از محیط دیدم در کار خود حیران گشتم و در آن
 موضع بترس آمدم آن مرد را دیدم او را سلام کردم و صورتی که از
 حضرت سیدی استماع کرده بودم با او بگفتم او گفت از تو التماس

خواهم کرد و توقع دارم که به بتقدیم رسانی من گفتم هر چه بفرمایند
 جان کنم گفتم این خرقة من برگیر و در کردن من کن و مرا
 بروی بکش و ندان که این جزای انکس است که بر خدای تعالی اعتراض
 کند من خرقة در کردن او کردم و خواستم تا او را بروی بکشم
 استماع کردم که هائقی میگفت ای علی دست از و بردار که
 ملائکه آسمان با و از بلند کویه از برای او میکنند و از خدای تعالی
 میخواهند که او را عفو فرماید و حق سبحانه و تعالی از و راضی
 بعد از آن من لحظه بهیوش شدم چون باهوش آمدم خود را
 نزد حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغریز دیدم بی دامن که
 چگونه رفتم و چگونه باز آمدم **نقل است** که چون بیان
 وفات سیدی شیخ منصور قدس روحه نزدیک منکوحه او
 گفتم که بسر خود را وصیتی کن فرمود که بسر خال خود را
 وصیت خواهم کرد منکوحه با او درین باب مبالغه می کرد و آن
 جواب میگفت بعد از آن سیدی شیخ منصور قدس الله روحه

بسید عاقد و بسرخود گفت بروید و فلان درخت بن آورید
 بسروئی برفت و بسیاری ازان درخت بیاورد و حضرت ^{سیدی}
 قدس الله تعالی سره العزیز برفت اما هیچ درخت ازان نیاورد
 سیدی منصور فرمود ای احمد چرا درخت نیاوردی فرمود که از
 جهة آن نیاوردم که هر درختان در تنبیه بودند و مراقبه آن
 نبود که هیچ کدام را ازان بریم بعد ازان با سکوچه خود ^{گفت}
 چند نوبت از خدای تعالی درخواست نمودم تا بعد از من بر من قایم
 مقام من باشد فرمودند که بعد از تو خواهر زاده تو خواهد
 بود **الله اعلم حیث یجعل السالکة نقلست** از تنبیه
 الاسلام عبد الله الیافعی که در خلاصه المفاخر جنین آورده
 که بعضی گفته اند که یک نوبت حضرت سیدی قدس ^{الله}
 سره العزیز استماع فرمود که قوالی این ابیات می خواند
 و چون سیدی این ابیات بشنید مضطرب گشت و رنجور
 شد و در آن رنجوری وفات یافت و ابیات هذ **شعر**

اِذَا جِئَ لِيْ لِيْ هَامَ قَلْبِيْ بِذِكْرِكُمْ • اَنْوَحُ كَمَا نَاحَ الْحَمَامُ الْمَطْوِيَّةُ
 وَفَوْقِيْ سَحَابٌ يَمْطُرُ الْهَمَّ وَالْآسَى • وَتَحْتِيْ مَحَارِبُ الْآسَى تَنْدَفِقُ
 سَلَوًا اَمْ عَمْرُو كَيْفَ حَالُ اَسْرَاهَا • تَقْتُلُ الْاَسَارَى دَوْنَهُ وَهُوَ
 فَلَا اَنَا مَقْتُولٌ فِي الْقَتْلِ رَاحَتِيْ • وَلَا اَنَا مَمْنُونٌ عَلَيْهِ فَيَعْتَقُ
 یعنی جو شب در آید از یاد وصل جانان
 جانم بنوحه آید چون مرغ بر درختان
 ابر بهار کوی هر لحظه بر سر من
 اندوه و درد و محنت بار از بجای باران
 از بند غم رهایی صورت نمی توان بست
 چون کردم برآمدت محو محیط احزان
 که خون من بر روی خونی بود بموقع
 در بای دوست مردن لطیف بود بهمان
بسم فی ذکر خلفاء قدس الله ارواحهم
فصل نقلست که بعد ازان که حضرت سیدی قدس ^{الله}

بات

سره العزیز در فردوس اعلی متوطن شد اما ذان حضرت سیدی
 علی بن عثمان قدس روحه بحای او بنیست و بسیرتی نیکو باد و
 بسری بُرد و اصحاب حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
 را اعزاز و اکرام بسیار فرمود و ملوک ایشان را مبدول
 می داشت و با وجود این همه بقصر خود معترف بود سخنی داشت
 که در دلهای مردم بغایت جای گیر بود روز ختم می رفت و رُود
 ختم او را ایل می شد و سخاوتی تمام داشت و او را نمولی بود
 و درویشان را می گفت دنیا از من غارت کنید و برگیرید
 و می گفت من روی شک دارم اگر چنانکه مراد نیای نباشد
 که رعایت برادران کم با ایشان ملاقات نتوانم کرد
 و اکرام درویشان بغایت میکرد و سفرهای خوش از برای ایشان
 می کشید و در هر روز جمعه در ام عبیده سماع میکرد و مجلس را
 قدر نبود که در آن سماع حاضر نشود هر آنکس که حاجتی
 از او التماس میکرد خواه دنیوی و خواه اخروی حاجت او گزارد

می شد و می گفت هر آنکس که او را حاجتی هست باید که از
 من درخواست کند و هر آنکس که از دایه خود شکایت
 دارد و هر آنکس که زمین او بی رویه و هر آنکس که از پادشاه
 شکایت دارد و هر آنکس که از زن خود شکایت دارد تا
 که مرا خبر کند که من جان کارا و بکنم و بغایت تعظیم اهل
 ام عبیده می کرد و با سیدی ابرهیم لبس می گفت ای فرزند من
 کمیت که او را قدر آن باشد که همچون اهل ام عبیده بود که
 با مذا و شب نظر بر روی جد تو میکنند و عاده بسندید
 او آن بود که با بیچارگان و مسکینان دوستی بسیار میکرد
 و او را فروتنی تمام بود و بسیار نفس خود را سر زدن میکرد و
 می گفت حال کسی که او را سوار و پیاده نباشد چه خواهد
 بود و مراد او ازین اسب و پیاده ظاهری نیست و کرامات اظهاری
 می کرد و می گفت کرامات یقین مریدان را زیادت می کند و سعی
 میکرد که بیشتر اوقات در ام عبیده باشد و غرض او آن بود که

حضرة سیدی رافدس الله تعالی سره العزیز بیند و در زمان او
امنی عظیم و ارزانی تمام بود و میگفت این ارزانی و امن پنجه زمان
حضرة مقدسه است **نقلست** از شیخ مقدم نواب بکر
رحمة الله تعالی گفت با سیدی علی بسفر می رفتم یک نوبت دیدم
که خود را بر زمین انداخته بود و محاسن مبارک بر زمین می
مالید و می گفت ای خداوند من مراد میان خلق رسول امیکنی
نه آیتی از قرآن و نه حدیثی از احادیث رسول خدای میدانم
بعد از آن از زمین برخاست و در آن سفر جریزهای عجیب ارف
بیناست **نقلست** که حضرة سیدی قدس الله تعالی سره
العزیز تعظیم او میکرد و او را بر دوشان مقدم می گردانید
و میگفت شیخ توی **نقلست** که یک نوبت از
ام عبیده بیرون رفت جمعی بزرگان از اصحاب حضرة سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز ارب او به فم الدین رفتند چون ایشان را
دید روی ایشان کرد و گفت سر حای ای بزرگان محب کار آمدید

ایشان گفتند حاجتی داریم و تو خلیفه سیدی احمدی و صاحب
وقتی فرمود که اگر نان و خرما و مال دینی می خواهید نزد من
هست و اگر خدای تعالی بخواهد در میان ستونهای دواقام ^{عبده}
طلب کنید بلی اگر حاجتی از من می خواهید چون در ام عبیده ^{باشم}
المناس کنید بعد با ایشان همراه شد و بام عبیده رفت و هر جا
که داشتند گزارده شد **نقلست** که سیدی علی قدس الله
روحه بابر از آن خود تواضع میکرد و میگفت اینها ملازمان
در خانه با دشاهند **نقلست** که یک نوبت حضرة
سیدی قدس الله تعالی سره العزیز از سیدی ابرهیم قدس روحه
استماع کرد که نام سیدی علی قدس روحه می برد و میگفت
شیخ علی حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت ای
ابرهیم چرا شیخ میگوی و سیدی نمی گوی سیدی ابرهیم گفت
عرب شیخ به دیگر می گویند حضرة سیدی قدس الله تعالی
سره العزیز گفت خدای تعالی در شان محی ذکر افزوده که ^{سیا}

وَحَصَوْرًا وَبَنِيًّا اِي ابراهيم از اين كه كفتي توبه بكن **نفكست**
كه فقيهي **يك توبت** بنزد او آمد و كفت اي سیدی تو از من
سوالی میکنی یا من از تو سوالی کنم سیدی كفت تو از من
سوال کن فقیه كفت من چگونه از تو سوال کنم و توفیقیه عالم
نیتی سیدی كفت سوال کن میکنم كه جواب توان
كفت فقیه كفت خدای تعالی فرموده كه **اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا خُلُوْا**
قُرْبَةً اَفْسَدُوْهَا وَجَعَلُوا اَعْرَ اَهْلَهَا اِذْلَةً تفسیر این
بگوی سیدی كفت تفسیر شما بگویم یا تفسیر ما فقیه كفت
ایامیان تفسیر ما و تفسیر شما فرق است فرمود كه بی
فرو هست فقیه كفت تفسیر شما میخواهم سیدی فرمود كه
مَلِكٌ خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ است و قرینه عبارت **اِذْلٌ** است یعنی
چون **مَلِكٌ الْمُلُوكُ** جل جلاله و عم البریه نواله در قرینه دل تو
نزول كرد آن منزل را بر متوطنان كه عبارت از ریا و
نفاق و خلق بد و تزویر و بهتان و فساد و طغیانست تباد

کرد ایند و هر چه خلاف رضای خدای تعالی است از اذان منزل
از علاج کرد و عزیز تر اهل آن قرینه را كه عبارت از شیاطین
خوار گردانید چون سیدی این تفسیر بگفت فقیه او را انضد
کرد و متعجب شد **نفكست** كه حضرت سیدی قدس الله
سره الغریب را وصیت كرد و كفت ای علی بضییب خود را
از شب فراگیر كه در هر شبی نثاری از حضرت ربوبیت بر
می آید و هیچكس بهر اذان حاصل نمی تواند كرد الا کسی كه
بیدار باشد سیدی علی كفت ای سیدی من قرآن نمی دانم اگر
شبی احیا كنم بجه و رد قیام تمام فرمود كه ای فرزند من و
نیک بسیار و دوسه ركعت نماز بگرار و الحمد در آن بخوان و بعد
اذان سر بر زانو نه و بنقصیر خود متعترف شو و بیدار نماز بضییب
حاصل شود و همچنین او را گفته كه دنیا دارا كرده ركعت نماز
بگزارد و به بیست دینار صدق كند و درویش دور ركعت نماز
بگزارد و در همتی صدقه بدهد رجحان و مرتبه درویش را باشد

و همچنین او را نصیحت فرمود که ای علی دنیا و هر چه در آنست عار
 دان تا کار دنیا بر تو سهل گردد و مرا پیش خدای تعالی نخل
 نکنی بعد از آن سیدی علی این نصیحت را نصب العین ساخت
 و آن عمل میکرد **نقل است** از شیخ ظهیر گفت با سیدی
 علی و سیدی عبد الرحیم قدس سرما بسفری رفتیم و در راه
 نزد شیخ عبد الحمود رفتیم و شیخ عبد الحمود پیش سیدی
 علی قیام نکرد بعد از آن سیدی علی بیرون آمد و سیدی عبد الرحیم
 نزد سیدی عبد الحمود رفت و گفت این چه معنی داشت که پیش
 برادر من سبزه ایستادی ای عبد الحمود تو نمی دانی که برادر
 من از آنهاست که در شان او بگویند **شعر**
 اذا ماراثة من بعد تر خلث وان هم بفعل فرجل خاها
 ای عبد الحمود وفاته خواهی یافت بر هیز بعد از آن نزد سیدی
 علی رفتیم و ملاجر که میان سیدی عبد الرحیم و شیخ عبد الحمود
 بود با او بگفتم جامه و میز خود بمن داد و همچنین باره را براف
 واز

و از

و از من سوال میکرد که برادر من چه گفت و در هر نوبتی جامه و ازار
 خود بمن میداد تا با نرزه جامه و با نرزه ازار بمن داد بعد از آن باران
 او مرا از استذن منع کردند **نقل است** از یکی از اصحاب
 سیدی علی قدس الله روحه گفت سیدی علی در حجاب بود من
 شب هنگامی بار شیراز برای او پیدا کردم و عزم کردم که فردا
 بامداد از برای او ببرم چون نماز صبح گزاردم از حجه حاجی
 بخانه رفتم فرزند خود را مرده یافتیم جنانک او را حرکت کردم
 هیچ حرکت نکرد من متفکر شدم که در خانه بنشینم و
 بنهییه اسباب دفن او مشغول گردم یا اول شیر سیدی برم
 هر چند مراد نفس آن بود که اول بدفن فرزند مشغول شوم
 لیکن بخلاف نفس اول شیر برگزفتم و خدمت سیدی کردم
 و فرزند را در لحاف مازا و به سجیدم چون سیدی رسیدم و
 سلام کردم فرمود که چرا ملول گفتم فرزند من احد وفاته یافته
 است آواری داشت و گفت فرزند تو وفاته یافت گفتم بلی

زنك مبارك او متغير شد واسك از دیده مبارك او روان
گشت و گفت از کدام راه عزریا سئل نزد بسرتو آمد و او را
قدرة آن بتا شد که بی اعلام من و بی آنک من رضا بد هم قبض
روح یکی از اصحاب من بکند چون من این سخن استماع کردم
متزدد شدم شیر بهادم و از نزد سیدی بیرون آمدم در راه
هر کس را که می دیدم خبر از اومی برسیدم و تصور آن بود که خبر برك
بسرتو بمن بگویند چون بخانه رسیدم بسرتو را ندیدم باز
او را گفتم بسرتو کجاست گفت در بیرون با کودکان بازی میکند
من حیران گشتم و گفتم مرا نزد او بر چون نزد او رفتم او را دیدم
بسلامت و تن درست می یارید **نفلست** که يك نوبت
حکم ترکانی بارض صالحیه آمدند و کوفتند ان بسیار با ایشان
بود چنانک آن موضع از ایشان به شک آمد جوان کوسید
درویشان بنزد سیدی علی قدس روحه آمد گفت اگر خانکد شاه
این حکم بر ما میکند رند وقت قارا مضیق می کنند سیدی علی

۱۵۰
و گفت تو ایند که این مقنعه را بمن بخشید و مرا کرباس خام
بعوض آن شمارا بدهم و هر چه شما خواهید از من طلب دارید
ایشان مقنعه را بدادند و حضرة سیدی قدس الله تعالی
سرّ الغریز کرباس بعوض با ایشان داد و آن مقنعه را بدادند
انفاق کرد **نفلست** که شب هنگام شیخ یعقوب
حضرت سیدی آمد حضرة مقدسه او را گفت درین شب
بچه کار آمد گفت ابلیس را دیدم که بر در خانه تو ایستاده بود
خواستم که او را بزنم مرا گفت ای یعقوب شما اهل انصافید
در خانه شما سرخ و زرد هست و از ان منست جکونه خانه
شما نیام حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریز برخاست
و محرم رفت گفت خدایا اگر در خانه من سرخ و زرد هست مرا
خبر دهید دختر کی بتم انجا نشسته بود بنت الشیخ گفت بر آهی
و ازاری از ان دختر کی بتم در خانه ماهست حضرة سیدی قدس الله
تعالی سرّ الغریز از انستد و انفاق کرد و عادت او آن بود که

و چون بخاست که جامه
بشود در میان آب بپوشد
و ی ایناد و جامه می

هرگز جامه خود با نشان و صابون نمی شست و آنرا اهسته
می فشرد و میگفت سعی در دوختن این برده اند اگر جانک آنرا
بخت بفتارم سعی ایشان باطل شود بعد از آن از میان آب بیرون
می آمد و در آفتاب توقف میفرمود تا آن جامه خشک شود و در آن
صورتی یافتند ابیغیر خدای علیه الصلوة و السلام فرموده امیر المومنین
عمر رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدای را علیه الصلوة و السلام
غیر از یک جامه نبود و چون آن جامه می داد تا بپوشید و بلال
می آمد و با یک غار میگفت چون هیچ جامه دیگر نداشت وقت بود
که بیرون آمد و کلمی در بر گرفته بود و هر دو طرف آن کلم را بدوش
خود محکم کرده بود و وقت بود که باز بیرون می آمد و وقت بود که
بیرون می آمد تا جامه مبارک او خشک می شد و عاده حضرت
سیدی قدس الله تعالی سر الغریزان بود که هرگز هیچکس را از برای
خود استخدام نمی کرد و میگفت من خود خدمتکاری در ویسان
اختیار کرده ام خدمتکار را چگونه خدمتکاری بود و اگر بخواست

جامه خود را از جانور پاک کند بنفس مبارک خود پاک میکرد بسیار
بود که در مجلس نشسته بود و سخن میگفت و چون تشنه می شد
خود بر می خاست و بمصنعی می رفت و آب می خورد و بازمی آمد و بسیار
روی دیوار می نشست و در نوع از یک طعام در یک موضع جمع
نمی کرد و تخمین یک کرده و نیم زیادت نمی خورد و می گفت اگر زیاد
از این بخورم شب سیر نخفتم و در شهر کرشنه باشد و در آن
مرا مطالبت کنند و ممکن که مطالبت مودی بخواهند شود
و درین صورت یافتند با امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده
مقول جنیت است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه می فرمود
که شب هنگام چیزی تمام نمی خورم مبادا شب گذارم و سپهر باشم
و در شهر کرشنگانی چند باشند **نقلست** که یک نوبت
حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغریزستی را دید که در
وقت پیشین چیزی خوردن مشغول بود او را گفت ای بنی السخیخ
در اول روز دو قرص نان تناول میکنی و پیشین همین طریقه

سلوك می داری و شام همین شیوه رعایت میکنی ای مبارک شش
قرص در روزی میخوری چگونه ترا ضعیفان و کمرنگان و مسکینان
بخطرات آید بعد از آن با او عهد کرد که غیر از اول روز و آخر روز
نخورد و عاده حضرت سیدی آن بود که چون طعام میخورد چنان
می نشست که هر دو زانو مبارک او در زیر بغل او بود و بسینه
مبارک باز نهاده بود تا شکم بر نهان کرد و چون جری می خورد ظرف
می شست و می آسامید و میگفت رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده که چون ظرفی از طعام بشویند ظرف شوینده را گویند
خدای تعالی ترا از نگاه پاک کرد اما دهجناک مرا از شیطان پاک
کردی و اگر آن آب را بیا شامند از بیماری و جنام و برص شفا یابد
و عاده حضرت سیدی آن بود که خرما و سایر فواکه را نمی خورد الا
وقتی که جذبان بود که همه مردم را قدره بر تحصیل آن بودی
و اصحاب را از تحمل شهادت منع میکرد که مبادا گواهی بدروغ
بدهند و ایشانرا از گواهی بدروغ می ترسانید و میگفت رسول

۱۴۷
خدای علیه الصلوة والسلام فرمود که هر کس که گواهی بدهد که آن
مال مسلمانی را زیان کند یا محضی را قذف کند یا عرضی
ببرد در حالی که خدای تعالی رسد که خدای تعالی از وی در خشم باشد
و او را هیچ وسیله خدای تعالی نباشد و هر کس که بر قضیه گواه
باشد و گمان کند گوشت و جوی خون از روی وی برود و در
هر دو جسم او نوشته بود که این از رحمت خدای تعالی است
و عاده آن حضرت آن بود که نامهای مردان و زنان را تغییر و تبدیل
می کرد و مجین از رسول خدای علیه الصلوة والسلام منقول است
و می فرمود که نام فرزندان احمد و محمد بنید و تصور آنست که
میگفت احمد و محمد دو نام است که برکت در آن بسیار است و
شیطان را درین دو نام دخل نیست و بسیار اتفاق می افتاد که
چون درویشان خرما میخوردند استخوانها را جمع میکرد و می نهاد
و روز بروز آنرا می میکید و عادت آن حضرت جنان بود که اگر کسی او
سخنی میگفت همه و خود ملنگت او می شد و از توجه با او اشتغال

نی کرد و اگر چه طفلی با او سخن میگفت و چون بوضو ساختن می رفت
خود کون بر می داشت و برزک و کوچک را سلام میکرد و اگر گه
بار می دید که در مریله انداخته بود بر میگرفت و می نشست و خرقه
خود بآن بار می زد یا یکی می داد که محتاج بود و اگر غلین او بآن
می شد قدری لیف می بستند و غزل میکرد و بعضی سوزن بآن
جوب بر می گرفت و غلین را اصلاح میکرد و میگفت کاری که از آن
جوب راست است احتیاج بسوزنی نیست و چون بوضو
میرفت از نظر مردم غایب می شد و دامن خود فرو می گذاشت و
اگر چه در شب ثاریک بود و استیجا بکلوخ بار میگرد و آرا
خرد میکرد تا کسی آنرا استعمال نکند و در قضا حاجت روی و
بقبله و آفتاب و ماه می کرد و چون از وضو ساختن فارغ می شد
کلمه شهادت میگفت و مردمان را ترغیب باین صوة میکرد و میگفت
رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرمود که هر کس که بعد از
وضو کلمه شهادت بگوید مهری از سلت بران کلمه نهند و در زیر

مضبوط

مضبوط دارند تا روز قیامت و از نخل و خلق بدنه میگرد و میگفت
رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرمود که از نخلی برهیز کنید
که نخلی هلاک گرداند قوی را که بیشتر از شما بوندند که نخل درختی
است در دوزخ و بدوزخ نمی رود الا نخل و جاهل سخنی دوست
مخدای تعالی از عابد نخل **نفست** که شیخ ابو علی اشکانه
شی که سر ما سخت بود حضرة سیدی با قدس الله تعالی سر الغریز
بمنزل خود برد تا او را ضیافت کند شیخ ابو علی باندرون خانه
رفت تا حال اطفال به بیند طفلان بحیزی خوردن مشغول بودند
بنشست و با ایشان بمواکله مشغول شد و چیزی از طعام باز
نماند و حضرة سیدی فراموش کرد که بر در ایستاده است
چون مؤذن بانگ نماز خفتن بگفت شیخ ابو علی بفرم نماز خفتن
بیرون آمد چون نظرا و حضرة سیدی افتاد بفریاد و گریه درآمد
و گفت ای سیدی فراموش کردم حضرة سیدی قدس الله تعالی
سر الغریز گفت ای مبارک این کار که تو کردی نیک بود و مواکله

و عیال فاضلتر بود و ضیافت قوت نمی شود هرگاه که ترا رغبت
باشد بیایم **نقلست** که درویشی حضرت سیدی را فتنش
تعالی سرّ العزیز میخانه خود برد ناضیافت کند و در خانه او
چیزی نبود که اطعام کند چون زمانی برآمد درویشان سیدی
آمدند او را گفتند چون چیزی نمی آوری مقصود از احضار چه بود
درویش گفت شما را حاضر کردم تا خدای تعالی برکت قدم شما جاری
بمزدهد که خورم حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
او را تصدیق کرد و برخاست و با جماعت درویشان بیرون
رفت بعد از آن باری میخانه و تعالی آن درویش را بر که قدم ایشان
فتح بسیار داد **نقلست** که یک روز حضرت سیدی
قدس الله تعالی سرّ العزیز با جماعتی از درویشان نشست بود
درویشی بامد و میزری شط شسته داشت دست سیدی را
بوسه داد و گفت ای سیدی این میز را از من بستان و میز خود
بمزدده حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز مکنش آن درویش

میداد داشت و میز خود بذود داد و از آن او بستد یکی از درویشان
که در حضرت سیدی حاضر بود تصور کرد که آن میزری توانست
با حضرت سیدی گفت آن بمن ده و میز من بستان حضرت سیدی
بموجبی که الناس آن درویش بود تقدیم رسانید و آن میز را
با او داد درویش بیرون رفت و آن میز را احتیاط کرد و کهن بود
باز کردید و آن میز را با سیدی داد و میز خود را باز بستد
نقلست که چون خرما و رطب حضرت سیدی قدس الله
تعالی سرّ العزیز می آوردند هر چه بذ بود می ستد و تناول میکرد
و می گفت من به چیزی که کمتر باشد سزاوارترم از برای آنکه می
من و آن چیز در کی مشابیهتی هست و همچنین منقول است از
سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که روزی
به پیشه رفت و دو عدد مسواک برید یکی راست و یکی کج آن
راست بشخصی داد و آن کج خود بر گرفت و قال انا الحق بمذا
نقلست که جمعی از خویشان سیدی او را گفتند

با ما همراه باشند تا بصریه روم نزد قاضی آن حضرت یا ایشان
 همراه شد و پشهر آمدند حضرت سیدی عسجد جامع رفت و
 بنماز مشغول شد ایشان نزد قاضی رفتند و آن حضرت را غیبت
 بسیار کردند قاضی کسی را بفرستاد و او را طلب کرد چون حاضر
 شد از سوال کرد که در جواب دعوی این جماعت چه میگوی
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریز روی بقاضی و گواهان
 کرد و گفت بر من گواه باشید که آنچه ایشان دعوی میکنند از آن
 ایشان است و مرا باندک و بسیار در آن حق نیست این بگفت و
 ایشان را سلام کرد و باز کردید چون بلام عبیده رسید جماعتی دیگر
 از خویشان از او بازخواست کردند و گفتند هر چه داشتی ایشان
 دادی و این زمان هیچ نداری حضرت سیدی گفت که آنچه ایشان
 می دانستند من بایشان دادم و خدای تعالی آنچه ایشان میدانستند
 و آنچه نمی دانستند بمن داد بعد از آن مدعیان بقدره باری
 سبحانه و تعالی باز خدمتکار او شدند و هیچ کاری مراد و شوق

۱۵۰
 او نمی کردند **نقل است** که حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سرّ الغریز سه نوبت بستان ابن سواده از مالکان بخزید در
 هز نوبتی بهاء آن تسلیم می کرد و ایشان به بیرون ام عبیده
 می رفتند و آنرا صرف میکردند و شب باز بام عبیده می آمدند
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریز می رفت و تحت
 مباحث با ایشان می داد و شفاعت میکرد تا بازمی ستند
 و یک نوبت دیگر از ایشان می خرید و با تسلیم میکرد ایشان
 بقاعده صرف میکردند و بام عبیده می آمدند تا سه نوبت
 این صورت اتفاق افتاد خویشان از او بازخواست کردند
 فرمود که ممکن است که بعضی از ایشان را در شب بستان خاطر
 آید و خدای تعالی بواسطه ایشان بر ما خشم کرد و حضرت
 سیدی علیه السلام مکروه می داشت که درویشان نکاح کنند
 و میگفت رسول خدای علیه الصلوة و السلام فرموده که زمانی
 بر امت من خواهد آمد که خلاص نیاید الا کسی که او را مال و

واهل و فرزند نياستد و فرموده كه زمانى برامت من خواهد
آمد كه هلاك شخص بدست زن و فرزند او باشد او را بدر وى
سرزنش كنند و بجزى كه او را طافت نبوذ تكليف نمايند
نقلست كه حضرت سیدی قدس الله تعالى سره العزیز
برنجیه آمد طفل بیامد و بای او را بوسه داد حضرت سیدی
قدس الله تعالى سره العزیز گفت كه ترا تعلیم كرده است كه پای
را بوسه دهی بعد از آن دامن بیای مبارک خود بپوشانید تا هیچ
كس دیگر بوسه بر پای او ندهد **نقلست** از شیخ مقدم
رحمة الله علیه گفت من و ما هان با سیدی احمد بودیم در روزی
بود كه باز بسیار می آمد و سر ما سخت بود و وقت نماز صبح بود
حضرت سیدی وضو بپا خت و دست فرو گذاشت تا زمانی
دیر انتظار می كردیم كه برخیزد و او مچنان نشسته بود و ما را
معلوم نبوذ كه سبب توقف چیست بنزد او رفتم بشه را دیدم
كه بدست مبارك او نشسته و جذان خون آشامیده

۱۵۱
كه سرخ شده بود دانستیم كه سبب توقف است حرکتی
بكرديم و بشه از دست مبارك او برخاست حضرت سیدی
قدس الله تعالى سره العزیز محشر رفت و گفت خدای تعالی
شمارا مواخذة مكناذ حق تعالی رزق او در ما قسمت كرده بود
و شما او را منع كردید و آن روز همه روز بواسطه فعل ما متا^{سف}
بود **نقلست** از احمد بن زفری رحمه الله علیه گفت حضرت
سیدی را قدس الله تعالى سره العزیز در بستان دیدم ملجی بر
دامن مبارك او نشسته بود سیدی دامن برداشته میگرد
و كریه میگرد و می گفت او را از وطن خود جدا كردم و غی دادم كه
وطن او كجاست بعد از آن او را از دامن خود بینداخت و گفت
تو این كار را خود كردی لا واخذك الله **نقلست** از شیخ
ابن مكارم فرمود با حضرت سیدی قدس الله تعالى سره العزیز
نشسته بودم استماع كردم كه میفرمود بسركت و مرا مضرت
مرسان بعد از آن ملثفت او شدم مكی را دیدم كه بر ساق او^{نشسته}

بود و جذان خون اسامیده که سرخ گشته بود من اورا بستم
 حضرت سیدی فرمود لا و اخذك الله و مكر را گفت ترا گفتم و
 قبول نکردی **نفلسست** که حضرت سیدی قدس تعالی
 سرّ العزیز خواب بود گریه بیا مذ و بر آستین مبارک او بخت
 وقت نماز جمعه در رسید و گریه بجان خفته بود مقراضی را
 طلب فرمود و آستین را بچید و بنماز رفت چون از نماز باز گردید
 آستین باز جای خود دوخت و گفت ای یعقوب جامه
 هانست که بود و هیچ تغییر در آن باز ندید نشد **نفلسست**
 که یکی از اصحاب سیدی کجشکی را صید کرد و ریمانی در پای او
 بست و اورا بیا و بخت کجشک و باز میکرد حضرت سیدی
 قدس تعالی سرّ العزیز از مجلس برخاست و از برای خلاص آن
 کجشک شفاعت کرد درویش قبول نکرد و با حضرت سیدی
 آيا این کجشک که من صید کرده ام از آن تو است یا ترا در آن
 هست حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز گفت مراد من

هیچ نصیبی و حق نیست بعد از آن درویش اورا گفت این کجشک
 از من می خری گفت بلی درویش گفت ای سیدی اگر تو بسلامت
 بر صراط بگذری من با تو باشم و بسلامت بگذریم سیدی قدس تعالی
 سرّ العزیز گفت بلی درویش گفت خدای تعالی گواه قولهاست
 حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز گفت بلی درویش
 گفت با من عهد بکن حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز
 با او عهد کرد و کجشک را خلاص داد **نفلسست** که حضرت
 سیدی قدس تعالی سرّ العزیز شبی بمطبخ رفت سکاکی
 چند را دید که قوصه خرما می خوردند و با هدی کجشک می کردند
 حضرت سیدی قدس تعالی سرّ العزیز بردر مطبخ بایستاد
 و ایشانرا محافظت میکرد تا کسی زحمت ایشان ندهد و میگفت
 ای مبارکان صلح باز کنید و با کل مسغول شوید تا هیچکس حال
 شما نداند و به منع مسغول نشود **نفلسست** که حضرت سیدی
 قدس تعالی سرّ العزیز درویش را که یکی با آستین می بست

فرمود لا و اخذك الله خدای تعالی ترا بگیرد خشم تو ساکن شد
نقلست که دمام عبیده سکی بود بغایت کرم خواجه بود
 ازورفته بود و کور کشته بود و مردم کرا هیت می داشتند که نظر
 باو کنند بنابرین اوقات دمام عبیده بیرون کردند حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز را ازین حال خبر شد هر روزی رفت
 و طعام از برای او می برد سک از پیش او دور می شد حضرت سیدی
 می گفت ای مبارک بایست و طعام بخور که من هیچ اذیت تو
 نمی رسانم روغن یا خود می برد و بر اندام او می مالید و جای در
 سایه از بهر او ساخته بود تا او را از آفتاب نکه دارد مدتی
 برین نوع تردد میکرد تا سگ را شفا حاصل شد بعد از آن از
 برای او کرم کرد و اندام او بیست و بعد از شفا او را بقاعده
 نان و آب می داد **نقلست** که مردی ترساجها را با
 گم کرد و بطلب آن از منزل خود بیرون رفت و آنرا باز نیافت
 چون مراجعت میکرد شب هنگام بام عبیده رسید شش تار یک

۱۰۲
 سرد بود و بواسطه آنک ترسایان نانی که سلمان تخته باشند
 نمی خوردند سه روز بود که هیچ نخورده بود برواق آمد جانک
 کس او را شناخت در میان درویشان نخواست حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز حال او از روی علم بدانست بنیاید
 و او را از خواب بیدار کرد و قال اقعدا ی مبارک مرد ترسا
 برت رسید و گفت ای سیدی من درویشی عزیزم از من چه سطلی
 حضرت سیدی گفت راست میگوی اما کمان من جانت که
 تو کرسنه بر خیز و چیزی بخور بعد از آن او را بمنزل خود برد و
 آرد بسیار و آب از برای او بیاورد و هیزم در تنور انداخت
 و فرمود که بر خیز و جان که خود میخواهی بنان تخت مشغول
 شو و خرما و ماهی نیز از برای او بیاورد و گفت بکار دجله رو
 و خود ماهی را بشوی آن مرد برخاست و نان تخته کرد و ماهی
 را بیست و بریان کرد و سیر خورد بعد از آن حضرت سیدی
 او را کراسان داد و گفت چیزی که مانده است در آن بیند

و بفرمان خود بر و با او همراه شدند و بلب دجله رفت جماعتی را
دید در کشتی نشسته ایشان را سلام کرد و گفت ای بزرگان اجرة
کشتی می شناسید که این درویش را با خود بر گیرید ایشان اجرة
بستند و آن مرد ترسار یکشتی نشانند حضرت سیدی
قدس الله تعالی سرم العزیز اورا گفت با ایشان هیچ سخن مگوی
ترا بشناسند و چون بمنزل خود رسیدی ایشان کنان را از کشتی
بیرون آورند و ایشان را گفت با این درویش سخن مگوید که او
سخن نمی گوید هرگاه که ایشان را می بیند او را از کشتی بیرون آورد
بعد از آن آن مرد را وداع کرد و باز کردید آن مرد ترسار آخر شب
بمنزل خود رسید و قصه خود با اهل و عیال بگفت و شفقتی
که از حضرت معصومه مشاهده کرده بود تکریر کرد و گفت خدا
تعالی با این مرد عنایتی دارد من بدینا و خواهم رفت بعد از آن
کلمه شهادت بگفت و اهل و عیال او جله مسلمان شدند
و این مرد بزرگ قوم خود بود روز دیگر قوم بدین او آمدند

۱۵۴
و مجموع قصه با ایشان بگفت و ایشان را راه راست دعوت
کرد دعوت او قبول کردند و همه با سلام در آمدند **سیت**
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظرداری
نقلست که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز
یک روز مجلس آمد و طفلانی چند باری میکردند خون او را دیدند
بگریختند حضرت سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز پیش جامه
ایشان بنشست و گفت شما باری مشغول باشید که من
مخاطبت جامهای شما میکنم **نقلست** که یک نوبت حضرت
سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز بدروان آمد طفلانی
چند را دید که با هدیگر جنگ می کردند ایشان را از هدیگر
جدا کرد و از یکی سوال فرمود که تو بزرگ هستی آن طفل گفت ترا
بفضولی چه کارست حضرت سیدی گفت ای فرزند من خدای
تعالی ترا سوددها را دادی کردی راست میگوی که فضولی
کردم **نقلست** که حضرت سیدی قدس الله تعالی سرم العزیز

در مجلس نشست بود طفلی ششم که پیوسته سیدی اورا ز عیال
میکرد بیا مذ و گفت کعبی چند میخواهم که بدان یازی کنم
حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت مرا کعب نیست
اما نان و خرما دارم بیا و بخور طفل بگریست حضرت سیدی
چون دید که طفل گریه میکند برخاست و گفت ای بزرگوار
ای مبارکات کیست که مرا به بنج کعب بخرد این خطائی بیرون رفت
و بنج کعب بیاورد و گفت من ترا خریدم حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره العزیز گفت من خود را فروختم و خدای تعالی بر قول ما
کواه است بعد از آن حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
کیسه بدوخت و آن کعبه داران نهاد و بطفل داد آن طفل
هرگاه که از بازی فارغ می شد آنرا با کیسه می نهاد و می آمد و بکعبه
حضرة سیدی می انداخت و میگفت این را از برای من نگاه دار
فصل نفلس از سید حسن نقیب و شیخ یعقوب کراز
و محبوب و جماعتی دیگر رحمهم الله گفتند در راه همامیه

۱۰۰
باحضرة سیدی بو ذیم جماعتی دیدم که می آمدند و شیخ غنیق
سالم آبادی در میان ایشان بود حضرت سیدی چون او را دید
بایاران خود گفت اگر چنانکه این بود مراد شناسم دهد در
جواب او هیچ نگویید و تحمل کنید بعد از آن از مرکوب فرود آمد
و سر برهنه کرد و قدم شیخ سالم آبادی و یارگیر او را بوسه داد
و شیخ سالم آبادی انحضرة را دشنام بسیار بداد و جدا نك
او را دشنام زیادت میکرد حضرت سیدی در تواضع و دعا
می افروزد چون زمانی برین حال بگذشت شیخ سالم آبادی مضطرب
شد و گفت زیاده ازین با تو حکم جدید کردم که موی از اندام تو
بعیوب آید و بدان واسطه ایمان از تو بستانم مطلوب چیست
بسیب این مذلت و شکستگی همه خلق را شکا رکردی و دولت
ازان نشست و ازان تو خواهد بود جدا نك او ازین نوع سخنها
می گفت حضرت سیدی از حال خود نکر دید بعد از آن مصلحه کرد
و از هر یک جدا شدند و نزدیک بود که ما از خشم هلاک شویم بعد

ازان حضرت سیدی قدس الله تعالی ستر العزیز مارا کنت امروز از
 این ملاقات کاری نیکو مارا میسر شد و اگر جنابک او این سخنها
 نمی گفت و از دل بدر نمی کرد هلاک می شد و ما بن مندی شدیم
نقلست که بستی مکتوبی بحضرت سیدی نوشته بود
 و دشنام بسیار در آن بود و نسبتها عبد بن حضرت کرده بود
 و حضرت سیدی قدس الله تعالی ستر العزیز و سیدی ابرهیم
 آن مکتوب را مطالعه کردند سیدی ابرهیم فرمود که من مکتوب
 می خواندم و در خاطر من آن بود که هر چند که سیدی هرگز بختم
 نمی رود اما این نوبت بختم خواهد رفت چون مکتوب تمام مطالعه
 رفت حضرت سیدی قدس الله ستر العزیز گفت خدای او را میگرد
 و مرا کنت با او بنویس من اللّٰه احمدالی سیدی الشیخ البتی
 المکرّم المحترم لا تخلنا من دعاک و همتک خلقنا هو لما
 یسألنا فاشأ نحن ثم قال اکتب الیه **شعر**
 اکافل لمن یأت لی حاسداً اندری علی من اسأت الادب

اسأت ادبک علی خالقی . و لم تر رض عنه بما قد وهب
 فکان جوابک ان زاد من . و سدّ علیک طریق الطلب
 یعنی مکتوب از احمد هیچ چیز است به شیخ بزرگ باختمت توقع
 آنست که ما را بدعایی یاز میکند و همتی با ما میدارد باری سبحانه
 و تعالی جناحه خود خواست ما را آفرید نه جناحه ما میخواهیم
 و این ابیات که مبسوط شده در مکتوب بنوشت و معنی ابیات
 آنست که بگو بانکس که بر من حسدی برد که توبی ادبی با کردگار من
 میکنی و نبعتی که او بر من ارزانی داشته است راضی نمی شوی
 جواب تو آنست که بسبب این سخنها که تو بن نوشتی باری سبحانه
 و تعالی زیادتی نعمت بر من ارزانی کرد انید و راه طلب بر تو بست
 بعد ازان مکتوب با و فرستاد چون بر مکتوب واقف شد
 بگریست و گفت راست نوشته است که راه طلب بر من مسدود
 شده است بعد ازان بستی به شیخ ابی شجاع گفت ازین مرد
 عهدی از برای من بستان تا ازین صورت از من فوت نشود که

این مرد آخر قوم است و درین هیچ شکی نیست اینها که من باو
نو شتم صبی برجه بودست الفقرا نقل کرد که چون حضرة
سیدی قدس الله تعالی سره الغریز مکتوب نسبتی میخواند مرا
نصورت آن بود که متغیر شود چون تمام بخواند من روی ارد
بگردانیدم و درین باب فکری میکردم مرا نا کرد و گفت روی
باز کن و این دو بیت بخواند **شعر**
و کنت ابا لی من زمانی بریة . اذ اکت عند الله غیر من
اذا کان سری عند رقی منزها . فاضری ما شیئی بغریب
یعنی چون مرا خدای تعالی هیچ شکی نیست اگر کسی نسبت شکی
بمن کند ازان باک نمی دارم و چون دل من با خدای تعالی
باستغراب اقوال حساد هیچ مضرت نمی رساند و گفت
ای رابعه در زمانی که این کار تفویض بمن می کردند مرا بقبل
این فریه بردند و ملکی از ملائکه مقربین سینه من شکافت
و هر چیزی که شیطان از دران نصیبی بود بیرون آورد بمحمان

که با رسول خدای صلی الله علیه وسلم کردند و اگر چنانکه این
صورت با من می کردند مرا طافت این کار نبود **نقلست**
که درویشی از جاده طعمای از برای حضرة سیدی قدس الله
تعالی سره الغریز بساخت و او را طلب کرد جامعی درویشان
با او همراه شدند ناقل این حکایت شیخ مقدم رجه الله گفت
چون نزدیک مقصد رسیدیم شیخ بقری بیرون آمد و حجاب
عزبان و درویشان با او بودند چون حضرة سیدی را قدس
تعالی سره الغریز بدید گفت باز کرد و الا مضرة بسیار ترا
برسانم و اگر باین شهر در آیی ترا بکشم و مردم ما را از دست تو
خلاص کنم و مثل این سخن چند رشت با حضرة سیدی قدس
تعالی سره الغریز بگفت و حضرة سیدی بسخی نرم آهسته با او
میگفت ما از برای خدای تعالی باین موضع آمده ایم اگر چنانکه
تو مشغول میشوی که خدای تعالی بر ما خشم نگیرد باز کردم شیخ
بقری گفت من مشغول خشم خدای شدم بعد ازان حضرت سیدی

قدس الله تعالى سره العزيز درویش مضیف را گفت ای سارک
 طعام بیاور تا در موضعی ازین مواضع آنرا نخوریم و مقصود تو
 فوت نشود درویش طعام بیاورد تناول کردند و باز گشتند
 شیخ بقری بعد از آن که حضرت سیدی مراجعت کرد و فائز
 یافت حضرت سیدی با فراست این حال معلوم گشت در راه
 برخاست و بروغماز کرد بعد از دوسه روز شخصی از اهل معنی
 بموضع شیخ بقری رسید برادر شیخ بقری از برای او طعامی بیاورد
 آن مرد صاحب معنی طعام نخورد و گفت من چگونه طعام تو نخورم
 و برادر تو بسبب بُسر رفاعی در دوزخ است میان برادر شیخ
 بقری و سیدی عبد الرحیم قدس الله روحه حاجتی تمام بود چون حال
 برادر خود معلوم کرد برخاست و بآتم عبیده آمد سیدی عبد الرحیم
 بدینت او آمد و از برای او طعامی بیاورد برادر شیخ بقری بگریست
 و گفت من طعام تو نخورم تا وقتی که حاجت من بکزاری و قصه
 که آن مرد صاحب معنی در شان برادر او گفته با سیدی عبد
 الرحیم

بگفت برخاست و بعزم دیدن حضرة سیدی قدس الله تعالى سره
 العزيز متوجه شد چون حضرة سیدی قدس الله تعالى سره العزيز
 او را دید گفت ای عبد الرحیم خیر است که آمده جواب داد
 که شخصی حکایتی با سیدی دارد توقع دارم که سخن او قبول کنی
 حضرة سیدی قدس الله تعالى سره العزيز او را دید گفت ای
 عبد الرحیم خیر است که آمده جواب داد که شخصی حکایتی
 با سیدی دارد توقع دارم که سخن او قبول کنی حضرة سیدی
 قدس الله تعالى سره العزيز گفت ای عبد الرحیم خدای سو کند
 که هر کس که این هیچ خال ترا دشمن دارد بدوزخ رود سیدی
 عبد الرحیم چون این سخن استماع نمود بگریست و برادر شیخ بقری
 را باندرون آورد و بقدیم سیدی افتادند و خندان بگریستند
 که حضرة سیدی پیر قدس الله تعالى سره العزيز بگریه در آمد
 و گفت گریه بس کن ای عبد الرحیم که حق سبحانه و تعالی شیخ
 را بخشید بعد از آن برخاستند و برادر شیخ بقری دوا شدند

و آن مرد صاحب معنی رسید آن مرد در روی برادر شیخ بقری
تبسم کرد و او را دل خوشی داد و گفت حق تعالی غم برادر تو زایل
گردانید و این شیخ بقری جان عظیم الشان بود که میگفت
در زمانه غیر از من و سیر ابو الحسن هیچکس دیگر نیست اگر جانم
او پیش من وفات می یابد روزگار خاص از آن منست و اگر جانم
من پیش از او در میگذرد دولت ثار و رقیامت از آن خواهد بود
فصل **نقلست** که یک نوبت دو درویش از
اصحاب حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در اول
شب با هم دیگر گفت و گوی کردند و حضرت سیدی قدس الله
تعالی سره العزیز در آن حالت حاضر شد و ایشان بواسطه
حضور او از حضومت باز ایستادند و هر یکی بجای استراحت
خود رفتند و تخفیتند اما همچنان کینه در دل ایشان بود
و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز در جای خود نشست
و بنام مغفول شد چون سحر درآمد یکی از آن دو درویش که جای

خواب او نزدیک تکیه حضرت سیدی بود بوضو ساختن
بیرون رفت و حضرت سیدی با عادت آن بود که در وقت
سحر بوضو ساختن می رفت بنا برین آن درویش دیگر کان برد
که حضرت مقدسه بود که بوضو ساختن رفت بعد از آن حضرت
سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بعبادت خود برخاست
که بیرون رود چون نزدیک آن درویش دیگر رسید درویش
کان برد که خشم او ست که میگردد بر جیت و او را بگرفت
و بر زمین انداخت و بر سینه او نشست و بدست و پای او
را می زد و او را بر می داشت و بر زمین می زد تا آنکه که از زدن
ملول شد و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز هیچ گفت
آن درویش که بوضو ساختن رفته بود باز آمد و سلام کرد
و گفت انعم الله صبا حک ای سیدی احمد آن درویش چون
آن سخن از خشم خود بشنید او را بشناخت دانست که
بر چه حرکتی اقدام نموده است بهوش شد و بیفتاد حضرت

سیدی قدس الله تعالی سره العزیز برخواست و دریا این او نشست
و دست مبارک بر سر و روی و اندام او می بالید و میگفت ای
فرزند من اندیشه مکن و غم مخور که این کار نیک بود که کردی و
برای واسطه نفل تو ثوابی چند حاصل شد خدای تعالی ترا جزای
نیک دهد و همچنین او را دلخوشی میداد تا ترس در رویش زایل شد
برخواست و سر برهنه کرد و دستار در گردن خود کرد و با استیلا
در خاک می غلطید و حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
او را دلخوشی میداد در رویش گفت ای سیدی مرا عفو کن حضرة سیدی
فرمود عفا الله عنك و عني و گفتم آن زمان که تو مرا می زدی
من از خدای تعالی درخواستم تا ترا بیا مرزد بعد از آن در رویش
نوبه کرد و از حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز التماس
کرد تا دعا کند و او پیش از سیدی وفات یابد حضرت سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز دعا کرد و در محل قبول افتاد و در رویش
بعد از دوسه روز وفات یافت و حضرة سیدی بخانه او همراه

چند روز و حشت تنهایی است آنرا که با جانان او چون تویی بزرگوار

من الجبابك يا خير الانام نجبا - وفاز من كنت في الدارين مولاه
شيع جنانة ابرهيم يوم قضى - محاسن جنة الفردوس
ان لم يكن نظرة الاحسان منك له - فكيف يحصل مطلوب غناه
والله لم يلقك لطفنا الى احد - الا ورب الوری المأمول اعطاه

نقلست که صدر بستان جامع موضوعی بود که زنا
و بردن فاسق در آن جامع می شدند و بفسق و فجور اشتغال
می نمودند و ایشانرا خانه جند بود که در آن خانه براه بود و
حضرة سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بامداد و شبانگاه
جهت وضو ساختن بر ایشان میکشید و بدر آن خانه می رفت
و يك نيك از ایشانرا انعم الله صبا حکم میگفت و در شب
انعم الله مساکم میگفت در ویان ازین صوة تعجب میکردند
و حال فسق ایشان با حضرة سیدی میگفتند جواب میگفت
که خدای تعالی شما را مگیر از نفس را الهام فسق و تقوی باری
سخانه و تعالی فرموده احمد کست که در میان سخی گوید

جونسیدی صالح بزرگ شد جماعتی را از درویشان برگرفت
و خانه ایشان را خراب کرد و جماعتی از ایشان را توبه داد حضرت
سیدی را از رجال خیر دادند فرمود که احسن الفتن ابن الفتن
بعد از آن عبادت خود بموضع ایشان بگذشت سیدی صالح را
گفت ای صالح خدای تعالی ترا مکی را دینیب این مبارکان مارا
ثوابی حاصل می شد تو ما را محروم کردی **نقلست**
که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز یک نوبت از
سیدی ابرهیم قدس روحه سوال کرد که اگر در کس این ستون
درویشی را بینی که زنا کند و از آن فارغ شود و برخیزد و راجه
گونه بینی گفت او را زنا کند بنیم حضرت سیدی قدس الله تعالی
روحه العزیز گفت این طریق جوامع دنی و طریق جد تو نیست
سیدی ابرهیم گفت پس او را چگونه بنیم فرمود که او را عارفی
خدا شناسین ای فرزند من ممکن است که در زمانی که بای کار
مشغول باشند خوف خدای تعالی در خاطر او آید و از بزرگاری توبه

باری سبحانه و تعالی توبه او قبول فرماید بحشم رضا مردم را
می باید دید بعد از آن گفت مرا جتنی که بآن چشم عیب برادران
بنیم کور شده است **نقلست** که بیشتر از وفات سیدی
عبد الرحیم را قدس روحه وصیت می کرد و می گفت اگر برادر
خواهد که کردن توبه می باید که مراد تو نیز آن باشد که مطلق
برادر است که خدای تعالی نیت تو و از آن او میداند **فصل**
فی تعظیمه لاهل القرآن و تخریجه علی الفراه نقلاست
که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز نزد شیخ عبد
ی دفت و بران جماعت که قرآن بر شیخ عبد الرحمن میخواندند
بیک قرآن میخواندند و در حالت تلاوة هر دو دست بر زانو می
می نهاد و راست و جب ملتفت نمی شد و اگر طفلی یک سوره
یا سوره زیادت نخواند بود آن مقدار که آن طفل خواند بود بر او
میخواند و می گفت اگر کسی قرآن بر کسی خواند و اسناد خود را **نظم**
نکند قرآن کلام الله را تعظیم نکرده باشد و چون او اهانه قرآن

خدای تعالی او را جزا کرد اند و هر کس که خدای تعالی او را جزا
 کند هیچکس او را جزا نمی‌دارد و عاده آن حضرة آن بود که چون
 بکسی می‌رسید که آنکس قرآن میخواند توقف می‌فرمود و بار
 نمی‌گذاشت و می‌گفت مرا قدر نیست که کسی که کلام خدای تعالی
 میخواند بگذرم و می‌گفت هر کس که قرآن کلام الله را مفتدای
 خود سازد و افعال و اقوال او مطابق و موافق کلام الله بود
 رستگار شود و می‌گفتند رسول خدای علیه افضل الصلوات
 و اكل الحیات فرموده که این طایفه که اهل قرآنند اهل خدای
 و خاصکان خدایند و در ویش از وصیت میکرد که شب جمعه
 سورة حسنه بخوانید و می‌گفت رسول خدا علیه الصلوة
 و السلم فرموده که هر کس که این سورة بخواند ملك و جن و
 انس و طیور و خوش و همه جمندگان درود بر او دهند و اگر
 در روز جمعه این سورة بخواند تا روز جمعه دیگر در هر کدام
 روز که عمر ذنبت بخت و شهید و آمرزیده باشد و اگر شب جمعه

بخواند تا شب جمعه دیگر در هر کدام شب که وفات یابد شهید
 باشد و می‌گفت با بسم الله چندان معنی دارد که يك ما تمام
 در تفسیر آن تصرف می‌توان کرد و حضرة سیدی قدس الله
 سره الغریب چون قرآن میخواند روی بقبله می‌نشت و بی‌صوت
 هرگز نمی‌خواند و چون بقراءة مشغول می‌شد کونه مبارك او
 متغیر می‌گشت و وقت بودی که يك آیت یا يك کلمه یا يك
 حرف از قرآن میخواند يك مبارك او میکردی و چون
 آیه نفی یا نهی میخواند دست برداشت و در آیه اثبات دست
 فرو می‌داشت و در آیه استفهام دست می‌جیبانید و در
 آیه تغلیظ دست برانوی فشرد و در خطاب دست دراز
 میکرد و چون آیه و قالت اليهود ید الله مغلوله میخواند محرك
 می‌شد چنانچه درخت از باد محرك می‌شود و در میان الله
 و مغلوله غلت آید هم اندك توقف می‌فرمود و چون با او
 می‌گفتند که کی آتی از قرآن فراموش کرده است چنان

می لرزد که شاخ درخت خرما از بادی لرزد و او را می گفت را
 که گفت خود را در معرض زهر آورد و درویشا را می گفت سوره
 غم پیشا لون و سوره طارق بخوانید و در خواندن الهی کم
 ناکید می فرمود و می گفت این سوره برای باری از قرآن
 میکند و می گفت رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده
 که محبت قرآن نشانه محبت خداست اگر کسی خدا را دوست
 دارد کلام او را دوست دارد چه اگر کلام او را دوست ندارد
 نشانه آنست که او را دوست نمی دارد و درویشا را می گفت
 شب جمعه و روز جمعه سوره الکاف بخوانید که خواندن
 آن موجب مغفرة گناه آن هفته و دو روز دیگر از آن هفته
 دیگر است و ایشان را می گفت سوره یس بخوانید که رسول
 خدای علیه الصلوة والسلام فرموده که هر کس که روز جمعه
 یس بر قمر ماذر و بذریا کی از ایشان بخواند او را بیا مرزد و ماذر
 و بذرا و اگر چه در گناه اسراف کرده باشد ایشان را بیا مرزد

و می گفت دعا لقی که سوره یس بر قبر خوانند رحمتی فروز آید
 که خود و بزل و فرمان بردار و عاصی از آن محفوظ شوند و می گفت
 چون قرآن خوانید فکر کنید که مخاطب شما کیست و در معنی آن تفکر
 کنید و می گفت که هر کس که آیتی از قرآن فراموش کند روز قیامت
 و بینی بریده بعرضات آید و او را خدای تعالی هیچ وسیله نباشد
 و او را هیچ شفیع نباشد و عاده آن حضرت آن بود که چون آیتی
 از قرآن از کسی می شنید الناس از او میکرد نایک و نوبت دیگر
 بخواند بعد از دو سه روز دیگر اگر آن شخص را می دید او را می گفت
 استماع کن نا آن آیت که در آن روز خواندی بر تو بار خوام بیا
 شیطان مکر با من کرده باشد و فراموش کرده باشم و دو سه وقت
 بروی خواند و چون طفلی می دید که بقرآن خواندن مشغول بود
 می گفت این دوست خدای است و به نیات نیک برورده می
 شود و می گفت هر کس که دوازده نوبت سوره الحمد و دوازده
 نوبت آیه الکرسی در بامداد و شبگاه بخواند از همه آفات محفوظ

باشد و جماعتی از درویشان در دریا و بیابان این را تجربه کرده
 اند و نافع بوده و درویشان را می گفت هر شب سوره سجده و سب
 و دخان و تبارک بخوانید و این سوره تا راجدان تعظیم میکرد
 که حصر نتوان کرد و می گفت هر کس که روز جمعه چهار رکعت
 نماز بیک سلام بگذارد در هر رکعتی نجاه بار قل هو الله احد بخواند
 از همه آفتها محفوظ باشد کمترین فواید آن آنست که بدست ظالمین
 گرفتار نشود و این نماز تسبیح است و چون درس قرآن می
 خواند پیش از هر سوره سوره فاتحه الکتاب می خواند و می گفت
 بسبب فاتحه قرائت باقی آسان می شود و اصحاب خود را می
 فرمود که از عقب هر نمازی آیه الكرسي تا هم فها خالده و بخوانید
 و می فرمود که در پامداد و شب هر که آیت فبجان الله حين
 و حين تصبحون تا آخر عشر بخواند او را مزد بسیار باشد و می گفت
 ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه و رد این بوده است و هر چه یافته
 ازین ورد یافته و می گفت اگر نه لطف خدای تعالی بایندها بود

ایشان را قوت قرآن خواندن و ششفتن کجا بودی و می گفت دل
 آدمی را کجا تحمل قرآن خواندن باشد که اگر قرآن بگویم فرود آید
 از او بران کند **نقل است** که درویشی از آن حضرت سوال
 کرد که خدای تعالی میفرماید که وزرع و نخیل مراد ازین چیست
 رمانی خاموش شدند بعد از آن از درویش سوال کرد که چه گفتی
 درویش یک دو نوبت دیگر بگفت بعد از آن حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سن الغریز از حالنی که داشت باز آمد و گفت
 ای فرزند من اندک چیزی با تو بگویم هر نخلی از آن سی خوشه دارد
 و هر خوشه از آن سی شاخست یکی از زرو یکی از نقره و هر شاخ
 از آن سی عدد رطب هست هر رطبی از آن بوزن هزار رطل است
 و چون سوره طه میخواند کونه مبارک او میگردید و چون آیه
 و اصطنعناک لنفسی می رسید تغیر لون او زیاده می شد و
 می گفت ای حش ای حش بعد از آن او را حالنی باز دیدنی شد
 که قدره را تمام آن داشت و می گفت مقرر کن که آن فلیضک

فليلا وليكوا كيرا خواند و كرية بسيار نكند و خند باز نكند
 كاجكي بخواندي و ميگفت كه قرآن از حزن بخوانيد كه رسول عليه
 الصلوة و السلام فرموده كه قرآن با ندوه فرو آمده است چون ميخواند
 بايد كه شمارا اندوهي باشد و ميگفت حق سبحانه و تعالى قرآن را فرستاده
 است تا مردمان از ان ادب بياورند هر كس كه از ان ادب
 نياورند و دواي درد دل خود نكند هرگز او را ادب حاصل نشود
 و درد او را هيچ دوايي نباشد و اصحاب را ميگفت از بس هر
 وضوي شتر نوبت انا انزلناه بخوانيد و سیدی صالح قدس
 روحه بدين ورد مواظبت مي نمود و عادة حضرت سیدی آن
 بود كه چون نابينا ي با طفلي را ميديد كه بخواند قرآن مشغول
 بود در مجلس پيش ايشان قيام ميكرد و وقت بود كه كفش ايشان
 برمي داشت و ايشان را بزرگوار مي نشانده و اگر روزي بزرگوار
 كه در آن روز هيچ مي خواند كرية ميكرد و ميگفت امروز از من فوت
 شد و قرآن نخواندم و يا ذنباي تعالى كردم بعد از كرية از بيت ميخواند

على رقيب منك يرعى خواطري و اخري عي مهجتي و لسان
نفلس كه يك نوبت نقي الدين فقيه نهر دري در رواق
 بوقت نماز خفتن امامت كرد و سورة الحافه بخواند چون از نماز
 فارغ شد حضرت سیدی قدس الله تعالى عن العزيز او را گفت
 اي مبارك اين طايفه از بيع و كنایس آمده اند ايشان را كجا طاعت
 شيفتن اين تهديد باشد **نفلس** كه چون كسي ختم
 مي كرد بنزد سیدی مي آمد و سیدی آية آخر ميخواند و دعا بر او
 ماذر و بذر و شيخ او مي كرد و از و الناس دعا ميكرد ميگفت تا حمله
 روز دعاي او مستجاب است و چون كسي او را بدعوتي طلب ميكرد
 ميگفت من خود باشم اي ام اكسي كه قرآن ميخواند مي بايد كه حاضر
 باشد و مقران را بشارت دهد و دعاي خير و برکت با ايشان
 ميكرد و مساعده ايشان ميكرد و اگر چه احتياج نداشتند
 و ميگفتي خواهم كه مرا از شما نصيب باشد و چون شمارا نرسد
 تعالى ياد كنند مرا از شما ياد كنند و مردم ما را وصفت ميكرد

با حزام مقرآن و فرمود که چون مقری آیت غیبت خواند و
همچنان غیبت کند و آیت منع از دروغ خواند و همچنان از
دروغ باز نه ایستد و آیت تحویف از گواهی دروغ خواند و گواهی
دروغ دهد آیات بر ولعنت کند و گوید ما را فرو فرستاده اند
تا تو بما عمل کنی و ملائکه نیز بر ولعنت کنند و می گفت چون مقری
قرآن خواند و از عجایب آن لذت یابد او را از آن خواندن چه
فایده و چه حاصل کاشکی خواندی و می گفت فکر در قرآن مجید
بکنید که شمارا راه راست می نماید **نقلست** که در آن سال
که دار غرور بمنزل سرور خواصید دختر زاده اوسیدی محمد قدس
سره شی در نماز آن حضرت را امامت میکرد و از جهت تخفیف
سوره انعام در نماز تمام نخواند چون از نماز فارغ شد حضرت سیدی
قدس الله تعالی سره العزیز او را گفت ای فرزند من سوره انعام را
تمام کردی و نکند استی که من از آن لذتی بیایم چون محقق نیست
که یک نوبت دیگر جده تو این نماز خواهد کرد می ایستی که سوره

تمام می خواندی گویا هر سال نمازی معین می گزاردند و در آن سوره
انعام تمام می خواندند در آن سال چون سیدی محمد سوره تمام
نخواند و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز میدانست که
اجل نزدیک رسیده است و یک نوبت دیگر این نماز نخواهد کرد
این بار خواست فرموده و الله اعلم **فصل نقلست**
که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز یک نوبت گفت
طاقت بلا کشیدن ندارم و از شیخی بجان آمده ام هر چند برافتر
بر آن هست که از میان خلق بگریزم و از بلا و زحمت خلاص شوم
اما زهره ندارم چه سیدی علی بن الهیثی شیخی خلیف کردند و
طاقت نیاورد و بگریخت و بشهر نروان رفت و مملکت برو
فرآمدند و جندان ناریانه او را بزدند که همه اذام او شکافته
شد **نقلست** که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
در برجونی بود و خلق بسیار از واسطه بدیدن او آمده بودند
شیخ یعقوب کرار رحمه الله تعالی حضرت سیدی را قدس الله سره

العزيز از سبب كثرة خلايق سؤال كرد حضرت سیدی گفت
ای یعقوب این بازی کتند ابلیس است می خواهد که در عالم
بشریت نفس مرا بکثرت اتباع خرم گرداند و مرا ار راه ببرد
اما کان او باطلست که من باین فریفته نخواهم شد و از قدر
خود تجاوز نخواهم کرد بعد از آن يك مشت خال بر گرفت
و گفت هر که او را ازین خاک آفریده باشند حال و منزلت خود را
فصل فی تعظیمه الابیاء و ذکره ایا هم علیهم السلام
و ذکر الصحابة رضی الله عنهم حضرت سیدی قدس الله تعالی سره
العزيز فرمود که بیغامبر همچون درخت است و سایر اولیا همچون
بقول اند **نقلست** که يك ثوبت با سیدی ابرهیم قدس الله
روحه گفت ای فرزند من يك ناله موی از ساق بیغامبری و اگر
چه نه بیغامبر مرسل باشد اگر با خلق اولین و آخرین وزن کنند
راجح آید و خلق اولین و آخرین با آن برابری نتوانند کرد سید
ابرهیم قدس الله سره گفت چرا حجت است گفت ای فرزند من

حق سبحانه و تعالی با آن موی بیغامبر است هیچ چیز با خدای
تعالی برابری نمی تواند کرد و میگفت هر کس که صلوات بر رسول
خدای علیه الصلوة والسلام فرستد و با انگشت اشان کند و
محقق نداند که انگشت او بسینه مبارک حضرت رسالت علیه
افضل الصلوات و اکمل الحیات می رسد آن صلوات نفرستاد
است و از نفسی خدای تعالی امر فرموده است او را هیچ حاصل
نشد است و ندانسته است که صلوات چگونه می باید فرستاد
و در اکثر اوقات میگفت چون نزاراه نماینده هست می باید که
هیچ چیز حجاب راه تو نشود و زای هیچ غم نباشد رسول خدای
صلی الله علیه و سلم نژاد لیلیست و دری که ازان در منزل عبودیت
باری سبحانه و تعالی می رسند بر می باید که در سلوک طریق ^{رضاء}
سبحانی هیچ تهاونی و تعللی نکنی **نقلست** که حضرت سیدی
قدس الله تعالی سره العزيز بحث معراج می فرمود و گفت رسول
خدای علیه الصلوة والسلام بعرض رسید و گفت ای عرض خدای

کجاست عرش گفت ای محمد علم من و تو درین مساویت حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز چون این سخن بگفت گلابی
 در دست داشت بینداخت و گفت عجب آنست که عرش مکان می برد
 که علم او با علم رسول خدای مساویت صلی الله علیه و علی آله و سلم
 بعد از آن او را حالنی باز دیدند و زمانی دیر در آن حال بود چون
 باز حال خود آمد گفت هیهات هیهات یعنی میان علم رسول
 خدای علیه الصلوٰۃ و السلام و علم عرش فرق بسیار است **نفلست**
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز فرمود که در حضرت
 ربوبیت هیچکس از رسول خدای علیه الصلوٰۃ و السلام در سباط نه
 نشسته است الا کسی سهل بن عبد الله ثوری و شیخ منصور
 و یکی دیگر حاجی سعید رحمہ الله که از بزرگان اصحاب او بود گفت آن
 مرد دیگر تو بی حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز او را از
 بام بزر کرد و او را گفت خدای ترا مکی را از چگونه گواهی بخیزی سیدی
 که نمیدانی حاجی سعید از بام بزر آمد و زمانی توقف کرد بعد از

آن باز بام رفت و حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز او را
 هیچ نگفت **نفلست** که درویشی از حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز سوال کرد و گفت که رسول خدای صلی
 صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده است که تنهایی بهتر از نمیشین
 بذاست حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت آری حضرت
 رسالت علیه الصلوٰۃ و السلام چنین فرموده است در زمان ما
 تنهایی بهتر از نمیشین نیک است چرا که اگر کسی صاحب صلا
 باشد در بند آن باشد که سخن نیک گوید و حالها نیک خود
 بر آن صالح عرض کند و بتکلف انجامد و بیغیر خدای صلی الله
 علیه و سلم فرمود که من و برهیز کاران امت من در همه
 کارها از تکلف بیزاریم **نفلست** که شخصی حضرت سیدی
 را قدس الله تعالی سره العزیز از حال امیر المؤمنین ابوبکر الصديق
 رضی الله عنه سوال کرد فرمود که هر کس که او را در همه عمر
 یک نوبت بخاطر آید که ابوبکر صدیق صاحب رسول خدای نیست

اورا توبه قبول نباشد الا آنکه از نو مسلمان شود و مقوی این
آنست که رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده که دشنام
بیاران من دادن کناه است که ازانی آرزند درویشی حضرت
سیدی با قدس الله تعالی سره العزیز گفت که این کفر است و درو
گفت ایاما باین بنه مندی شوم حضرت سیدی قدس الله تعالی
الغیر گفت ای مبارک خدای تعالی میفرماید لا یستوی منکم من
انفق من قبل الفتح وقاتل اولک اعظم درجه و تو میگوی
یکسانند هر کس که حرفی از قرآن یا آیتی رد کند قرآن را رد کرده باشد
و هر کس که قرآن رد کند کافر شود و هر کس که کافر شود قتل
بر او واجب شود از برای آنکه رسول خدای علیه الصلوة والسلام
فرموده که جائز نیست که مسلمانی را بقتل آورند الا یکی از شش
کفر و زنا و محصن و قتل نفس بغیر حق **نفلست** که تخلفی
حضرت سیدی با قدس الله تعالی سره العزیز از موضع قبر امیر المومنین
علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه سوال کرد و حضرت سیدی

گفت

گفت میثی بزرگ بدرویشان میدهی که ایشان چنین گذرند
جویان گفت آری سیدی قدس روحه گفت ای موأشی قوم
اگر شمارا عبور بر فلان زمین باشد هیچ جوی دهم و رفتی و نباتی
نلفن مکنید و محوید و مبرید روز دیگر کو سفند و کا و و
در آن موضع عبور کردند و دوروز در آن موضع توقف کردند
و سرها به پیش انداخته بودند و قطعا ازان موضع آبی نخوردند
و رفتی نه بونیدند جویانان چون آن حال مشاهده کردند
اصحاب موأشی رفتند و این صوة بگفتند ایشان تعجب کردند
و متحیر شدند در آن حالت درویشی بر ایشان بگذشت و قضا
سیدی با ایشان بگفت ایشان مواضع ازان موضع برانندند
چون ازان موضع بدر رفتند به آب و علف خوردن مستغول
شدند بد آنکه **مدة** خلافت سیدی علی قدس روحه
بیخ سال و ماهی چند بود و روز چهارشنبه یازدهم ماه
صفر سنه اربع و ثمانین و خمسین پیش از نماز پیشین

در فم الدین روح مبارک تسلیم کرد و او را اذان موضع
 به ام عیبه بردند و در قبه سیدی محی اورا دفن کردند
 که ما الله و کرم ساکنین **نقلست** که سیدی
 علی قدس روحه می خواست که او را در فم الدین دفن کنند
 در مرض وفات او سیدی محمد که برادرزاده او بود حاضر شد
 او را گفت ای سیدی از جد خود در حق من چه شنیدی
 نامن آنرا از تو نقل کنم فرمود از شنیدم که میگفت
 ای علی تو از من بمنزل صدیقی از رسول خدای علیه الصلوة
 و السلام سیدی محمد گفت ای سیدی گواه تو درین که میگوی
 گیت فرمود که گواه بدرست و غم تو عبد السلام نیز
 گواه است و جماعتی دیگر گواه اند جماعتی از گواهان حاضر
 بودند و گواهی دادند بعد از آن سیدی محمد گفت ای سیدی
 ابوبکر را با رسول خدای صلی الله علیه و سلم چگونه دفن کردند
 فرمود که سر ابوبکر رضی الله عنه بر ناف مبارک

رسول است صلی الله علیه و سلم پس چون سیدی محمد
 این سخن بگفت سیدی علی قدس روحه گفت چون من
 وفات کنم مرا بام عیبه برید بعد از آن گفت شمار انگشت مرا
 با اهل آسمان و زمین بیازمایید که من برایشان غالب شوم
 الا محمد برادرزاده من در یای کمال او را هیچ ساحلی نمی شنم
نقلست که بعد از سیدی علی
 قدس الله روحه سیدی عبد الرحیم داماد حضرت سیدی
 احمد کبیر قدس الله تعالی سرّ العزیز قائم مقام او شد
 و بسیرتی بسندیده عمری با خلاق معاش میکرد و هر سخنی
 که میگفت بر نفع صواب و طریق حق بود هرگز غله تو خانه
 نمی برد الا وقتی که غله گنه بمسکینان میداد و اگر او
 را کاری بود به نفس مبارک خود مبادشیر آن می شد و اگر طبع
 یا خرما بزد او می آوردند آنج بذر بود می کزید و می خورد
 و میگفت که سنگی باین دفع می توان کرد و نکند است که

فرزند ان او از مال او چیزی میراث برند و مجموع بروا
داد و می گفت این مالها از ان رواق است و مراد ان هم
نصیبی نیست اگر نه برکت سیدی احد بودی مر مال از کجا
حاصل شدی و بغایت طرب دوست بود و او ازی خرن
داشت چون مجلس خالی می شد نغمه خوش میکرد و اسك
از چشم او روان می شد هر آنکس که در حضره سیدی قدس
تعالی سره الغریز مقرب بود در خدمت سیدی عبد الرحیم
قدس روحه معز و مكرم بود شفقته تمام بخلافت داشت
هر آنکس که او را اخلاصی بود سیدی عبد الرحیم قدس سره
او را دوست میداشت و او را همتی عالی بود و هر چه در دست
داشت آنرا عاریه می دانست و چون از کسی ختم می رفت بمجاالد
درخت از باد سخت لرزد می لرزد و وقت بود که از اندام
او خون بیرون می آمد و از هر کس که ختم می رفت اثر آن به او
ظاهر می شد يك نوبت از فرزند خود احد ختم رفت و بیغ

۱۷۱
معنی او را هلاك كرد يك نوبت با سیدی ابرهیم قدس
روحه گفت عم تو بعدد شاح نخل بستان سیدی شیخ محبی
مردمان را هلال کرد اسیده است و آن یسنانی بغایت بزرگ است
و در بهلوی رابط واقع است هر کاری که میکرد از برای خدای تعالی
میکرد یتیمان و مسکینان را دوست می داشت و دوستی حضرت
سیدی قدس الله تعالی سره الغریز او زیاده از دوستی آن
حضرت بابر اذران او بود حضرت سیدی او را بسیار تعظیم
میکرد و او را عظیم دوست میداشت و می گفت ای عبد الرحیم
هر کدام از برادران تو که بکاری می روند مرا از جهت
او طبائنت خاطر هست الا تو که چون از برای کاری مجای
می روی من همیشه از جهت متوطنان از جانب ترسانم که مبادا
حاجت تو برینیاورند چه میدانم که اگر حاجت تو بکارند
رستگار شوند و اگر حاجت تو نکزارند هلاك شوند و سیدی
عبد الرحیم قدس روحه در میان قوم بید خلقی معروف بود

روزی محضه سیدی قدس الله تعالی سره العزیز گفت ندبیریت
که من در میان قوم بند خلقی مشهورم محضه سیدی قدس الله تعالی
سره العزیز گفت چون خدای تعالی ترا خلق نیک داده است
اگر ایشان کونند که بذ خلقی هیچ مضه بتونی رسد ترا خلقی
سنی هست و ایشان بتصحیف دانسته اند و میگویند ترا
خلق سنی هست و عادت او آن بود که روزه بختم می رفت
اما روزه ختم ازورایل می شد و این عادت که اود است موافق
آنست که رسول خدای علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که بهترین
امّه من کرم مزاجان اند چون نختم روند طریقه و الکاهین
الغیظ و العافین عن الناس سلوک دارند و محبتین موافق این حدیث
دیگر هست فرمود که کرم مزاجی لا حق کسی می شود که بهترین
امت منست و عادت او آن بود که کسی را رعایت میکرد که
خدمت درویشان کردی و می گفت طریقه آنست که همه
را خدمت کنند خاصه درویشان را و علی الدوام بذ ک خدای تعالی

۱۷۰
مشغول بود و جان بذکر گفتن مفاد بود که هرگاه کسی
خواست که قصه شارب کند هر دو لب خود بدست
می گرفت و چون بخواب بود آواز ذکر و تسبیح از وی شنیدند
و فرزند از ترغیب بر حفظ قرآن و استغفار عالمی کرد و اگر
اعراض میکردند و بخوری شدند و وقت نامی فرمود که ایشان را
طعام ندهند **نفلست** که سیدی محمد از حفظ
قرآن اعراض کرد سیدی عبد الرحیم او را بشهر برد و فرمود
تا آب گرم کردند و بمخلوق او زحمت و گفت او را چیزی خورد
مدهید روز دیگر او را بشهر برد و سه روز او را با درویشان
برجل کا و خفناینه بود بعد از آن سیدی محمد قدس روحه جمعی
از بزرگان اصحاب محضه سیدی قدس الله تعالی سره العزیز
بذ فرستاد سیدی عبد الرحیم قدس الله تعالی سره العزیز
در جواب ایشان گفت او عافیت مکروم میدارد شفاعت او
مکنید و رها کنید که باز کار بند خود روزه یعنی همانک

قرآن نمیدانم اونیز نداند بعد از آن سیدی محمد مجدانه بقرآن
 گرفت مشغول شد **نقلست** که یک نوبت پیش سیدی
 شیخ ابوالبدر قدس دوحه بغداد مشایخ و بیان طریقه ایشان
 میکردند شیخ گفت باری سبحانه و تعالی عبد الرحیم بر عثمان
 و فرزندان او را آمرزیده است در بازار معرفت و اعمال او را
 کردند و یک حرف از آن مردود نگردانیدند و حضرت سیدی
 قدس الله تعالی سر الغریدر همه حالات دل او را که می داشت
نقلست که درویشان او را گفتند ای سیدی ترا
 بصیرتی هست فرمود که نه مرا بصیرت نیست علی برادر من
 بصیرت دارد اما مراد لی خان هست که بهر نوع که میل منست
 حضرت ربوبیت نیز میل آن می کند **نقلست** از شیخ
 عبد الواحد جوچی رحمه الله گفت در قریه خود خانه بنا
 کردم و در حضیره آن خانه موضعی بود از زمین برداشته
 جانک هر آدمی و هر چهاربایی که بر آنجا می گذشت برمی

افتاد من این حال با سیدی عبد الرحیم گفت قدس ستره فرمود
 که یوم الحجه نزد شما خواهم آمد چون بایم این صوره باز
 خاطر من آور روز جمعه با اتفاق سیدی ابرهیم قدس روحها
 شریف فرمود آن صوره باز خاطر او آوردم بعد از آن در برابر
 ایستاد جانک میان او و خطیر بیست کز بود و گفت
 ای عبد الکرم تو محض سودی جوئیست که ایشان را سودی غی
 رسانی و مضرت می رسانی این زمان برابر من برخیز و از خانه
 ایشان برو سیدی ابرهیم قدس روحه گفت ای سیدی این کست
 فرمود که این عبد الکرم است از بد رویه این کسی است که
 چون بر مزار عان و اهل شهر ظلمی میکردند و از ایشان چیزی می
 ستدند این شخص را بمیان می کشیدند و از او نیز چیزی می
 بنا بران بگزینخت و باین موضع آمد رنج جذام او ظاهر گشت و
 او را از میان خلق بیرون کردند چون وفاته او در رسید او را
 درین موضع دفن کردند سیدی ابرهیم گفت قبر او را نبش می یابند

کرد که استخوان او نقل کنیم سیدی عید الرحیم گفت حاجت
 نبش و نقل نیست که او خود این زمان برود بعد از آن یک تو
 دیگر اشارة بدفون کرد و گفت برخیز و بدل خوش از پیش
 برو و آهسته مرا گفت ای عبد الواحد امشب از برای او درین
 موضع جراحی بیاوین که او این زمان ازین موضع برخاسته آ
 و در زیر این نخله نشسته است و گریه میکند و اشارة نخله کرد
 که در آن نزدیکی بود من موجب فرموده سیدی جراح بیا و بچشم
 و این زمان مردمان بسلامت در آن موضع می گذرند و
 هیچکس نمی افتد **نقل است** از جماعتی در ویسان که
 گفتند با سیدی عبد الرحیم ببلد صلح مسافه میکردم و در
 قحط بود بصرای رسیدیم جو کاشته بودند و از بیانی زرد
 شده بود سیدی عبد الرحیم نظر بر زمین کرد فرمود که مرا
 از چهار پای فروزاورید و او را فروزاوردند و در میان زمین
 کاشته ترده می فرمود و این ایات می خواند **شعر**

رجال إذا الدنيا دجت اسرفت بهم . وان اجذبت يوما بهم نزل
 ولو وطئوا يوما على ظهر صخرة . لا نبئت الصما من وطئهم خضرا
 فكانوا بظهر الارض فاخضر عودها . وصاروا بطن الارض فاستو
 فيا سائما بالموث لا تسمتن بهم . حيوتهم فخرا وموتهم ذخرا
 بعد از آن از آنجا روان گشت و هنوز بشهر نرسیده بود که
 بارانی سخت باریدن گرفت چنانکه چند روز مردمان از خانه
 بدر نتوانستند آمد و خانه بسیار خراب گشت در ویسان
 که وجه معاش ایشان از تردد حاصل می شد از کمر سنگی بفریاد
 آمدند و دعا کرد و بپرکت همت او باران باز ایشان را **نقل است**
 که مدتی ولایت او بیست و دو سال بود و درین مدتی سه سال
 یا بیست و چهار سال سفر می کرد بعد از آن مسافه را ترک فرمود
 و هر چند که در ویسان درین باب شفاعت میکردند
 می گفت وقتی بشهر روم که از حصة باری سبحانه و تقالی
 مرا اذن حاصل شود **نقل است** که روز چهارشنبه

الفظه بارک و طلال
 شود از نور ماه و می آید از نور این
 و گوی می نهند ایشان بر روی صخره صفا
 بودند از میان سنگها و آب
 نظام عالم از انفس غیری ایشانست
 و در آب روی ایشان است باران بارانی

با نژدهم شوال سنه ست و ستاره وفات یافت و شیخ
 عبد الجبار مؤذن و شیخ ابو الشجاع او را غسل کردند و در رباط
 عبد السلام او را دفن کردند و الله بقدر روحه **نقلست**
 که سیدی عید الرحیم قدس روحه فرمود که هرگاه که
 در پیش برادر نفس خود کار کند او را رنج رسد و هرگاه که
 خود را بخدای تعالی دهد خدای تعالی در همه حالات مدد
 و معاون او باشد و هر آنکس که خدایا فرمان برداری کند
 کارهای او بنوعی که مختار او باشد راست شود **فصل**
نقلست که بعد از وفات سیدی عبد الرحیم قدس
 روحه سیدی قدس روحه سیدی ابوالحسن ابرهیم اعزب
 قدس الله روحه قائم مقام او شد و بوجهی احسن روزگار میگذاشت
 و خود را همچون یکی از درویشان که در رواق مقیم بودند می دانست
 و باندک چیزی از دنیا فایده شایسته بود و جامه سبزه کوناه می
 پوشید و هرگز میان دو جامه جمع نمی کرد و آستین او از سبزه

انکشتان او نمی گذاشت با نه خرقة بر سر می بچید بقدری که
 پاکتر مسکن او در خطیره بقدر بود خانه در آن موضع داشت
 که دفع کرما و سرما هیچ کدام نمی کرد چون آیه ان او هن البیوت
 لبیت العنکبوت مبین کیفیت آن خانه است از وصف
 آن استغنائی حاصل است هرگز با اختیار آب از برای خود
 سرد نمی کرد و کوزه که آب از آن می شامید هرگز نمی
 شست طبق او زمین بود و صابون او دیوار یتیمان و زنان
 بوی را رعایت میکرد و با غریبان صحبت بسیاری داشت
 اهل دنیا احترام نمی کرد و از برای ایشان قیام نمی فرمود و بنوعی
 این جماعت نزد او خوار بودند که در مجلس او هرگز ذکر ایشان
 نمی کردند و با ایشان سخن سخت می گفت و آفتاب آثار حق
 سیدی قدس الله تعالی سره العزیز شعار خود ساخته بود
 و بر همه خلایق مشفق و مهربان بود و احترام شاخ می کرد
 و کور را احترام داری می نمود مقامات اولیا و طریقه ایشان

نیکو می داشت و مردمان از ایشان ترغیب میکرد فقر او درو^{شان}
 در زمان او عزتی تمام داشتند از حال هر بنیبری و هر
 ولی که از سوال میکردند کیفیت آن گاهی می فرمود و
 هرگز از جهت درویشی و مسکنت هیچ درویش را تحقیر نمی کرد
 و سخاوتمندی و سستی تمام تمام داشت و هرگاه که افتخاری میکرد
 می گفت من یتیم رواقم و مجتنب حضرة سیدی قدس الله
 سره العزیز در شان او فرموده بود که انت یتیم الرواق تقول
 چنین است که يك نوبت حضرة سیدی ب رواق آمد و
 سیدی ابرهیم را دید که بدوی خال خفته بود سراورا
 برز انوی مبارک خود نهاد و گفت همه کس را بدی و مآذری
 و وطنی هست الا ابرهیم که یتیم رواق است **شعر**
 یا من تحیر فی جلاله شأنه • فکر الانام و قدرة عنه ^{احجب}
 من یلجی بک یا ملاذ بریه • لاریب یحصل منغاه بلا طلب
 العبد ابرهیم ایضا هکذا • قد نام فی ترب بلا ام و اب

فانظر الیه بعین لطف نظره • حتی نزول یتیمها عنه الكرب
 و یسهل الله الکریم مراده • ومن اللغات منک یحصل ^{طلب}
 و از جمله لغتها که باری سبحانه و تعالی در بان او از زانی فرمود
 بود آن بود که بر روی سجاده جده خود و سجاده بد خود
 و سجاده عم خود مردمان را توبه می داد غذا اندک می خورد و
 وقتها از ام عبیده یا از جایی دیگر طعامهای خوش از برای او
 می آوردند و از برای خاطر ایشان دویسه لقمه می خورد و باقی
 بدرویشان و مسکینان میداد و طعامها لذیذ را مکروه می
 داشت و عاده او بود که بر هر کورستانی که میگذشت
 خبر از حال ایشان که در آنجا مدفون بودند باز میداد و بهر
 کس از درویشان که می رسید با او تواضع میکرد و از او
 دعا می طلبید و کسالت درویشان در طاعت مکروه می
 و می گفت خواب سبب غفلت است و غفلت موزع حبلت
 و از جمل انکار نعمت باری حاصل می شود و نتیجه انکار نعمت

گرفت و زد او در شب آن بود که کریم بسیار میکرد
 و او را از مذلت و مسکنت خوش می آمد و مردمان مسن را
 از اهل رواق احترام میکرد و از کوجکان تحمل می نمود و با ایشان
 تواضع میکرد تا غایتی که اگر کودکی با او میگفت از رواق
 بدر رو میگفت السمع والطاعة صورة او با صوره سیدی
 منصور قدس سره مشابهتی داشت و قامت او همچون قامت
 سیدی منصور بود و مکره میداشت که اهل خاندان حضرت
 سیدی با قدس الله تعالی سره العزیز ملک بسیار باشد
 و ایشانرا از چیزی از مردمان سندن منع میکرد و وصیت
 میکرد که زیارت عمده دیگر روید و هرگز هیچ چیز تکلیف درو
 نمی کرد و اطفال را ترغیب بخواندن قرآن و فرمان برداری
 مادر و پدر میکرد و مکره می داشت که در ویش از ادب و
 بودی و میگفت که خدای تعالی فرموده ارضینم بالحق الدنیا
 من الاخرة الا یہ و بنوعی ام عبیده پیش او معزز بود که اگر

برد و ویشی خشم می گرفت میگفت این ساعت ترا از ام عبیده
 دور کنم تا از خدای تعالی دور شوی و میگفت هر کس که
 می خواهد که در آخر میان قوم معروف باشد می باید که نوعی سازد
 که بحسن سیره و ادب در رواق ام عبیده معروف شود که
 معروفی در رواق سبب معروفی در آخر است **نقلست**
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز ملک نوبت در
 خلق سیدی ابرهیم را کلت ای ابرهیم بخیز و مراد بر گیر
 سیدی ابرهیم برخاست و او را در بر گرفت حضرت سیدی
 زبان مبارک در دهان او برد و زمانی بگردانید بیت الفضا
 علیها الرحمة با ندر و ن آمد و ایشانرا با آن حال بدید خشم گرفت
 و گفت می بایستی که زبان در دهان فرزند خود صالح میکردی
 حضرت سیدی فرمود که صالح فرزند نداشت و ابرهیم نیز فرزند
 نداشت و صالح توانگر است و ابرهیم مسکین است **نقلست**
 از جماعتی درویشان گفتند ما با سیدی ابرهیم قدس روحه

در مجلس حاضر بودیم درویشی او را از حال ابرهیم صلوات الرحمن
 علیه سؤال کرد او مجموع صفات او یاد فرمود و کیفیت اعضا
 اولیک بیک بیان کرد یکی از اهل علم در مجلس او حاضر بود چون
 سیدی ابرهیم بدان حیثیت ابرهیم خلیل راصلوات الرحمن علیه
 وصف کرد آن عالم با جمعی از درویشان گفت این صفات که او
 میگوید در هیچ کتاب نیست و از هیچ کس نقل نکرده اند سیدی
 چون سخن عالم استماع فرمود بتسبی فرمود و بدست مبارک
 ایشان نزد یک خود کرد فقیه در آن موضع که سیدی
 ایشان کرده بود نگاه کرد و آواری برداشت و برخاست و بروی
 بیفتاد و زمانی بهوش شد چون با هوش آمد درویشان را
 گفت ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه را دیدیم که برهنه شده
 بود و اعضای مبارک خود بسیدی ابرهیم می نمود **نقلست**
 که سیدی صالح قدس الله روحه روزی برواق آمد و بوعظ
 گفتن مشغول شد سیدی ابرهیم قدس روحه باندرون آمد

سیدی صالح او را ندا کرد و گفت بنزد من ای سیدی ابرهیم
 اورفت و در بهلوی او بنشست و کتاب باوداد و او را گفت
 سخن بگوی سیدی ابرهیم قبول نمی کرد سیدی صالح مبالغه
 بسیار درین باب بکرد تا عافیت قبول فرمود و بسنی گفتن
 مشغول شد این خبر حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 رسید و باین صوة خرم شد چون از مجلس فارغ شدند
 سیدی سیدی صالح حضرة سیدی قدس الله تعالی سر
 العزیز آمد و حضرة سیدی او را تحسین کرد و گفت ای صالح
 ابرهیم را تقدیم کردی فرمود که بلی ای سیدی من او را عظیم
 دوست میدارم حضرة سیدی قدس الله تعالی سر العزیز
 گفت ای ابرهیم صالح بزرگیت **نقلست** که سیدی
 محمد قدس روحه بکسی میرفت و وعظ میفرمود بیک نوبت
 رنجور شد درویشان از حجة وعظ گفتن با سیدی ابرهیم
 قدس سره مبالغه بسیار کردند و از برای خاطر ایشان بگری

رفت و سختی چند بگفت و این دو بیت بخواند **سعد**
ما وقفه الحادی علی برین **و هو الخلی من الطبا العین**
الا لم یخنی جواب یزیدی **مرضا علی مرض ولا یبری**
منزل دوست جو خالی شد از آن سرو بلند
ساربانان بگذر روز و توقف ناچند
صحن بستان شد از آن سرو سرازشتی
وز کل ولا له اثر نیست خدا یا میبستند
درویشان چون این دو بیت استماع کردند همه بیک نوبت
فریاد برداشتند بعد از آن سیدی ابرهیم با و از بلند گفت **هیلا**
درویشان بزر بیک نوبت **هیلا هیلا** بگفتند بعد از آن
سیدی ابرهیم قدس روحه از خود برفت درویشان سیدی
محمد را قدس روحه حاضر کردند او با وجود رجوری مجلس عام
کرد **نقلست** که سیدی ابرهیم قدس روحه میفرمود
که باری تعالی مرا تکلیف کرده است بسفر بنا برین یک هفته

درام عبیده توقف نمی کرد و وقت بود که در سفر درویشان
هر روزی يك کرده یا کمتر حاصل می شد و بآن قانع بودند و
ایشان از اجناس اشغال نخدای تعالی حاصل بود که از طعام و
شراب استغنائی داشتند **سعد**
لها بقربك النسر تسليد به **عن الطعام و يغنيها عن الزاد**
نقلست که درویشی میخواست که بشط مادریان
روژ با سیدی ابرهیم قدس روحه گفت ای سیدی می خواهیم
که بشط مادریان روم و می ترسم دعای از برای من بگو
فرمود که باین مشهد رو که بر سر راه پذیروی است و زمانی
توقف کن و اهل آن مقبره را بگوی سیدی ابرهیم میگوید
یکی از شما با من همراه شوید و مرا از شط بکنند ایند درویش
بموجب فرموده سیدی ابرهیم قدس روحه برفت و صورتی که
سیدی ابرهیم فرموده بتقدیم رسانید چون اندکی از شهر
بیرون رفت سواری در راه بدید سوار درویش را گفت راه

بسط مادیان می بری درویش گفت اری سوار گفت بامن شو
 تا انجا رویم درویش با او روانه شد تا آن موضع رسید که
 مقصد او بود بعد از اسوار گفت ای درویش چون باز کردی
 سیدی را بکوی که ما حاجت تو گزاریم تو حاجت ما کی
 خواهی گزارد بعد از آن از نظر درویش غایب شدند چون
 درویش با سیدی رسید صور حال با او بگفت سیدی
 فرمود که اختیار من در دست من است یعنی هرگاه که
 مرا مراد باشد حاجت ایشان بگزارم درویشان گفتند ای
 سیدی حاجت ایشان چیست فرمود که حاجت
 ایشان آنست که مادر محال را یازد کنیم **نقلست**
 که سیدی ابرهیم قدس روحه در مدح خود این دو بیت
 می خواند **شعر** تری تخلف الايام مثلی لکم فحی
 طویل بخاد السیف رجب المقلد **بیت**
 کیتی بصدق ان جو تو فرزند ناورد ز لوطام جا را در روز اصلا

و این ابیات نیز می خواند **شعر** ایکم یجعل الحیان شجاعا
 ایکم یجعل التماح نخیلا **بیت** کدام از شما را بود قدرت آن
 که چون من بدل کند خلق انسان **و این بیت** نیز می خواند
 نقیست و شاة الحی ان لم تر خواء دنفا ثقل بالمتی اسقامه
بیت هلاک باذ رقیب ار تر خی نکند بحال زار من در زند **بحان**
نقلست که یک نوبت در رواق مجلس می گفت فضائل
 صلوات بر رسول خدای علیه الصلوة والسلام میفرمود تا گاه
 فرمود اینک رسول خدای علیه الصلوة والسلام در برابر شما
 ایستاده است و اواز شما می شنود صلوات بر او بشوید
 جماعتی بآن موضع که سیدی ایشان کرده بود نگاه کردند
 رسول خدای را علیه الصلوة والسلام دیدند که ایستاده
 بود و بتسم میفرمود **نقلست** که **بیت** که صبحگاه روز
 دوشنبه دهم ماه ذی القعدة سنه عشر و ستمایان مطلع
 انتقال صبح وصال ذوالجلال او را طالع شد و داغ فراق

بر دل و جان متوطنان خطه غبرانهاذ و عیون از عیون جاری
 گشت و بانواع غم و اندوه طاری شد **آن العین ند مع**
و القلب تحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا بفرافک یا ابرهم
 الحز و نون سیدی احمد بصره اوستی کرام و شیخ عبد الجبار
 مؤذن متصدی غسل او شدند و در قبه که مدفن حصه
 مقدسه است او را دفن کردند و مدتی خلافت او هفت
 سال و ماهی چند بود **فضل فیما ذکره الشیخ عبدالله**
الیا فی قدس روحه فی خلاصه المناخر نقلت
 از شیخ ابی المجذین سعدان الواسطی رحمه الله گفت روزی در
 مجلس سیدی ابرهیم اغرب قدس الله روحه حاضر بودم سحیحی چند
 با اصحاب خود میگفت از جمله سخنها او یکی این بود که خدای
 تعالی این دولت بمن داده است که هر کس که پیش من حاضر
 شود من تصرف در او کنم کرد و هیچکس محذور من بر نیارد و نشیند و
 حرکت نکند الا که من در او تصرف باشم با خود گفتم من هرگاه که

۱۸۱
 خواهم که برخیزم و هر زمان که خواهم که بشینم و او مرا
 از نشستن و برخاستن منع نتواند کرد چون مرا این خاطر آمد
 سیدی سخن را قطع فرمود و روی بمن کرد و گفت اگر قدری داری بر
 خیز من عزم کردم که برخیزم نتوانستم کویا بندی بهای من
 نهاده بودند و هیچ حرکت نتوانستم کرد جماعتی مرا بدو نشاندند
 و بخانه بردند و یک ماه درین حال بودم دانستم که سبب این رحمت
 چیست میان خود و خدای تعالی توبت کردم که من بعدا اعتراض
 بر سیدی ابرهیم نکنم و با متعلقان خود گفتم که مرا این سیدی
 برید مرا بزد سیدی بردند و از آن خاطر استعدا کردم سیدی
 برخاست و دست من بگرفت و براه برفت و من با او رفتم و آن
 رحمت از من رایل شد **نقلت** **آرشیخ صالح بن فرخ**
 العبادانی گفت از پدر خود شنیدم که از پدر خود نقل میکند
 که از شیخ ابرهیم اغرب استماع کردم که میگفت هیچکس مرا
 زیان نکند الا براد ما و من یک توبت قصد زیان او کردم

و با نفس خود گفتم من او را زیاده خواهم کرد اگر خواهد و اگر
نخواهد چون بدر رواق رسیدم شیری بزرگ را دیدم و از آن
بترسیدم عزم آن کرد که حمله بمن آورد من بپتھری باز گردیدم
با وجود آنکه من بصید شیر معناد بودم از آن شیر بغایت بترسیدم
چون از دور شنیدم زمانی توقف کردم و شیور انگاه میکردم مردمان
بر رواق می آمدند و می رفتند و شیر متعرض هیچکس نمی شد و مرا گمان
جانیست که هیچکس او را نمی دید روز دیگر هم بغرم زیارت متوجه شدم
چون بدر رواق رسیدم آن شیر بچنان نشسته بود چون مرا
دید برخاست که حمله بمن آورد من بگریختم و یکماه هر روزی رفتم
و شیر ایستاده بود و حمله بمن می آورد و بنان واسطه مرا زیاده
میسترنی گشت بترد شیخی از بطایح رفتم و حال با او بگفتم فرمود
که در نفس خود به بینی که چه گناه کرده و از آن توبه کن من فکر
کردم و آن خطره باز یاد من آمد و با او بگفتم فرمود که از این خاطر
توبه کن توبه کردم پس رفتم و دست شیخ را بوسه دادم فرمود که

رحبا بالثائب نقلت از ابي المعالی غانم بن مسعود
العراقی الجوهري گفت يك نوبت از برای تجارت عزم بلاد عجم
کردم و از حیت و داع بترد شیخ ابرهیم رفتم فرمود که اگر ترا
درین راه مشقتی رسد نام من بیر بعد از آن با جماعتی روانه شدم
چون ببحرای خراسان رسیدم جماعتی دزدان براه ما آمدند و ما را
ماهمه بستند مرا سخن شیخ بخاطر آمد بواسطه آنکه با
جماعتی از بزرگان بودم از ایشان شرم داشتم که نام شیخ بزرگان
آورم بنا بران نام مبارك او در دل بگذرانیدم در حال از دور شیخ
را دیدم که بر سر کوه ایستاده بود و عصای در دست داشت
و اشاره بآن کوه می کرد که مال ما ستنه بودند ناگاه آن جماعت
بیامدند و مجموع اموال ما که ستنه بودند باز بر آوردند
و تسلیم ما کردند ما سبب رده اموال از ایشان سوال کردیم
ایشان گفتند بر سر این کوه مردی را دیدیم که عصای در دست
داشت و ما را اشاره میکرد که مال شما باز دهم از ترس او

برماشتك شد و میدانستیم که اگر او را مخالفت کنیم هلال شویم
 کمان جان می بریم که آن مرد از آسمان فرو آمدن بود **نقلست**
 از شیخ معمر ابی المظفر منصور بن المبارك الواسطی رحمه الله گفت
 يك نوبت با سیدی ابرهیم بر سر رنجوری رفتیم و آن رنجور
 جرب بسیار داشت چون سیدی را بدید احوال مشقت
 مضرتی که از جرب با و می رسید با سیدی بگفت سیدی
 روی بخادم خود کرد و گفت این جرب ازین درویش بر میداری خادم
 گفت آری بر میدارم بعد از آن سیدی ملتفت او شد و گفت
 این جرب از تو برداشتم و باین دادم پس هر جرب که بر اعضای
 آن رنجور بود بخادم منتقل شد و اندام آن رنجور همچون بستر
 سفید گشت بعد از آن از نزد آن رنجور بیرون آمدم و خادم
 در راه از درد شکایت میکرد ناگاه خوکی در راه بدیدیم سیدی
 بخادم گفت این دنج از تو برداشتم و باین خوک دادم در حال
 از خادم زایل شد **نقلست** از ابی الفرج مقرئ بصری

رضای الله عنه گفت یکی از صالحان مرا حکایت کرد و گفت
 در اتم عید سماعی بود و سیدی ابرهیم قدس روحه در آن
 سماع حاضر بود و در آن سماع زیاده از هفت هزار کس بودند و
 در آخر ایشان نشستند بودم و جان بعدی میان من و
 سیدی بود که او را با سانی غی توانستم دید پس مرا انکاران
 حاجت بخاطر آمد در حال سیدی را دیدم که در میان ^ن ^ن
 صفای شکافت و می آمد تا آنکه نزد من آمد و مرا گفت ای
 برك من از اعتراض بر اهل الله کردن برهیز اگر آنچه
 ایشان یافته اند تو می یابی ایشان را انکاری کردی بعد از
 آن از پیش من برفت من بی خود گشتم و بیفنا دهم مرا برداشتند
 و نزد او بردند جوش باهوش آمدم مرا گفت ای برك توئی
 و انی که بجهانك ما برای العین چراغی که در پس
 ابکینه نهاده باشد مشاهده می نمایم دهاء مردم را ^{حظه} ^{حظه} ^{حظه}
 میکنیم و براسرار و خواطر آن مطلع ایم آیا هرگز دوست

جری از دوست خود عفی میدارد **نقلست** از شیخ ابی طالب
 عبد الرحمن بن ابی الفتح الهاشمی الواسطی رحمه الله گفت
 يك نوبت شیخ ابرهیم قدس روجه مریدی چند را از جمله
 مریدان خود که ایشانرا حالات و مکاشفات حاصل شده
 بود جمع کرد و خطبه بر ایشان خواند بعد از آن ایشانرا
 من استجانه واستحانة از خدای تعالی کرده ام و مرا خست
 حاصل شده که حالی چند از معنی که شما دارید باز شما
 و نزد خدای تعالی دخرم کنم تا در آن حضرة از آفات مصون
 و محروس باشید و از برای آن این کار را بنمایم که می بینید
 حال خود را عرضه آفت سازند که آفت حیوة بسیار است
نقلست از شیخ یحیی بن یوسف العسقلانی
 رحمه الله گفت يك نوبت جان رنجور شدم که امید
 حیوة از خود قطع کردم صوة حال با سیدی ابرهیم قدس ^{روحه}
 بگفتم زنای سر مبارک به پیش انداخت بعد از آن سر

بلا کرد و مرا گفت درین نوبت وفاة نحوای یافت و ازنده
 عمر تو هنوز بسیاری باقی است بعد از آن شفا یافته
 منقول چنین است که این شخص زیادت از پنجاه سال دیگر
 باقی ماند **نقلست** که روز وفات سیدی ابرهیم
 قدس روجه آفتاب منکسف شد بعضی از شاگردان شام
 گفتند امروز آفتاب آسمان منکسف شده است و آفتاب
 زمین در مغرب منته افول کرده است جمعی سوال کردند که
 آفتاب زمین کیست فرمودند که شیخ ابرهیم غریب
 وفاة یافته است **نقلست** از شیخ ابی العباس
 احمد بن الشیخ ابی الحسن البکایمی رحمه الله گفت سیدی
 ابرهیم قدس روجه علی الدوام مراقبه میکرد و خستوع
 در غایت کثرت بود و عظیم خداترس بود و بیشتر اوقات
 سر مبارک به پیش انداخته بود و سر برمی داشت اگر
 رفتی که او را ضرورت می شد چهل سال از سرم خدای

روی سوی آسمان نکرد و هم ازین شیخ ابی العباس نقلست
که بیش از یک نوبت دیده است که سیر روی در پی
مبارک سیدی ابرهیم قدس روحه می مالید و بحین از
شیخ مرویست که نوبت روزی بغایت کرم اورا دیدم که در
رواق خواب بود و ماری بزرگ در بالین سیرا بود و کس
در دهان داشت و اورا بدان زجر باذی زد و من ازین شیخ
روایت کرده اند که یک نوبت مردی نزد سیدی ابرهیم قدس
روحه آمد و جوانی همراه او بود آن مرد گفت این بصر من
است و مخالفت من بسیار میکند سیدی ابرهیم سوارک
بعاده معهود خود به پیش انداخته بود چون این سخن استماع
فرمود سریعا آورد و نظربان جوان کرد جوان در حال
جامه بدرید و بدوید و بطیحه رفت و جهل روز روی
آسمان کرده بود و نان و آب نمی خورد و دزد و دام کرد او آمده
بودند بعد از جهل روز را و را نزد سیدی آمد و صور حال

۱۸۵
باسیدی گفت سیدی بان خرقة باو داد گفت برو روی اورا
بان مسح کن او برفت و آنرا بر روی سیر بمالید در لحظه با هوتر
آمد و بعد از آن ملانم سیدی شد و از حمله خواص اصحاب
سیدی گشت **نقلست** از شیخ ابی عبد الرحیم عسکر
بن عبد الرحیم رحمه الله تعالی گفت در رواق ام عبیده سمعی
بود و سیدی ابرهیم قدس روحه در آن سماع حاضر بود من
بیز انجا بودم و قوال دو نوبت این آیات بخواند **سمر**
ان كنت اضمرت غمرا اوهمت به، يوما فلا بلغت روعي اما
او كانت العين مذفارتكم نظرت، شيئا سواكم فخانها ما فيها
او كانت النفس تدعوني الى سكن، سواك فاحلت فيها اعاد
كم دمنة فيك لي ما كنت اخبرها، ليلة كدت افني فيك افنيها
حاشا فانت محل النور من بصر، يجرى بك النفس منها في حجاز
ما في حوايج صدرى بعد حاججة، الا وجدتك فيها قبل ما فيها

بیت

سیلاب خون روان شد از جیم اشک بادم
 تا کرد از جیم کوچ آن سز و کل عذارم
 جز روی مهرش او کبر جیم من بر روی
 روشن شود رمانی در دینه با ذخارم
 غیر از خیال رویش سرتی نماید در سرت
 جز دولت و صالح هیچ آرزو ندارم
 سیدی ابرهیم قدس روحه بتو اجد آمد و برجست و بر سر
 مردمان افتاد بعد از آن قوال این ایات بخواند **شعر**
 بحال قلوب العارفين محض . الهية من دونها حجب الرب
 معسكرهم فيها ونجى ثمارها . نشتم روح الاسن بالله في القز
 حيا فادناها فارت الهوى . فلو امدى الامال ما انت من الحجب
 اگر چه کنکر حشمت و قصور جلال
 گذشته است زادرال فهم و وهم و خیال
 امید و ارجانم که از خطا برسد . مشام جان متبحر شود ز روح وصال

پس سیدی ابرهیم قدس سره آوازی برداشت و گفت یا الله
 یعنی ای مردمان بیا سید و بفریاد رسید من نگاه کردم و
 دیدم که از هوا مردمان دو دو و سه سه و چهار چهار
 فریاد میزدند و لبیک لبیک می گفتند رضوان الله علیهم
 اجمعین و نفعا ببر کهتم **فصل نقلست**
 که بعد از وفات سیدی ابرهیم سیدی شمس الدین محمد بن
 عبدالرحیم قدس سره ارواحهم متصدی از شاد خلائق گشت
 و از جله سیرت پسندیده او آنست که عقل و افراد
 و او را آوازی بود بغایت حزین و با خدای تعالی سیری بهانی
 داشت حضرت سیدی قدس سره تعالی سره الغرید در شان او
 فرموده که در آواز تو سرتی از اسرار خدای تعالی هست هرگز
 اظهار کرامات نمی کرد و می گفت اظهار کرامات کردن است در **جست**
 و مخفی داشتن آن سیرت و سرترا اظهار نمی باید کرد
 و می گفت هر آنکس که چیزی نداند و بگوید بسیاری از چیزها

که مراد او آن باشد که بداند از وفوت شود و اگر خواجه
 میخواست که شروع در کاری بکند اول با اصحاب
 مشوره میکرد و میگفت هر آنکس که مشوره ترک
 کند بثمان شود و میگفت خدای تعالی فرموده است
 وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و میگفت چون این آیت نازل شد رسول
 خدای علیه الصلوٰه و السلام فرمود که هر چند خدا و رسول
 او از مشوره استغنائی دارند ولیکن خدای تعالی مشورت
 از جهت امت من رحمتی گردانیده است هر کس که کار
 بمشوره راه راست در یابد و هر آنکس که مشوره ترک
 کند راه راست نیابد در آن کار و طریقه حضرت سیدی
 قدس الله سره الغریز مسلول میداشت و اگر کسی سخنی از
 حضرت سیدی نقل میکرد و او را در آن نقل هیچ شری نبود احتیاج
 را تقلید او نمی کرد الا سخنی که شیخ یعقوب کر از باب او
 یا محبوب نقیب یا حسین بن ربیع یا کسی که در صلاح و تقوی

و بزرگی مثل ایشان بودی چون اینها نقل میکردند آن سخن را
 تصدیق میکرد و به آن عمل میکرد و میگفت چه جای دروغ
 بر سیدیست که خلائق دروغ بخدا و رسول او صلی الله علیه
 و سلم گفته اند و کاری که تعلق بدین داشت هرگز سهل
 نمی گرفت و در حالتی که تلاوت کلام الله می کرد عظم
 خرم بود و در خلق کویه بسیار میکرد و آن دوی تمام داشت
 برادر مسلمان را دوست می داشت تخصیص کسی که نه در بند
 تکلف بودی او را بلاهای بسیار میرسید و با وجود آن از
 کار خود باز نمی ایستاد و او را در آن هیچ فوری بنیانی نبود
 رای عظیم صایب داشت و حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سر الغریز با سیدی عبد الرحیم قدس روحه می گفت فرزند
 تو محمد حکیم وقت است و قدر دارد که حکمت خود متصدی
 ندیر مملکت شود و حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغریز
 او را عظم بسیار میکرد و او را عظم دوست میداشت و

لقب اوسید الدولة نهاده بود و رتبه القبان می خواند
 روز سیدی درویش برای گفت علی خلیفه منست و عبد الحم
 خلیفه منست و میان من و محمد هیچ فرقی نیست من از خدای
 تعالی سوال کردم که او را زیاده از من خواهی داد یا مثل من یا کمتر
 از من خدای تعالی مرا بود داد و همچنین در شان او فرمود که محمد را
 سری هست که از خلق پوشیده است و سیدی ابرهیم در شان
 او گفته است که بسر من محمد دریا نیست که عمقی تمام دارد
 و هیچ کس او را نمی داند الا خدای تعالی و روایت کرده اند که چون
 او بوجود آمد حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز بانی
 بیک گوش او گفت و فامتی بیک گوش دیگر بطریقه که در کتب
 فقه مسطور است و انکشت مبارک خلق او فرزند و او را
 بیسینه باز گرفت و دعا کرد تا خدای تعالی مجامع کلام او را بدهد
نقل است از سیدی محمد قدس سره گفت پیش سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز بودم مردی در آمد و سلام کرد و گفت

۱۸۸
 به ماهه راه یاسه ساله راه بعزم دیدن تو آمده ام تا از تو
 سوالی کنم فرمود که سوال کن گفت آیا تو از طینه رسولی
 نوبت این سوال از حضرت سیدی قدس الله تعالی سره العزیز کرد
 حضرت سیدی قدس الله سره مرا گفت تو جواب بگوی من سه
 نوبت گفتم آری بعد از آن آن مرد گفت این سلام هم سلام ^{مقام}
 بود و هم سلام و داع بس حضرت سیدی قدس الله تعالی سره
 العزیز را آء خود باود داد و از برای اوقیام کرد و آن مرد در
 حال از ما غایب شد **نقل است** که چون سیدی
 محمد بشیخی نشست احیاناً میفرمود که عطارا اگر او را همه دارا
 در دکان نباشد در کار خود تمام نبود و مراد او این بود که اگر
 مرا اسباب شیخی تمام حاصل نبودی هرگز شروع درین کار
 نکرده می **نقل است** که چون حضرت سیدی قدس الله
 سره العزیز بجهت خلد رفت اهل بیت آن حضرت هر یکی با
 ازجامه مبارک او بستند و از حمت تبرک نکاه داشتند

سیدی محمد را گفتند تو نیز بانه از برای خود برگیر او گفت من
 از حد خود بیانه خرقة قناعت نمی کم من از تو خلق او میخواهم
نقل است که سیدی محمد خرقة سر و وجه این ابیات می
 خواند و میگفت این صفت اهل این روزگار است **شعر**
 الناس في زمن الافلاك كالشجر من حولها الناس ما داستها^{المشقة}
 حن اذ انقضت من حولها تفروا عنها جميعا وقد كانوا بها يرون
 قلت مروءة هذا الناس كلهم الا القليل فاین العشر من عشرين
 فان طفرت بمن بقي مودته فاعقد عليه يدا واخفت له^{خطه}
 ولا تفق الامر من غير تحريكة فبالم يوافق خبره نظره
 یعنی مادم که کسی را دولتی هست مردمان کرد او میکردند و
 چون دولت از او زایل شد ترك او میکنند همچون درخت پیوه دار
 که مردمان کرد او برآمده اند و چون پیوه از او نیست سوز
 نظر تربیت از او بازی گیرند و این معنی بواسطه آنست که انکی از مردمان
 مرقه دارند و بسیاری بی مرقه اند دوستی که اعتماد بر او توان کرد

کثرت است و چون کسی این صفت متصف باشد او را از دست
 مدهید اما می باید که بی انک کسی را بسیار مایند بر و اعتماد
 نکنید و این بیت نیز می خواند **شعر** المحب بحر لا يرام قرآن
 صخاحة للعاسقين يعرف **بیت**
 درای عشو بان و بایان بدیدت بجان عاشقی که در انجا کز کند
 و این بیت نیز می خواند **شعر** بعدكم ما الدار طيبة
 لا ولا الاوطان اوطان **بیت**
 بی تو ای حور بهشتی دوزخی برو خشت است
 منزلی کز نور رویت رشك باغ خلد بود
 و بعد از وفات حضرت سیدی قدس الله تعالی روحه الغیر از ابیات
 والله ما طلعت شمس ولا غربت الا و ذکرک مقرون بانفاسی
 ولا جلست الى قوم احد منهم الا و كنت ائینی بن جلای
 ولا شربت لذي الماء من عطش الا و جدت خيال منك في الكاس
 ای نفس روی خوت منظور دند کاشم یاد تو نیست خالی لی لحظه از زبانم

و بسیار این ابیات می خواند **شعر**
 لَمَنْكَ نِيرانُ الهوى نلوع . فكيف من هجر ك لا اجزع
 فان لي مذغبت عن اطري . في كل عضو مقتلة تد مع
 ماجلدی بعدك مستحسن . ياها يوم فلي به موجه
 اذا اجاعني الشوق ^{نظرة} الي . منكم فامسكم يشبع
 بجای آب روان گشت خون زودینه من
 مکر و وانه شد آن یار بر کزیده من
 ازان زمان که دلام کرد عزم سقند
 برفت عقل و قرار از دل رمیده من
نقلست که يك نوبت اورا بیداد طلب کردند او متوجه
 گشت سؤالی چند از او کردند و جوابها اینکو بفرمود و او را الحرام
 بسیار کردند و وزیر در شان او بیعتی چند می خواند یکی از این ابیات
 لا تاني فتر ذری خلفت اما الدرد اخل الصدق **بیت**
 از درد و صدف نشانه گرواهی در جامه من نگاه کن جیم مرا

و چون او را بدید گفت ای بسا مشکینی بیچاره که او را در هیچ خسته
 بیاورند و اگر او سوگند بخندن خدای تعالی خورد خدای
 تعالی سوگند او را است کند **نقلست** که در بغداد
 از و الناس کردند که از مناقب حضرت سیدی قدس الله
 تعالی عنه العزیز چیزی بگوید فرمود که جایز نیست که ثنای
 درختی بکنم که من شاخی از این درخت باشم ایشان گفتند
 حسن و حسین رضی الله عنهما مناقب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم نقل می کردند فرمود که ایشان مناقب و افعال
 و اقوال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان واسطه نقل میگرد
 که شریعة ازان استنباط کنند **نقلست**
 که در میان خدمتکاری از این درویشان و جماعتی از نادرویشان
 خصومتی واقع شد آن نادرویشان بدیوان رفتند و از سیدی
 محمد شکایت کردند و ظالمی بدخلاق از اتباع دیوان و جماعتی
 از نوکران ظالم جناحه آمار شرارت بر ناصیه ایشان ظاهر

و لایح بود همراه کردند و متوجه خانه سیدی محمد قدس روحه
 گشتند سیدی از خانه بیرون آمد و آن ظالم سخنی چند
 بنیاد کرد سیدی محمد قدس روحه چون نظر بر او کرد
 در حال خاموشی شد و قدرت نداشت که یک کلمه بگوید نزد
 دیواری ایستاده بود دست بر آن زد و بیفتاد و بهوش شد
 چون باهوش آمد سیدی او را گفت حاجتی که داری بگو و
 گفت من هیچ سخن ندارم و از نزد سیدی بیرون آمده
نقل است که روز چهارشنبه اول ماه رجب سنه
 تسع عشر و ثمانه سیدی محمد قدس روحه وفات یافت
 و پس از آن روز او را در قبه که مدفن حضرة سیدی
 قدس الله تعالی سره العزیز او را دفن کردند و مدته و کرامته
 او نه سال و ماهی چند بود **فصل نقل است**
 که بعد از وفات سیدی محمد قدس الله روحه سیدی شیخ قطب الدین
 علی بر سیدی عبدالرحیم سجاده نشین شد و او مردی فقیه

191
 بود و شب و روز از سر حدی تمام تلاوت کلام الله اشتغال
 می نمود و کریمه دایمی داشت و خلق را دوست می داشت و
 بیشتر اوقات رنجور بود و اگر او را مرض زیاده می شد در شکم
 و حمد خدای تعالی می افزود و او را فرزندان رشید و یاران نیک
 باری سبحانه و تعالی در باب اوفنون علوم ارزانی داشته بود
 و مستجاب الدعوه بود و هر سخنی که میگفت در حال اثر آن ظاهر
 می شد جای عظیمی داشت و مسکینان در سایه او مرفه
 بودند احادیث بسیار سماع کرده بود و سیرت سلف بسیار
 مطالعه میکرد و هر کس که با او سخن میگفت با وجود جاه
 رفیع توقف میکرد و سخن او را استماع می نمود اهل علم و صلاح
 و فرزندان صالح و ارباب خاندانهای قدیم را رعایت میکرد و بسیار
 نزد مردم تعریف میکرد **حدیث** المومن کا یجمل والمومن
 هین لاین قبا می بود بر قد او بریده هیچ کس هرگز او را خشنال
 ندیده بود و اگر کسی با او بدی میکرد او را نذارک بندی نمی کرد و میگفت

همه بنعل خود خواهیم رسیدن اهل دنیا از وعظیم ترسان بود
 و اولیاً الله اورا احترام تمام می کردند هر کس که سیدی
 قطب الدین علی قدس روحه یکی در شان او میگفت از خیر
 بوظاهر می شد و اگر در شان کسی بزی میگفت از بدی برو
 بنیای گشت هر کس که با او صحبتی داشته بود هرگز اورا فراموش
 نمی کرد و مصاحبت با هیچ کس دیگر نمی توانست کرد بخیر آن
 می آورد که در خانه حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغزین
 ملازم بود و خدمت درویشان قیام می نمود و میگفت لب شیخ
 آن خادم ان صلت یعنی من شیخی نیستم اگر مرا صلاحیت خدا
 باشد خادمی باشم خلقی بغایت خوش داشت و در دل او تفاتی نبود
نقلست از مصنف سیره عربیه قدس روحه
 گفت با اتفاق سیدی قطب الدین از دینی که معروفست بدین
 بیرون می آمیزیم و مدتی بود که باران نیامده بود و زمین خشک
 شده بود درویشان بیامدند و از سیدی التماس تسبیح کردند

سیدی قطب الدین دعا بخدای تعالی کرد در حال باران بیامد
 و جندان بیارید که مردمان بفریاد آمدند و درویشان بنزد
 سیدی قدس الله تعالی ستر الغزین آمدند نادعا کنند و باران
 باران بیستد سیدی از خانه بیرون آمد و دعا کرد باران باران
نقلست از مصنف سیره قدس روحه گفت سیدی
 در صافه بودیم زمستان نیمه رسیده بود و آب دجله زیادت
 نشد بود درویشان التماس کردند نادعا کنند و باران بیاید
 و آب بقا عد هر سال زیادت شود سیدی درویشان را
 از خود دفع میکرد جندان که درویشان درین باب ساله
 میکردند او میگفت بفتح الله تعالی ایشان گفتند که تو
 این قدر بگوی که آب زیاده شود تا بواسطه زبان مبارک تو
 آب زیادت شود او جواب میداد که قدحاً کم انحر بعد از آن
 که سیدی ایشان را از خود دفع کرد و از پیش ایشان رفت
 از خدای تعالی درخواست که آب زیادت شود هنوز آب

نفسه بود که آب زیاده شد بیشر از آن که مطلوب ایشان
 بود و هم او گفت که چند کس دیدیم که بر هلال شرف بودند
 و برکت تمت سیدی قدس الله روحه حق تعالی ایشانرا
 شفا داد و از رنج خلاص یافتند **نقلست** که سیدی
 قطب الدین قدس روحه در بغداد رنجور شد شیخ شهاب
 الدین سرور دین قدس الله روحه بر سر او آمد سیدی
 از و التماس دعا پی کرد فرمود که ای قطب الدین خدای تعالی
 را یاد کرد تو نیز یاد او بکن بعد از آن خدای تعالی سیدی را
 شفا داد بعد از مدتی شیخ شهاب الدین با و رسید و گفت
 خدای تعالی ترا شفا داد شکر او بکن بعد از مدتی دیگر
 ایشانرا ملاقاتی شد شیخ شهاب الدین سیدی را گفت
 خدای تعالی ترا مهلت داد از و بر سر سیدی قدس الله
 ارواحه خود را بر زمین انداخت شیخ شهاب الدین سیدی را
 بکار گرفت مردمان بر ایشان جمع شدند و فریاد در شهر افتاد

از نظری رفته بر پا انداختند در اینجا نوشته بود که شهاب
 جراد درین موضع نشسته آید شیخ شهاب الدین قدس
 مکتوبی یکی از اهل علم نوشت انکس چون آن مکتوب با و
 رسید نوع افسوسی بر سیدی کرد و گفت او مردی ضعیف
 بدن است بعد از آن یکی از صلحا سیدی را خواب دید که آن
 بیت میخواند **شعر** تری الرجل الخيف فتر دريه
 و تحت ثيابه اسد زير **بیت**
 یعنی مکن افسوس که من گریه کنم چون شیر غریب هست مرا قوه یارو
نقلست از درویشی گفت نزد شیخ عثمان قصیر حاضر بود
 خبر وفات سیدی قطب الدین قدس روحه بیاوردند شیخ
 عثمان گفت علی بن علی بن الرفاعی قطب اهل زمین بود و بر
 خلائق سایه بود بعد ازین از وفاته او بر همه کس ظاهر شود
 از و تخلص کردن نه از جو افروخت و بعد از روزی چند او را
 وفاته یافت **نقلست** که سیدی قطب الدین قدس

می فرمود که من صلاحیت آن ندارم که با اهل این وقت باشم
 و من گفتم من آخر نیکوانم و در سفری که بعد از آن هیچ سفر
 دیگر نکرد این بیت می خواند **شعر**
 سید کر فی قوی اذا جد جدتم وفي الليلة الظلماء يعقد البدر
 در شب هجر می شود روشن قیامت ماه تابان چهره من
نقلست که در روز پنجشنبه چهار دهم ماه جمادی الاول
 سنه ست و ثلاثین و ستمایه وفات یافت و شیخ احمد بن
 عبد الرحمن بن یعقوب الکرازی و شیخ حسین بن عبد الحیات
 او را غسل کردند و در قبه دفن کردند مدتی و لایت او شانزده
 سال و ماهی چندی بود **فصل نقلست** که بعد
 از وفات سیدی قطب الدین قدس سن سیدی نجم الدین بجای
 او بنیشت و سیرتی بسندیده و عادت می نمود داشت درویش
 در زمان او خوش حال بودند و دنیا روی با و نهاده بود از اهل
 و خویشان اذیت بسیار به او رسید او با مخالفت بسیار

فصل نقلست که حضرة سیدی قدس
 تعالی سره الغریز فرموده که فرزند من صالح وفات نیافت
 تا آنکه بمقام مردان رسید و مرتبه او همچون مرتبه سیدی
 غراز و سیهوب شد مثل صالح کجاست هیچ بشی نگذاشت
 الا انک سورة لیس و ببارک می خواند و فرمود که هیچ زن بک
 فرزند می همچون صالح مصیبت زده نشد **نقلست**
 که چون مدتی رنجوری سیدی صالح قدس روحه متما دی شد
 حضرة سیدی بران موضع که سیدی صالح خفته بود می
 گذشت و از جماعه خانه می برسد که حال رنجور شما چیست
 و می رفت سیدی صالح قدس سن چون این حال معلوم کرد
 فرمود که مرا بر سر راه بخوابانید همچنان کردند چون حضرة
 سیدی قدس الله تعالی سره الغریز بگذارد آمد سیدی صالح
 دامن او گرفت و گفت ای سیدی اگر بر من رحمت نمی کنی
 بر جوانی من و غم دل ما در من رحمت کن حضرة سیدی قدس الله

تعالی سرّ الغریز بکذا آمد سیدی صالح دامن او بگرفت
 اورا گفت ای فرزند من تو عاقل و ذریک و قرآن و احادیث خواهی
 هرگز ندیدی که گهی در کادخدای تعالی سخن گفت خدای تعالی
 ترا مکی از بن حضرة سیدی دامن از دست او بکشید و گرفت
 سیدی صالح فرمود قدس الله تعالی روحه که زمان اجل رسیده
 است **نقلست** که حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ
 الغریز بعد از آن که شش ماه از وفات سیدی صالح قدس روحه
 گذشته بود در مجلس میفرمود **رایانه** از عاقل و ذریک و قرآن و احادیث
 فائز آن بتقی و نیا بلا مثل و می گفت ای برادران من ای درویشان
 صالح فرزند من وفات یافت و دوسه نوبت این سخن میفرمود تا
 اسك از جسم او روان گشت بعد از آن فریادی بکرد و ردا از
 دوش پنداخت و زمان بی خود بود و رنگ مبارک او متغیر شد
 بود چون باز هوش آمد گفت لا اله الا الله فرزند من صالح
 برود لا اله الا الله مثل صالح من کجا باشد بامداد و شب

خواندن فاتحه و آیه الکرسی از وفات شد هر یک سوره
 را دو باره نوبت می خواند و از مردمان پوشیده می داشت
نقلست که حضرة سیدی قدس الله تعالی سرّ الغریز
 در مجلس ذکر نشسته بود جماعتی درویشان کرد او بر آمده بودند
 ایشانرا بند می داد خبر وفات سیدی صالح قدس روحه بیاوردند
 از جای خود برخاست درویشان گفتند سیدی صالح وفات
 یافته است و تو از جای بر نمی خیزی جواب داد که ای بزرگان
 سیدی ابوبکر همدانی با هن کرمی مشغول بود و ببری اذان او
 از بام بیفتاد و باره بان گشت خبر او بردند و گفتند که بسر
 تو از بام بیفتاد و بمرد او میجان بکار مشغول بود کار خود را
 ترک نکرد من بواسطه ترک صالح ذکر خدا را باطل نکنم
 و بسبب وقوع امری که اذان لابد است از مجلس ذکر برخیزم
 این مباد که من چنین کاری بکنم شا بروید و او را غسل کنید
 ذکر هذه الحکایة فی رثایا المحبین **نقلست** که

سیدی صالح قدس روحه یک نوبت در آب فرو رفت و جماعتی
 را از جیان بقتل آورد و جماعتی از ایشان توبه داد و بغداد
 رفت و متوطنان آنجا را توبه داد و در میان ایشان کسی را
 بشیخی ضرب کرد بدانکه خواص و فضائل و کمالات
 سیدی صالح قدس سره زیادت از آنست که شرح توان
 داد آوازی خرنیداشت و شب و روز بنالای کلام ^{مستغول} الله
 بود یک نوبت حضور سیدی احمد قدس الله تعالی سر العزیز
 امامت قوم کرد و بر کرسی نشست بمجود و سجاوت اشهادی
 تمام داشت منقول **جبر** است که وجود حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سر العزیز او را هوش و شجاده ^{شیخی}
 در خاطر بینا شد بعد از آن وفات یافت **نقلست**
 که حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز سنی رابعه
 که مادر سیدی صالح را کنیت ست الفقرا کرده بود و بمحبت
 او را بام الفقرا می خواند و بمبکت بدرویشان و احباب است که

ترا فرمان بردادی کنند خاصیتی چند از آن حضرت سیدی
 که از مردمان بهمان می داشت. او را بآن اطلاع و وقوف
 بود در روزی پیش از یک نوبت غذای خورد و جامهای خوش
 می نوشید و شفقتی تمام بر خلق داشت اگر مردمان را خرابی
 بود او نیز بشا از مان میکشت و اگر ایشان را غمی بود او نیز غمگین
 می شد زنان بیوه و یتیمان را دوست میداشت و بعد از وفات
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سر العزیز هر آنکس که از
 خلعت خانه عنایت الهی او را بشریف ولایه وارثان بعد
 و مکرّم میکرد اینند ست الفقرا ازین معنی خبردا
نقلست که یک نوبت حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سر العزیز او را کت آرزوی شیردارم فرمود که کاو و کوسفند
 داری شیر حاصل کردن بر تو آسانست حضرت سیدی قدس الله تعالی
 سر العزیز او را گفت خدای تعالی ترا مکی را ذای ما ذی صالح کوای
 سیدی که مرا چیزی از آنها هست ست الفقرا کت بس اینها

ملك كيست فرمود كه ملك انكس است كه در دست
 اوست ايشان درين سخن بودند كه شخصي بيايد و قدر
 شير از براي ايشان بياورد حضرت سیدی قدس الله تعالی
 العزیز گفت اينك حاصل شد آرزوی ما بعد از ان يک روز
 بر گرفت و باقي بدرويشان فرستاد **نقلست** كه در اينكه
 حال حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز خواهر است
 الفتره در نكاح او بود بعد از ان كه او وفاء يافت ست
 الفتره از ان حضرت سؤال كرد كه از عمر تو سودی كه بمن رسيد
 بيشتر باشد يا سودی كه خواهر من رسيد حضرت سیدی
 فرمود كه سود تو زياده تر است از برای انك زمانی كه خواهر
 تو بمن بود ابتدای حال من بود و اين زمان انتهاست و هر روز
 هست حال من زيادت می شود **نقلست** كه روز جمعه
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز مجلس میفرمود و
 غلبه بسیار از مريدان سیدی منصور قدس روحه حاضر بودند

دستي بنغمه مشغول بود درويشان از غایت ذوق او ازها
 برداشتند سیدی ابراهيم قدس روحه گفت ای ستي بيا و درو
 نگاه كن ستي برو خشم گرفت و گفت ای ابراهيم اگر نه كوكبك
 می بودی با كشت خشم تو بر می كندم و اگر چه عزت تو بيش من
 همچون عزت صالح بودی اگر چنانك تردی غريب بيايد و نظري
 كند تو رضا بدی سیدی ابراهيم گفت نه ستي كفت چون
 جين است تو بركن **نقلست** كه يكي از صلوات
 الفتره را خوابيد كه نشسته بود و او را بستانان بيا
 بود و از ان بستانها شير روان بود و خلايق بسيار مردوز
 جمع شده بودند و شير از ان می خوردند **نقلست** كه يك
 نوبت ست الفتره محصور سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
 بكر است و گفت حال من بعد از تو چگونه خواهد بود تنها باز
 خواهم ماند كه در مسرت و آسناج بر روی من به بندند
 سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز او را گفت اهل ملكت خد

تو خواهند کرد و هر چه تو بگوی خواهند شنید و نعمت
 خدای تعالی بر تو باقی خواهند ماند بعد از آن چون حضرت
 قدس الله تعالی سرّ العزیز وفات یافت اهل بیت هم او را
 فرمان برداری می کردند **نقلست** که در زمان خلافت
 سیدی محمد قدس الله روحه ست الفقرا قدس روحها
 از خدای تعالی درخواست و نیه شب جمعه دهم سوال
 ثلاث عشر و ستمایه از دار غرور برای سرور رفت و او را
 در قبه سیدی دفن کردند **فصل نقلست**
 که سنی زینب دختر حضرت سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
 جامه سطیری پوشید و نرک طعام و شراب لذیذ داده بود
 و علی الدوام بعباده خدای تعالی و بتلاوه کلام الله مشغول بود
 و طریقه مذکّر و انکسار سلوک می داشت و ترس خدای تعالی
 بر او غالب بود و در سحرگاه ناله و گریه بسیار میکرد حضرت
 سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز در شان او فرموده که

مردی

مردی از من مانده است و مردمان تصور میکنند که زنی از
 من باز مانده است **فصل** از مریم دختر شیخ
 یعقوب کراز گفت سنی زینب قدس روحها فرموده که
 سزاوار آنست که اندک مشقتی بکشم و مدتی مدید در راه
 باشم که سفر دورست و راه ترسناک و تیره اندک
 و حسد ضعیف و ازین سفر لابد است می باید که پیش
 از آن که او مارا در یابد ما او را در یابیم و پیش از آن که
 او مارا استقبال کند ما او را استقبال کنیم **فصل**
نقلست که سنی کرام دختر سیدی عثمان خواهر سیدی
 علی و سیدی عبد الرحیم قدس الله روحهم شری تمام داشت و
 او را کمال ایمان حاصل شده بود و از سر اخلاص تمام خدمت
 درویشان میکرد و جامه سطیر درین می پوشید بسته
 نخرد کردن آرد مشغول بود و بیشتر اوقات غبار آرد بر روی
 مبارک او نشسته بود هر هالی که او را حاصل می شد بدو

مردی

اتفاق میکرد با ذرات او را ازین صوة منع میکردند و او در
 جواب ایشان میگفت مرا از اتفاق منع مکنید که من از برای
 شما نزد خدای تعالی محلی بیدار میکنم از سیدی عبد الرحمن جنین
 منقولست که یک نوبت او را از نفقه کردن منع کردم
 او سختای سخت بمن گفت و هرگز سخن سخت از او نشنیده بودم
 محضره سیدی قدس الله تعالی سره العزیز رفتم و این حال را
 بگفتم فرمود که هیچ نفقه از منع کردن او بتو نمی رسد ای فرزند
 من حق میل او میکند و بآن رضای اوست راضی می شود یعنی
 هر چه او می خواهد حق تعالی راست می آورد بسیار اتفاق می
 افتاد که طعانی که داشت بدرویشان می داد و خود کرسنه
 می خفتید حال بسیار بروطا هر می شد اما پوشیده میداشت
 محضره سیدی قدس الله تعالی سره العزیز او را بنزد یک
 خود می نشاند و صورتهای غریب با او میگفت و تعظیم او
 میکرد و پیش برادران او را تحسین میکرد و او را میگفت

کرام اوصل الله تعالی جناتک به و بگرمه نقلست
 که سیدی علی خلیفه سیدی محمد شبلی قدس الله روحهما
 بادشاه با او عنای میکرد او بفرستید ای محمد رفت و او
 بنیاد عتاب کرد و گفت شمشیر قدنه تو باز غلاف کرده اند
 و عاجز شد لب سر بر زانو نهاد و خواب رفت سیدی محمد
 خواب دید که میگفت بزور تو منغ نمیکردی و بتشتم
 مشغول می شوی و رحمت بر درویشان نمی کنی و هرگز
 ایشانرا سیر نمی کردانید و اگر شما را رحمت می رسد
 و بشمیر قدرت مواد آن منقطع نمی شود حمل تقصیر و عجز بر
 من میکنید در خانه احمد بن ابی الحسن زنی هست کرام نام
 که هرگاه که کندم از برای درویشان بآرد میکند و غبار آرد بر
 سر و روی وی و مقنعه او می نشیند احمد بن ابی الحسن
 پیش خدای تعالی سرافرازی می شود و هرگاه که شما کاری از اینها
 میکنید من سر در پیش می افکتم نقلست که یک نوبت

در زمان حضرت سنی کرام به بای حضرت سیدی قدس تعالی
 سنّ العزیز ببالای رفت سیدی عبد الرحیم این حال مشاهده
 کرد اورا از بن خوش نیامد حصّه سیدی قدس الله تعالی سرّ العزیز
 از ملال بر او بدید با او عتاب کرد و گفت ای عبد الرحیم شمارا
 نیستید که در میان ثمار زنی جدا باشند که ایشان را
 مقام مردان باشد و زنان شما معارضه با مردان دیگران
نقلست که سنی کرام می گفت علامت قبول و توفیق
 آنست که بر کارهای نیک مواظبت نمایند و نا ایستادگی
 از حیث در تن باشد بر کارهای نیک مداومت کنند و بخدای
 تعالی تضرع کنند تا طاعت ایشان قبول کند و این صفت
 مذکور بخدای تعالی رسند **فصل نقلست** که سید السلام
 قدس وجه بسیار قرآن می خواند و چون بنیاد تلاوت میکرد
 رنگ مبارک او متغیر می شد و همچنانک درخت از باد سخت لرزد
 می لرزد و احیاناً در قراة آتی را چند نوبت تکرار میکرد و بیست

اشای

تکرار

تکرار میکرد که اگر کسی نزد او حاضر بود آواز می شنید
 او سوال کردند که چرا بیک نوبت الکفای کنی و نمودنا انکا
 تکرار میکنم که بیک نوبت از خدای تعالی می شنوم لباس او
 صوف سطر بود و جامه کوناه می پوشید حصّه سیدی
 قدس الله تعالی سنّ العزیز اورا در یتیمه نام نهاده بود و در
 شان او فرموده که اوده سال بود که این دولت ابدی و شیر
 ولایت بر او عرض میکردند و اورا الناس میکردند که خست
 فرماید و آفرین نوبت دولت او در عالم اندازند و او نفس
 خود را تحقیر میکرد و ازین معانی منع میفرمود و همچنین در
 او فرمود که او را در آخره دولتی خواهد بود و حالی که او را دست
 میداد از مردمان پوشیده می داشت هرگاه که در نجوری عبادت
 می کرد باری سبحانه و تعالی او را شفای داد **نقلست**
 که جمعی از ارباب قلوب که طریقه ایشان آنست که بوشسته
 در افطار عالم بسر مشغول اند از حضرت سیدی قدس الله تعالی

سر الغزیر الناس کردند که شیخ عبدالسلام را قدس روجه
 با ایشان همراه کند و او را مصاحبت و موافقت ایشان با مور
 کرد اندحضه سیدی قدس الله تعالی سر الغزیر ملتزم ایشان را
 مبدول فرمود و او را با ایشان روانه کرد اند سیدی عبدالرحیم
 چون فرزند غزیر از وجودنا شد درحضه سیدی بکریت جناب
 حضرت سیدی قدس الله تعالی سر الغزیر ترحم در دل آمد بعد
 ازان سیدی شیخ عبدالسلام را با نطلبید و او را از موافقت
 ایشان منع فرمود **نقلست** که سیدی عبدالسلام در
 بیستم ماه ربیع الآخر سنه ثمانین و ستمایه وفات یافت
 و در شبیک که مدفن طایفه اوست او را دفن کردند **فصل**
نقلست که سیدی شیخ غزال الدین احمد بن سیدی عبدالرحیم
 خلقی خوش داشت و او را طلاقه و جوی بود و سخا و کرمی تمام داشت
 جنین منقولست که بموصی رفت و بذروغم و برادران او
 در آن موضع بودند و در آن موضع فر و گرده بودند و با نذر و

رفت و برایشان سلام کرد ایشان پیش او برخاستند و بعد
 ازان طعامی بیاوردند و از و الناس کردند تا آن طعام را تناول
 فرماید او گفت معاذ الله و حاشا که من طعامی که در آن بسته
 باشند بخورم و ایشان را این معنی سرزنش کرد و از پیش ایشان بر
 خاست و این دوبیت را خواند **شعر**
 خلقوا و ما خلقوا المکرمة . فکأنهم خلقوا و ما خلقوا
 رزقوا و ما رزقوا سماح ید . فکأنهم رزقوا و ما رزقوا
 هر که را نیست مردمی و کرم . هست او را وجود مجموع عدم
 دیار را نذر او هیچ قیمت نبود و در حالت قرآن خواندن و در سماع
 او را طری تمام بود مردمان او را بقایت دوست و کرامی می داشتند
نقلست که یک نوبت بسفری رفت بنزد او در و نشانی
 چند حاضر شدند و معنی در میان ایشان بود بیتی چند بخواند
 درویشان برخاستند و وقت سیدی خوش گشت و جامه
 خود بمعنی انداخت جامه دیگر از برای او بیاوردند آن نیز بمعنی

و اذ علی هذا جامه بسیار در آن مجلس معنی داد بعد از آن او را
هیچ جامه دیگر نیاوردند پس کویک داشت و خادم او را بر
دوش نشاند و در مجلس حاضر بود او را از دوش خادم بر گرفت
و پیش معنی بنیاند جمعی از اصحاب او برفتند و معنی را چیزی
بدادند و پسران و بانستند چون مجلس سماع تمام گشت و سیدی
عزالدین قدس روحه بانهوش آمد معنی را گفت آنچه بایست
نکه دارنا در دنیا و آخرت نکه دارد معنی گفت ای سیدی
چه چیز را نکه دارم فرمود که فرزند مرا نگاه دار معنی از کرده
خود بشیمان شد سیدی قدس روحه چون دانست که
پسران و بان گرفته اند گفت یا زان من بر تو غالب شدند
بعد از آن او را مال بسیار بدادند **فصل ثلث**
که سیدی شیخ ابوالقاسم پسر سیدی عبدالرحیم قدس
از خیار قوم بود و شریفی تمام داشت و شب و روز از سر
خشوع تمام قرآن کلام الله میخواند و در معانی آن فکر

۲۱۲
می فرمود و گریه می کرد حضرت سیدی قدس الله تعالی سر
العزیز او را در زمان صغر سن بر زانوی مبارک خود
نشاند و بوسه چند بر روی او داد و با هیچ کس دیگر این صورت
نکرده بود و در شان او فرموده که بعد از من اسود زنجی
و اسود را که درین بقعه می باشد زیارت کنی جمعی که حاضر بودند
گفتند اسود زنجی را می شناسیم اسود که درین بقعه می
باشد کیست فرمود که ابوالقاسم **نقلست** که سیدی
ابوالقاسم چون از سفر حج مراجعت فرمود خلق اختیار
کرد و بذکر خدای تعالی مشغول گشت و نفس نفیس خود را بمباد
بر صیام نهاد و مواظبت بر قیام لیل تکلیف فرمود و مجاهده
میکشید و با هیچ کس سخن نمی گفت اما پیوسته بانفس خود
در خطاب بود و سخن چند با خود می گفت و می فرمود که بر
حد را بشید که نزدیک است که زراعت غر با حصا داشته
ای ز جام حیوة مست غور همة را منتهای کار نیست

اللهم اني اسألك محرمه من كان له عندك حرمة ان يقدر
ارواح المذكورين وانزع اليك ان ثبت قلبي على محبتهم
يا مجيب دعوة المضطرب **سبع**

واسألك اللهم انجاح حاجي . حرمة من لا ذنب اليه ^{يوت} الخلا
شيع الورى خير الانام محمد . رسول على كل البرية قائم
وحرمة اهل البيت ارباع عصمة . عليهم سلام الله ملاح بار
وحرمة سيدي قدس الله . ودر عليه اللطف ما در سار
واخذ عوانا ان الحمد للذي . بقدر رية فام لجال السوا ^{هوت}
تم الكتاب بعون الله الملك

الوهاب والحمد لله حمدا يوافي نعمة ويكافي مزيد والصلاة
والسليم على صاحب الناج والمعراج والبراق والميز والمحراب
وعلى آله واصحابه خير ال واصحاب في الثاني والعشرين من
جمادى الاولى لسنة تسع وعشرين وثمان مائة على يد العبد الضعيف
افل خلق الله الفتي محمد بن يوسف بن محمد القادري العياشي

٢١٢
الملقب بفخر الدين اصرح الله شأنه . ووقفه لحاية ومراضيه
وحبل باقي عمره خيرا من مراضيه . حامدا مصليا مسلما
مستغفرا من جميع الذنوب

تمام شذ كاسب سيرة حضرت مخدوم حقيقي سلطان الاوليا
العارفين برهان الاصفياء الواصلين موضع طريق دين
بحي شريعت سيد المرسلين سيدي احمد بن ابي الحسن الكلي
قدس الله تعالى سره العزيز برسم كتب خاتمة شيخ الاسلام اعظم
اقدّم كهف طوايف الامم منبع الجود والاحسان والكرم
جامع محاسن الشيم المحر الخضم والطود الاسم سليل الكار
مشايخ المسلمين مربى اصحاب النجوى واليقين المحقق
بعواطف مواهب الملك المجيد سعد المذوالدين ابي سعيد
اعلى الله شأنه وروح ارواح اسلافه الماصية
ونور مراقدهم ومنته الله به وحفظه من الافات

وَأَتَمَّ أَمْرَيْنِ سِيَرَةٍ سَرِيفَةٍ دَرَسَرُ رَوْضِهِ مَطَهَّرَ مَنَوْنِ
حَضْرَةِ أَمَامٍ وَأَمَامٍ زَادَهُ مَعْصُومٍ نَوْرُ حَقِّهِ الرِّسَالَةِ وَ
النُّبُوَّةِ نَوْرُ حَقِّهِ الطَّهَارَةِ وَالنُّبُوَّةِ نَمَّةِ شَجَرَةِ الرِّسَالَةِ
فَلَمَّا كَبِدَ الْبَتُولِ سُلْطَانَ الْأَصْفِيَا بُرْهَانَ الْأَنْقِيَا
وَالِىَ وَلاَةَ الْأَوَّلِيَا أَمَامٍ أَحَدِ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَى
أَجْدَادِهِمَا وَعَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَدِّيمْنَا وَتَرْكَانِي بِالْمَذْكُورِ

سَبْتَنِي خَطُوطِي فِي الدَّفَائِرِ بُرْهَةً وَأَعْلَنِي تَحْتَ التَّرَابِ رَمِيمٌ



بِيَادِكَ أَرُونُ سَتَمَ خَطِّي كَهْ أَيْامِي
بَذِينَ وَسِيلِهِ عَزِيزَانِ كَتَدَارِ مَن يَادُ
هَرَّانِكَ نَامٍ مَن أَرْزَاهُ نِيكُوِي بِيَرْدِ
هَيْشَهْ دَرْدُ وَجْهَانِ نَامِ أَوْ بِيَكِي يَادُ
يَا نَاطِرَانِيهِ سَلِّ يَا اللَّهُ مَرْحَمَةً مَن يَعِدُ ذَلِكَ عَفْرَانَا الْكَائِبَةَ